

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سال هژدهم
شماره ۴۰۳۸
پنجشنبه ۲۴ جوزا ۱۴۰۳
۱۳ جون ۲۰۲۴

مجله هفته‌گی

آغوش گرم طالبان برای القاعده؛

پدرخوانده گروه‌های تروریستی وارد میدان می‌شود

۸ صبح
روایت دیروز آئینه امروز نوید فردا

About us:

8AM MEDIA is an organization that has a variety of activities in its portfolio. Its activities are composed of operating an online newspaper, research, events, awards, music, and publications. Its online newspaper, Hasht-e Subh Daily, is an independent, non-profit, and the most popular newspaper in Afghanistan. Founded in June 2007 by prominent Afghan journalists and human rights defenders, Hasht-e Subh focuses on citizen journalism and civic education. Hasht-e Subh is well-known for its news and analytical approaches to events and for providing a platform of conversations and dialogues between people from different socio-political spheres. Hasht-e Subh is committed to providing balanced and impartial information to the public, and to support democratic institutions and processes, human rights, and rule of law.

مجله هفته‌گی ۸ صبح
از نشرات روزنامه ۸ صبح
زیر نظر شورای نویسندگان
info@8am.media

صاحب امتیاز: سنجر سهیل
رییس اجرایی: پرویز کاوه
سردبیر: مقیم مهران
دبیر گزارش‌ها: امین کاوه
دبیر بخش تحلیل: محمدعلی نظری
دیزاین: رضا مرادی

8AM Weekly MAGAZINE A Publication by 8AM MEDIA

- www.8am.media
- http://facebook.com/8am.af
- http://twitter.com/HashtSubhDaily
- http://instagram.com/8am.af_official
- https://t.me/hasht_e_subh
- www.youtube.com/@8amMedia
- +1 (877) 767-2422

Email: info@8am.media



Principles:

Hasht-e Subh stands to promote free press based on these principles: Human rights, justice, democracy, rule of law, and freedom of expression.



از تعامل با طالبان به سوی تعامل با مردم افغانستان

از روزی که طالبان افغانستان را به تسخیر خود درآورده‌اند تا امروز گفتمان غالب در این زمینه تعامل با آن بوده است و تقریباً همه کشورهای ذی‌دخل بر این طبل کوبیده‌اند. گفتمان‌ها اساساً در مراکز قدرت جهانی تولید می‌شوند و قدرت‌های منطقه‌ای و محلی خود را کم‌وبیش، خواسته یا نخواست، با آن هماهنگ می‌کنند، تا جایی که رقیب‌هایشان نیز چاره‌ای جز تن دادن و تسلیم شدن به آن گفتمان نمی‌یابند. در مورد طالبان، از هنگامی که ایالات متحده آمریکا مذاکرات جدی با این گروه را در دوحه آغاز کرد، کشورهای رقیب آن مانند ایران، روسیه و چین کوشیدند تا از این کاروان عقب نمانند. آن‌ها با دعوت از نماینده‌گان این گروه به پایتخت‌های خود، در پی دل‌جویی از آن برآمده و راه‌های همکاری با آن را به بحث گرفتند.

از این منظر، ما با دو سیاست سروکار داریم، یکی فعال و دیگری منفعل؛ یکی آن‌که کنشگر و مبتکر است و دیگری آن‌که واکنشی و دنباله‌روانه عمل می‌کند، بدان‌گونه که در مورد نقش ایران، روسیه و چین در برابر طالبان دیده شد. این کشورها نه از آغاز نقشی فعال و مبتکرانه داشتند و نه تا پایان از این وضعیت خارج شدند. در آغاز، هنگامی که حضور ایالات متحده آمریکا در افغانستان را خلاف میل خود می‌یافتند، به حمایت از طالبان کمر بستند، و این واکنشی به حضور ناتو بود؛ اما با این کار خود تنها توانستند طالبان را به سطح یکی از بازیگران جدی منطقه ارتقا دهند تا اهمیت آن‌ها بالا رفته و ارزش مذاکره ایالات متحده را پیدا کنند. اگر فردا رویکرد ایالات متحده تغییر کند و برچیدن بساط طالبان در اولویتش قرار بگیرد، چنان‌که به رسمیت نشناختن آن همیشه این احتمال را امری ممکن، هر چند نه عاجل، نشان می‌دهد، در آن صورت کشورهای یادشده شتابان به سراغ نیروهای مخالف طالبان می‌روند تا برای خود جای پای در میان آنان داشته باشند. این یعنی سیاست انفعالی تهری از ابتکار عمل. اکنون نیز سیاست ایالات متحده مبنی بر تعامل با طالبان سایر کشورها را نیز به سوی سیاست تعامل با این گروه سوق داده است، هر چند درجه اشتیاق هر یک از دیگری متفاوت است.

در این‌جا می‌توان پرسید که دنیا از سیاست تعامل با طالبان تا اکنون چه حاصلی چیده است؟ این موضوع نیاز به درنگ و بازنگری جدی دارد. بدون شک اولویت کشورها در این زمینه یکسان نیست و هر کدام از آن‌ها تعامل با این گروه را برای اهداف جداگانه‌ای دنبال می‌کند. برای شماری از کشورهای منطقه مهم‌ترین موضوع حفظ امنیت مرزهایشان است تا طالبان خطری برای‌شان ایجاد نکنند و گروه‌های خرابکار و تروریست را به سوی آنان نرانند. این همان سیاست انفعالی و تدافعی است و نشانه آسیب‌پذیری سخت آنان از وضعیت است. اگر چه این روش می‌تواند در کوتاه‌مدت سودمند واقع شود، اما در بلندمدت چنین نیست، زیرا موقعیت تدافعی نمی‌تواند از آسیب‌پذیری این کشورها بکاهد و معادلات را به سود آن‌ها تغییر دهد. دستاورد کشورهایی مانند ایران، چین، روسیه و هم‌پیمانان‌شان تا اکنون همین بوده است که از مرزهای افغانستان تهدید مهمی متوجه آن‌ها نشده است، اما به این معنا نیست که خطر کاملاً از میان رخت بر بسته است.

دستاورد ایالات متحده این بوده که اجازه نداده است اوضاع افغانستان از کنترلش خارج شده و به مرحله‌ای غیر قابل بازگشت برسد. در این مرحله، برای گرداننده‌گان سیاست خارجی آن کشور، پرونده افغانستان در همین حد اهمیت دارد که رسوایی سیاسی مهمی در پی نیاورد و معادلات انتخاباتی را متاثر نسازد. افغانستان اکنون از اولویت‌های سیاست خارجی آن کشور نیست و اهمیتی حداقلی دارد. این سیاست هر چند به لحاظ عمل‌گرایی درست به نظر می‌رسد، اما به لحاظ راهبردی نمی‌تواند شیوه‌ای چندان موفق باشد که در بلندمدت به نتایج رضایت‌بخشی برسد.

در بلندمدت، سیاستی به سود کشورهای دموکراتیک است که با ارزش‌های بنیادین آن‌ها در تضاد قرار نداشته باشد و مصداقیت سیاست‌هایشان را بی‌اعتبار نسازد. هر چند سیاست در همه کشورهای جهان به لحاظ اخلاقی در معرض پرسش‌های جدی قرار دارد و نهادهای مدنی و سازمان‌های مردمی را به تکرار به خشم می‌آورد، اما در کشورهای دموکراتیک هر گونه تضاد میان ارزش‌های اساسی و سیاست‌های روزمره می‌تواند پیامدهای فراوانی داشته باشد، چه در سطح مسایل گذرا مانند انتخابات و چه در سطوح بالاتری که مربوط به هویت تمدنی است. تعامل با طالبان، گروهی که به خشونت و ترور معروف است و با ارزش‌های جهان مدرن سر ستیز دارد و به‌ویژه با حقوق بشر، دموکراسی و ارزش‌های جهان دموکراسی آماده هیچ‌گونه آشتی نیست، می‌تواند در بلندمدت پیامدهای سنگینی داشته باشد.

کارگزاران سیاست روزمره ایالات متحده از این تنگناها بی‌خبر نیستند و از این رو در این مدت که نزدیک به سه سال شده است تلاش فراوانی کرده‌اند تا طالبان را به مراعات حداقل‌های لازم برای یک دولت مشروع تشویق و راه‌های تعامل طولانی‌مدت‌تر با آن‌ها را پیدا کنند. در این مدت از یک سو کمک‌های مالی به طالبان دوام داشته است تا از سقوط حاکمیت این گروه جلوگیری شود و از دیگر سو به مخالفان طالبان اجازه فعالیت نظامی بر ضد این گروه داده نشده است تا چالشی بزرگ در برابر آنان پدید نیاید. در این سیاست خواست مردم افغانستان و نیازهای اساسی این کشور در زمینه دولت‌داری کاملاً نادیده گرفته شده و مشکلات آن‌ها به سرحد ممنوعیت آموزش دختران تقلیل یافته است. سیاست ایالات متحده در زمینه تعامل با طالبان از سوی کشورهای دیگر به معنای به‌رسمیت‌شناسی غیرمستقیم حاکمیت این گروه تلقی شده و تشویق‌شان کرده است که آن‌ها گام‌های بلندتری برای تعامل در پیش بگیرند، از امارات متحده عربی تا قزاقستان و دیگران.

آیا این تعامل توانسته است افغانستان را از برزخ بی‌سرنوشتی برهاند؟ آیا توانسته است راهکاری برای رسیدن به ثبات و ختم بحران ارایه کند؟ آیا توانسته است حداقل‌های لازم برای وضعیتی پایدار و قابل قبول را در مقیاس جهان امروز برای این کشور فراهم آورد؟ آیا توانسته است امیدواری‌های حداقلی را برای شهروندان این کشور در پی داشته باشد؟ آیا توانسته است از موج گسترده مهاجرت مردم به خارج از مرزهای آن جلوگیری کند؟ آیا توانسته است ریشه‌های نگرانی کشورهای همسایه را که فرو رفتن افغانستان در باتلاق افراط‌گرایی و سوق مجدد آن به سوی خشونت و تروریسم است، بخشکاند؟ پاسخ این پرسش‌ها بر کسی پوشیده نیست و خود را در اشارات و کنایات رهبران کشورهای مختلف یا سخنگویان‌شان از واشنگتن تا مسکو و تهران نشان می‌دهد. تاکید همه طرف‌ها بر ضرورت تشکیل دولت فراگیر، با هر تعریفی که مراد دارند، یکی از نشانه‌های باورمندی همه به نبود مؤلفه‌های اساسی برای ثبات افغانستان است. آیا بهتر نیست که در کلیت سیاست تعامل با طالبان بازنگری شود و به جایش تعامل با مردم افغانستان در معنای وسیع آن قرار بگیرد تا فرمول درست‌تری برای عبور از برزخ کنونی ارایه گردد؟ تعامل با طالبان می‌تواند بخشی از یک برنامه وسیع‌تر باشد، نه یگانه یا مهم‌ترین بخش آن.

فهرست مطالب

گزارش

- ۵ منع حضور دختران در آزمون کانکور؛ سطح اشتراک‌کننده‌گان در غزنی پنج برابر کاهش یافته است
- ۶ عادی‌سازی روابط با طالبان؛ جهان به طرز خطرناکی به سوی پذیرش طالبان نزدیک می‌شود
- ۸ «گروه تماس منطقه‌ای» یک نشست و چند نام؛ طالبان امریکا را به خیرخواهان منطقه‌ای خود ترجیح می‌دهند
- ۱۰ آغوش گرم طالبان برای القاعده؛ پدرخوانده گروه‌های تروریستی وارد میدان می‌شود
- ۱۲ روز جهانی مبارزه با کار کودکان؛ از دشواری‌های کار تا تحمل بازداشت و شکنجه طالبان
- ۱۴ تعیین معاش بر مبنای جنسیت؛ کارمندان: اوج «بی‌منطقی و بی‌شعوری» در عرصه حکومت‌داری است

سخن زن

- ۱۶ هزار روز دوری از مکتب؛ «خودم را با امید تسلا می‌دهم»
- ۱۸ در فراق وطن محصور شده

تحلیل

- ۲۰ جمهوری افغانستان چرا سقوط کرد؟
- ۲۶ درباب مساله زبان
- ۲۹ چرا سیف العدل اعضای القاعده را به افغانستان فراخوانده است؟
- ۳۰ حاکمیت طالبان و خطر گسترش تفکر افراطی در منطقه
- ۳۲ داعش برای طالبان؛ تهدید یا فرصت؟

ادبیات

- ۳۴ سیمای شاعر در آیینه شعرهای محمود فارانی

یادداشت

- ۳۶ محمدیونس اوزبیک سرخابی، شاعر آهنگ احمد ظاهر کی بود؟

رپور

- ۳۸ د تکسی موټرو رنگول او د تکسی چلوونکو اعتراض؛ طالبان شکونه کوي او بډې اخلي
- ۴۰ ناپایداره روغتيايي سيستم او د ناورين شدت؛ طالبان خپله د روغتيايي نظام پر وړاندې يوه ننگونه ده
- ۴۲ په کندوز کې ځينې کروندگر: د طالبانو له خوا له جبري عشر او زکات ټولولو په تنگ يو
- ۴۳ د روغتيايي مرکزونو کمښت؛ د زابل مېرمنې لا هم په کورونو کې زېږون کوي

افغانستان و جهان در هفت روز گذشته

خبرهای فارسی

پنتاگون: امریکا به تعقیب فرماندهان داعش در افغانستان و پاکستان ادامه می‌دهد

به‌دنبال نگرانی‌ها از فعالیت «گروه‌های تروریستی» در افغانستان زیر سلطه طالبان، ساپرینا سینگ، معاون سخنگوی وزارت دفاع امریکا (پنتاگون) می‌گوید که ایالات متحده به تعقیب شبه‌نظامیان و فرماندهان ارشد شاخه خراسان داعش در امتداد خط فرضی دیورند ادامه می‌دهد.



نگرانی از آغاز دوباره درگیری‌ها در پنجشیر؛ طالبان جنگ‌جویان بیش‌تر به عنابه و شتل فرستادند

به‌دنبال نشر نوار تصویری از حضور نیروهای جبهه مقاومت ملی افغانستان در کوه‌های هندوکش، طالبان جنگ‌جویان بیش‌تر به بخشی‌هایی از ولایت پنجشیر اعزام کرده‌اند. منابع به روزنامه ۸صبح تایید می‌کنند که طالبان روز چهارشنبه، ۲۳ جوزا، دست‌کم ۱۰۰ جنگ‌جوی تازه‌نفس تنها در ولسوالی‌های شتل و عنابه فرستاده‌اند.



یونیسف: سه میلیارد ساعت درسی برای دختران در افغانستان از دست رفته است

صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف) می‌گوید که با گذشت ۱۰۰۰ روز از ممنوعیت دختران بالاتر از صنف ششم از آموزش در افغانستان زیر سلطه طالبان، آنان سه میلیارد ساعت درسی‌شان را از دست داده‌اند. کاترین راسل، مدیر اجرایی یونیسف روز پنجشنبه، ۲۴ جوزا، این روز را یک نقطه عطف «غم‌انگیز» و نگران‌کننده خوانده است.



تأکید وزیر دفاع آلمان بر آمادگی زود هنگام برای جنگ؛ ارتش با کمبود نیرو مواجه است

بوریس پیستوریوس، وزیر دفاع آلمان، گفته است که قبل از پایان دهه جاری کشورش باید آماده جنگ شود. به گزارش آرتی، این مقام بلندپایه نظامی آلمان روز چهارشنبه، ۵ جون، این اظهارات در پارلمان آن کشور مطرح کرده است. طبق گزارش ارایه شده به پارلمان، آلمان به‌شدت با کمبود نیروی انسانی و تجهیزات اولیه مواجه بوده و ممکن است تا نیم قرن دیگر نتواند خود را برای جنگ آماده کند.



القاعده حامیان خود را برای فراگیری آموزش‌های نظامی به افغانستان فراخواند

هنده غزوة...

حرب وجود .. لا حرب حدود 3

سالم الشریف

سیف‌العدل که گمان می‌رود رهبر کنونی القاعده باشد، در آخرین شماره جزوه‌های منتشرشده توسط رسانه مرکزی القاعده «السحاب» زیر عنوان «این غزه است: جنگ هستی است، نه جنگ مرزی»، از حامیان خود خواسته است تا برای فراگیری آموزش‌های نظامی به افغانستان زیر سلطه طالبان مهاجرت کنند. لانگور ژورنال، شنبه‌شب، ۱۹ جوزا، به نقل از این جزه منتشرشده توسط رسانه القاعده گزارش داده که سیف‌العدل «واضح‌ترین» و «آشکارترین» فراخوانی را به جنگ‌جویان خارجی حامی این گروه برای پیوستن به صفوف القاعده در افغانستان پس از تسلط دوباره طالبان بر کشور ارایه کرده است. رهبر القاعده در این جزوه نگاشته است که مسلمانان باید به طالبان در افغانستان به‌عنوان «قهرمانان» و الگویی برای ساختن «دولت‌های اسلامی» ببینند.

براساس این گزارش، پیام عدل با نام مستعار سالم الشریف، افغانستان را رسماً به‌عنوان یک پناهگاه امن برای القاعده و برنامه‌های آینده آن معرفی کرده است.

۱ صبح

افغانستان او نړۍ په تېرو اووه ورځو

پښتو خبرونه

لانگوار ژورنال: د داعش پر وړاندې د طالبانو کارونه بنسټيزه ناقصه ستراتيژي ده

لانگوار ژورنال نشريې په افغانستان کې د داعش خراسان څانگې د زياتېدونکي ظرفيت او ځواک په هکله يوې خپره کړې مقاله کې خبرداری ورکړې چې دا ډله کولای شي د اسيا او اروپا لپاره خطرناکه وي.



د کرېکټ نړيوال شل اوريډ جام؛ افغانستان نيوزېلنډ ته تاريخي ماتې ورکړه

د کرېکټ نړيوال شل اوريډ جام د لوبو په لړ کې افغانستان په خپله دويمه لوبه کې نيوزېلنډ ته د ۸۴ منډو په توپير ستره ماتې ورکړه. افغانستان د رحمان الله گربز د غوره توپوهنې پر مټ په ۲۰ ټاکنو او وروني کې نيوزېلنډی لوبډلې ته ۱۶۰ منډې هدف وټاکه چې سيالي لوبډلې يې په ځواب کې د ټولو لوبغاړو په سوځېدو ۷۵ منډې وکړې.



چين او پاکستان د کانونو، تېلو او گازو په برخه کې د همکارۍ پر پياوړتيا هوکړه وکړه

چين او پاکستان يوه گډه اعلاميه خپره کړې چې له مخې يې دواړه هېوادونه د صنعت او کانونو د پراختيا په برخه کې د همکارۍ په هکله هوکړې ته رسېدلي دي. رويترز يکشنبه د جون پر ۹مه راپور ورکړی چې چين ته د پاکستان د لومړي وزير شهباز شريف له پنځه ورځني سفر وروسته اسلام اباد او بيجينگ اقتصادي اړيکې پياوړې کوي.



په روسيه کې د بريکس بهرنيو چارو وزيرانو د ناستې پيل؛ مالگې او ډوډۍ سره د مېلمنو هرکلی وشو

روسي رسنيو په دغه هېواد کې د بريکس هېوادونو (BRICS۲۰۲۴) د بهرنيو چارو وزيرانو د کلنۍ ناستې د پيل خبر ورکړی دی. ټاس خبري اژانس ليکلي چې دغه دوه ورځنۍ ناسته دوشنبه د جون پر ۱۰مه د دغه هېواد په نيژني نووگورود ښار کې پيل شوې ده.



له زده کړو د نجونو د محرومیت ۱۰۰۰ ورځې؛ رواداري د «اقرار» کمپاین پیل کړ

په داسې حال کې چې له شپږم ټولگي پورته د نجونو د زده کړو د محرومیت ۱۰۰۰ ورځې پوره شوي، دې موضوع يو وار بيا د هېواد د بنسټونو او هېوادوالو پام ځان ته اړولی دی. د رواداري او مصور په نوم بنسټونو چهارشنبه د غبرگولي پر ۲۳مه د دغه څنډ د لېرې کولو لپاره د «اقرار» په نوم يو کمپاین پيل کړی دی.

نوموړې بنسټ په اپکس پاڼه کې د يو پوست په خپراوي سره ليکلي: «۱۰۰۰ ورځې وشوې چې په افغانستان کې نجونې د زده کړو له حقه بې برخې دي. ايا له ښوونځي څخه د محرومیت ۱۰۰۰ ورځې به څو زرو ورځو ته ورسېږي او ايا ښوونځي به پرانېستل شي؟»

رواداري د دې پوښتنې په طرحې سره له هېوادوالو غوښتي چې له نوموړي کمپاین سره يوځای شي.



صبح ۸ صبح ۴



منع حضور دختران در آزمون کانکور؛ سطح اشتراک‌کننده‌گان در غزنی پنج برابر کاهش یافته است

۸ صبح، غزنی

این تنها ولایت غزنی نیست که سطح اشتراک داوطلبان کانکور در آن به گونه بی‌پیشینه کاهش یافته است، بلکه آمار داوطلبان کانکور در ولایت‌های بامیان و لوگر نیز پایین گزارش شده است. براساس آمارهای منتشر شده، در آزمون کانکور سال جاری، حدود دو هزار و ۴۰۰ تن در ولایت بامیان و دست کم دو هزار تن در ولایت لوگر اشتراک کرده‌اند. این در حالی است که در سال‌های گذشته حدود پنج هزار تن تنها در لوگر در امتحان کانکور اشتراک می‌کردند.

عبدالباقی حقانی، سرپرست اداره ملی امتحانات تحت کنترل طالبان، به تاریخ ۳ جوزای سال روان، در یک نشست خبری گفت که قرار است حدود ۱۵۰ هزار داوطلب از ۳۴ ولایت در کانکور امسال اشتراک کنند. سرپرست طالبان برای اداره ملی امتحانات افزود که امتحان کانکور در سال جاری در پنج مرحله برگزار می‌شود و در مرحله نخست، از داوطلبان ۱۶ ولایت در روزهای ۱۷، ۱۸ و ۱۹ جوزای سال روان امتحان گرفته می‌شود. به گفته او، مرحله دوم، روزهای اول و دوم سرطان در کابل برگزار می‌شود و در مراحل بعدی، از داوطلبان ولایت‌های باقی‌مانده امتحان کانکور گرفته می‌شود.

این مقام طالبان تصریح کرده که از میان ۱۵۰ هزار داوطلب کانکور، بیش از ۷۵ هزار آنان جذب دانشگاه‌ها، مدرسه‌های دینی و انستیتوت‌های مسلکی می‌شوند.

این کاهش در حالی در سطح اشتراک داوطلبان آزمون کانکور در کشور به میان آمده است که طالبان در سه سال گذشته، دروازه مکتب‌های دخترانه بالاتر از صنف ششم و دانشگاه‌ها را به‌روی دختران بسته‌اند و در کنار آن سطح نامیدی مردم به‌ویژه جوانان از این گروه افزایش یافته است.

داوطلبان در آزمون کانکور را در کنار وضع محدودیت‌ها از سوی طالبان بر دانش‌آموزان دختر، نبود زمینه کاریابی برای فارغان دانشگاه‌ها و کم‌توجهی طالبان به مکتب‌ها و دانشگاه‌ها عنوان می‌کنند.

باشنده‌گان غزنی تاکید می‌ورزند که طالبان تمام توجه‌شان را به مدرسه‌های دینی معطوف کرده‌اند و بیش‌تر به این نهادها امتیاز می‌دهند. به باور آنان، تداوم حضور طالبان و بی‌باوری داوطلبان به آینده روشن از علت‌های دل‌سردی دانش‌آموزان پسر به ادامه تحصیل است.

باشنده‌گان غزنی می‌افزایند که اکثریت پسران از درس و آموزش دست کشیده و به کارهای شاقه رو آورده‌اند، یا هم راه مهاجرت به کشورهای دیگر را در پیش گرفته‌اند. سید عباس، یکی از باشنده‌گان ولایت غزنی، می‌گوید که در سه سال گذشته گواه کاهش چشم‌گیر داوطلبان کانکور بوده است. به گفته او، تنها در جریان یک سال گذشته، چندین تن از نزدیکانش که دانش‌آموز مکتب بوده‌اند، ترک مکتب کرده‌اند.

سید عباس می‌افزاید: «کاهش داوطلبان کانکور دو دلیل دارد. در سابق تقریباً نصف فارغان مکتب دختر بودند که فعلاً آن‌ها از درس محرومند و دلیل دوم این است که در کشور کار نیست. وقتی کسی از دانشگاه فارغ می‌شود برایش کار پیدا نمی‌شود و تنها مدرسه‌ها در حال رشد است.»

این باشنده غزنی در مورد ترک مکتب از سوی دانش‌آموزان می‌گوید: «تنها سه نفر را خودم می‌شناسم که صنف دوازده بودند، یکی برای کار به ایران رفته و دو نفر دیگر در کارهای دکان‌داری مصروف شده‌اند.»

اداره ملی امتحانات تحت کنترل طالبان روند اخذ آزمون کانکور ۱۴۰۳ خورشیدی را روز پنج‌شنبه، ۱۷ جوزا، در ۱۶ ولایت کشور آغاز کرد. امتحان کانکور سال جاری نیز بدون حضور دختران آغاز شده که به این ترتیب، دست‌کم سه سال از بسته شدن دروازه مکتب‌ها و دانشگاه‌ها به‌روی زنان و دختران می‌گذرد. افزون بر ممانعت حضور زنان در کانکور، سطح اشتراک داوطلبان پسر در کانکور نیز به شکل بی‌پیشینه‌ای کاهش یافته است. یافته‌های ۸ صبح نشان می‌دهد که سطح اشتراک داوطلبان در ولایت غزنی نسبت به سه سال گذشته، پنج برابر کاهش یافته است.

اداره ملی امتحانات تحت کنترل طالبان دور اول آزمون کانکور در ۱۶ ولایت کشور را آغاز کرده است. براساس اعلامیه این نهاد، در این دور امتحان کانکور در ولایت‌های لوگر، پروان، کاپیسا، پنجشیر، غزنی، پکتیا، پکتیکا، زابل، بامیان، سمنگان، نورستان، بادغیس، هرات، غور، میدان‌وردک و کنر، روز پنج‌شنبه، ۱۷ جوزا، آغاز شده است. در این دور، ۳۱ هزار داوطلب پسر در آزمون کانکور اشتراک کرده‌اند.

یافته‌های روزنامه ۸ صبح از میزان اشتراک داوطلبان آزمون کانکور در ولایت غزنی، نشان می‌دهد که سطح اشتراک داوطلبان این آزمون نسبت به سه سال گذشته پنج برابر کاهش یافته است.

براساس آمارها، دست‌کم در سال جاری دو هزار و ۹۰۰ پسر در آزمون کانکور در این ولایت ثبت نام کرده‌اند، در حالی که این رقم در سال ۱۴۰۰ خورشیدی به بیش از ۱۴ هزار تن می‌رسید.

شماری از باشنده‌گان ولایت غزنی، دلیل کاهش حضور



AFGHANISTAN

عادی سازی روابط با طالبان؛

جهان به طرز خطرناکی به سوی پذیرش طالبان نزدیک می شود

کارگزاران آپارتاید جنسیتی» می‌خوانند.

ایتلاف جنبش‌های اعتراضی زنان گفته است: «ما نیروهای عدالت‌خواه و برابری طلب حضور گروه تروریستی طالبان را که دستش به خون مردم بی‌گناه ما آلوده است و پابند هیچ اصول و ارزش انسانی نیست، در نشست بین‌المللی دوحه تحریم می‌کنیم و هر گونه مذاکره با جنایت‌کاران جنگی، عاملان جنایت و کارگزاران آپارتاید جنسیتی گفت‌وگو نه بلکه خیانت بزرگ در حق مردم افغانستان پنداشته می‌شود.»

از سوی دیگر، یک نهاد زیر نام «مرکز پژوهشی و پالیسی لاجورد» در انقره، پایتخت ترکیه، میزبان شماری از چهره‌های سیاسی و مقام‌های حکومت پیشین بوده است. شرکت‌کننده‌گان این نشست خواستار فراهم شدن زمینه اشتراک جریان‌های سیاسی ضد طالبان در نشست دوحه شده‌اند. به گفته آنان، نشست دوحه باید زمینه «گفت‌وگوهای بین‌الافغانی» را فراهم کند.

شماری از نماینده‌گان احزاب سیاسی، فعالان مدنی و حقوق بشری در نشست دو روزه‌ای که از سوی مرکز پژوهشی و پالیسی لاجورد برگزار شده است، گفته‌اند که روحیه حاکم در روند نشست‌های دوحه، بیان‌گر تعامل یک‌جانبه با طالبان است و طرف اصلی که مردم افغانستان می‌باشند، نادیده گرفته شده‌اند. به گفته آنان، حضور معنادار مردم، جریان‌های سیاسی ضد طالبان و نهادهای مدنی و زنان می‌تواند تلاش‌های سازمان ملل متحد را برای تأمین صلح و ثبات در افغانستان کامیاب بسازد.

نهادهای مدنی افغانستان و سازمان‌های حقوق بشری بین‌المللی در حالی از عادی‌سازی روابط جهان با طالبان هشدار می‌دهند که به‌تازگی کمیته تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد معافیت ممنوعیت سفر برای سراج‌الدین حقانی، وزیر امور داخله طالبان، مولوی عبدالکبیر، معاون سیاسی ریاست‌الوزرای طالبان، عبدالحق وثیق، رییس استخبارات و نورمحمد ثاقب، وزیر حج و اوقاف این گروه را به منظور اشتراک در مراسم حج تأیید کرده است.

شورای امنیت در بیانیه‌ای اعلام کرده که معافیت ممنوعیت سفر بر این چهار مقام ارشد طالبان، روز چهارشنبه، ۱۶ جوزا، تأیید شده است.

این در حالی است که پیش از این، میثو میلر، سخنگوی وزارت خارجه امریکا، در واکنش به سفر سراج‌الدین حقانی به امارات متحده عربی و دیدارش با مقام‌های این کشور، گفته بود که کشورهای عضو سازمان ملل باید تحریم مقام‌های طالبان را رعایت کنند.

وزیر امور داخله طالبان که در فهرست تحریم‌های شورای امنیت قرار داد، سه‌شنبه گذشته و یک روز پیش از تأییدی معافیت ممنوعیت سفر توسط شورای امنیت به امارات متحده عربی رفته بود.

شماری از شهروندان، این اقدام شورای امنیت سازمان ملل متحد را نکوهش می‌کنند و تأکید می‌ورزند که سراج‌الدین حقانی، وزیر داخله طالبان، در ۲۰ سال گذشته مسوول قتل صدها تن در افغانستان به‌شمول نیروهای خارجی است. به گفته آنان، این شورا بر چه معیاری به فردی که تحت تعقیب پولیس فدرال امریکا قرار دارد اجازه سفرهای خارجی با تشریفات خاص می‌دهد.

جنیدالله، یکی از شهروندان کشور، می‌گوید: «جهان طالبان را بر مردم تحمیل کرد؛ حالا به سمت عادی‌سازی در حرکت است و احتمال می‌رود یک گروه تروریستی را به‌عنوان حاکمان افغانستان مشروعیت بین‌المللی ببخشند.»

قرار است نشست سوم دوحه به میزبانی دبیر کل سازمان ملل متحد و حضور نماینده‌گان ویژه کشورها در امور افغانستان، در پایان ماه جون برگزار شود. سازمان ملل متحد برای اشتراک طالبان، معاون دبیر کل این سازمان را به کابل فرستاده و از این گروه به‌گونه رسمی دعوت کرد تا در نشست نماینده‌گان ویژه کشورها در امور افغانستان اشتراک کند.

طالبان از سازمان ملل متحد خواسته‌اند که کرسی افغانستان در این سازمان را به این گروه بدهد و نیز آنان به‌عنوان تنها نماینده‌گان انحصاری افغانستان در این نشست اشتراک کنند، خواسته‌هایی که در نشست‌های قبلی دوحه از سوی سازمان ملل پذیرفته نشده بود.

با نزدیک شدن زمان برگزاری نشست سوم دوحه با میزبانی دبیرکل سازمان ملل متحد در قطر، شماری از سازمان‌های بین‌المللی، فعالان مدنی و حقوق بشری در افغانستان از عادی‌سازی روابط با طالبان هشدار داده‌اند. آنان گفته‌اند که «جهان به طرز خطرناکی به سوی پذیرش حاکمیت طالبان نزدیک می‌شود.» ایتلاف جنبش‌های اعتراضی زنان افغانستان، نشست دوحه را تحریم کرده و گفته‌اند که نباید با طالبان «جنایت‌کار و کارگزاران آپارتاید جنسیتی» گفت‌وگو شود. آنان هر نوع تعامل و گفت‌وگو با طالبان را «خیانت» به مردم افغانستان دانسته‌اند. همزمان شورای امنیت سازمان ملل متحد معافیت ممنوعیت سفرهای شماری از مقام‌های ارشد این گروه به‌شمول سراج‌الدین حقانی، متهم درجه یک دستوردهنده حملات انتحاری در ۲۰ سال گذشته در افغانستان را برای مراسم حج در عربستان سعودی تصویب کرده است. این اقدامات با موج گسترده‌ای از واکنش‌های شهروندان و سیاست‌مداران افغانستان روبه‌رو شده است.

گروهی از سازمان‌های بین‌المللی مدافع حقوق بشر با انتشار نامه‌ای به کشورهای شرکت‌کننده در نشست سوم دوحه، از دادن مشروعیت به طالبان در افغانستان هشدار داده‌اند. آنان با ابراز نگرانی گفته‌اند که جهان به طرز خطرناکی به سوی پذیرش حاکمیت طالبان نزدیک می‌شود. این سازمان‌ها از کشورهای اشتراک‌کننده در نشست دوحه خواسته‌اند که به طالبان پیام بدهند که «حقوق زنان قابل مذاکره» نیست.

کارگروه غیردولتی زنان، صلح و امنیت، دو روز قبل نامه سرگشاده‌ای را خطاب به اعضای شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل در مورد حقوق زنان در افغانستان منتشر کرده‌اند. سازمان عفو بین‌الملل، دیده‌بان حقوق بشر، لیگ بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی و مرکز جهانی عدالت، از جمله امضاکننده‌گان این نامه هستند.

در نامه این سازمان‌ها آمده است که طالبان با گذشت هر روز فضا را برای زنان و دختران در افغانستان تنگ‌تر می‌سازند. به گفته آنان، رفتار طالبان بیان‌گر این است که رویکرد جامعه جهانی نتوانسته است طالبان را از سرکوب سیستماتیک حقوق زنان باز دارد.

امضاکننده‌گان این نامه از سازمان ملل متحد خواسته‌اند که در کنار محور قرار دادن مساله زنان در نشست سوم دوحه، هیچ یکی از شرط‌های اعلام شده طالبان را نپذیرد. در متن نامه آمده است: «تمام محدودیت‌های ناقص حقوق زنان و دختران افغان از جمله تحصیل، کار و آزادی پوشش باید فوراً و بدون قیدوشرط برداشته شود.»

این سازمان‌های حقوق بشری خواستار تضمین «مشارکت کامل، برابر و معنادار زنان افغان» در تمام جنبه‌های زنده‌گی عمومی و تصمیم‌گیری در هر فرایند سیاسی به‌ویژه نشست آتی دوحه شده‌اند.

لغو ممنوعیت کار زنان افغان در سازمان‌های بین‌المللی مستقر در افغانستان از دیگر خواسته‌هایی است که این سازمان‌های حقوق بشری مطرح کرده‌اند. در نامه آنان تذکر رفته که کشورهای اشتراک‌کننده باید در مورد لغو سیاست‌های تبعیض‌آمیز موضع واحد و محکم داشته باشند.

این سازمان‌ها تأکید کرده‌اند که جامعه جهانی باید از دادن کرسی افغانستان در سازمان ملل متحد یا دعوت آن‌ها برای نشست‌های سازمان ملل، بازگشایی نماینده‌گی‌های دیپلماتیک در کشور یا واگذاری‌های نماینده‌گی‌های دیپلماتیک در خارج از افغانستان و لغو تحریم‌ها خودداری کند. به گفته این سازمان‌ها، موارد یاد شده خطر مشروعیت بخشیدن به طالبان را بیش‌تر می‌کند.

در همین حال، ایتلاف جنبش‌های اعتراضی زنان افغانستان، دعوت طالبان و برگزاری نشست دوحه را «معامله با ارزش‌های حقوق بشری» خوانده است. به گفته این ایتلاف جنبش‌های اعتراضی زنان، اعتماد به طالبان «خیانت» به مردم افغانستان و ارزش‌های انسانی است.

در بیانیه این زنان معترض آمده است که سازمان ملل باید در مورد سرنوشت افغانستان به دقت تصمیم بگیرد و صدای زنان باید شنیده شود. آنان با تأکید بر تحریم نشست دوحه، طالبان را «گروه جنایت‌کار و عاملان جنایت و

«گروه تماس منطقه‌ای» یک نشست و چند نام؛

طالبان امریکا را به خیرخواهان منطقه‌ای خود ترجیح می‌دهند

صبح ۸



معنا کرد. نماینده ویژه ایران در امور افغانستان که همزمان مسوولیت سفارت این کشور در کابل را نیز برعهده دارد، گفته است که حجم بحران در افغانستان سنگین است و برای برون‌رفت از این بحران، نیاز است «حکومتی از افراد صالح از اقشار مختلف» در افغانستان ایجاد شود تا بتواند از «همکاری‌های خوب و مساعد دولت‌های منطقه» استفاده کند.

سفیر ایران در کابل افزوده است که نشست سوم دوحه یکی از موضوعات مورد بحث در نشست این چهار کشور بوده است. او تأکید کرده که کشورهای دیگر منطقه و همسایه افغانستان باید در این ابتکارات منطقه‌ای مشارکت کنند. او گفته که موضوعات مطرح‌شده در نشست‌های اول و دوم دوحه به دلیل عدم شفافیت و هدف‌گذاری روشن، به بهبود شرایط افغانستان کمک نکرده و نیز به نگرانی‌های منطقه‌ای پاسخ نداده است.

قمی تأکید کرده که در نشست دوم دوحه سازمان ملل متحد خواستار تعیین نماینده ویژه در امور افغانستان شده بود، در حالی که به گفته او، یوناما در این کشور حضور دارد. او افزوده است که تعیین این نماینده بدون دستور کار و صلاحیت‌های مشخص، سبب شده که کشورهای منطقه آن را به چالش بکشند.

با این حال، طالبان اعلام کرده‌اند که به نشست دعوت شده بودند، اما اشتراک نکردند. ذاکر جلالی، مشاور وزارت خارجه طالبان، از عدم اشتراک این گروه در نشست «گروه تماس منطقه‌ای» یاد کرده و افزوده است که اشتراک‌کنندگان در مورد عنوان نشست توافق نظر نداشتند.

این مقام طالبان افزوده است: «دوستان ایرانی از آن

روسیه، چین، ایران و پاکستان نشستی مشترک را در مورد افغانستان در تهران برگزار کرده‌اند. نام این نشست برای هر کشوری متفاوت بوده است. ایران آن را دومین نشست «گروه تماس منطقه‌ای» خوانده، روسیه از آن به‌عنوان «گروه تماس فارمت مسکو» یاد کرده و پاکستان آن را «رای‌زنی منطقه‌ای» برای افغانستان دانسته است. نماینده ویژه ایران در پایان این نشست گفته که کشورهای اشتراک‌کننده توصیه‌هایی را به رژیم طالبان ارایه کرده‌اند که از سر خیرخواهی و نیک‌اندیشی به این گروه بوده است. این «خیرخواهان» طالبان، گفته‌اند که آنان مخالف تعیین نماینده ویژه سازمان ملل متحد در نشست دوم دوحه برای افغانستان بوده‌اند. با این حال، شماری از شهروندان کشور می‌گویند که کشورهای منطقه هر کدام به دنبال منافع خود هستند و حتا برای نام یک نشست به دلیل تعارضات منافع‌شان نمی‌توانند به توافق برسند. آنان عدم حضور طالبان در این نشست را بیانگر هم‌سوایی این گروه با امریکا می‌دانند و تأکید می‌ورزند که این گروه به رغم دل‌بسته‌گی این کشورها، در میدان بازی هم‌پیمان ایالات متحده‌اند. دومین نشست «گروه تماس منطقه‌ای» روز گذشته در مورد افغانستان با حضور روسیه، چین، پاکستان و ایران، در تهران برگزار شد. محور اصلی این نشست، رای‌زنی در مورد برگزاری نشست سوم دوحه به میزبانی سازمان ملل متحد و همکاری‌های منطقه‌ای و نگرانی‌های منطقه از حضور گروه‌های تروریستی در افغانستان خوانده شده است.

حسن کاظمی قمی، نماینده ویژه ایران در امور افغانستان، در پایان این نشست به خبرنگاران گفته که توصیه‌های کشورهای منطقه به طالبان از سر خیرخواهی صورت می‌گیرد و نباید آن را مداخله‌گری

گروه تماس منطقه‌ای نام برده‌اند. نماینده روسیه از این نشست به‌عنوان گروه تماس فارمت مسکو یاد می‌کند. جانب چین که در شورای امنیت سازمان ملل با گروه بین‌المللی تماس برای افغانستان مخالفت کرده بود، نشست تهران را فرصتی برای رای‌زنی تلقی می‌نماید. پاکستان آن را رای‌زنی منطقه‌ای خوانده است.»

در همین حال محمدرضا بهرامی، سفیر پیشین ایران در کابل، گفته است که عدم اشتراک طالبان در نشست «گروه تماس منطقه‌ای» در تهران، ماهیت نگاه این گروه به نحوه تعامل با منطقه را نشان می‌دهد. آقای بهرامی روز گذشته در توییته نگاهش را این‌گونه بیان کرد: «عدم مشارکت طالبان در دور دوم نشست گروه تماس منطقه‌ای در تهران، ماهیت نگاه آن‌ها به نحوه و سطح تعامل با منطقه را نشان می‌دهد. طرف‌هایی که به ساده‌سازی این تعامل باور داشته باشند، کماکان اشتباه محاسبه را تجربه خواهند کرد.»



همزمان سیدرسول موسوی، دستیار وزیر امور خارجه ایران، در توییتی این نشست را پیام‌آور صلح، ثبات و توسعه برای افغانستان و منطقه در پرتو همکاری و همگرایی منطقه‌ای خوانده است.

با این حال علی باقری کنی، سرپرست وزارت خارجه ایران، در آغاز این نشست گفته است: «نباید صرفاً به بیان مشکلات موجود در افغانستان اشاره کرد، بلکه باید راه‌های بیرون‌رفت از مشکلات و چالش‌ها را نیز بیان کرد.»

همچنان ممتاز زهرا بلوچ، سخنگوی وزارت امور خارجه پاکستان، نشست منطقه‌ای افغانستان به میزبانی جمهوری اسلامی ایران را گامی مهم در راستای همکاری نزدیک‌تر همسایه‌گان افغانستان برای تامین صلح، امنیت و ثبات در این کشور دانسته است.

اولین نشست گروه تماس منطقه‌ای درباره افغانستان در ماه دلو ۱۴۰۲ و به پیشنهاد جمهوری اسلامی ایران در کابل برگزار شد. در آن نشست نماینده‌گان ویژه و سفیران کشورهای منطقه و همسایه افغانستان به شمول هند حضور داشتند.

با این حال، شماری از شهروندان کشور می‌گویند که دولت‌های منطقه و همسایه افغانستان هر کدام به دنبال تامین منافع خویش هستند و در مورد افغانستان اجماع نظر ندارند. به گفته آنان، با وجودی که این کشورها به طالبان کمک کرده‌اند تا دوباره بر افغانستان مسلط شوند، اما این گروه بدون

مشوره امریکا با این کشورها تعامل نمی‌کند. شفیق‌الله شمس، یکی از دانشجویان در کابل، می‌گوید که چهار کشور اشتراک‌کننده در نشست تهران، هر کدام به دنبال اهداف و هژمونی خود هستند و نمی‌توانند در مورد بحران چندلایه و پیچیده افغانستان به دیدگاه واحد برسند. به گفته او، عدم توافق بر سر نام نشست، نشان‌دهنده تعارض منافع و هم‌سویی آنان با افغانستان تحت حاکمیت طالبان است.

محمد درویش می‌گوید که ایران از سر ذوق‌زده‌گی با طالبان وارد تعامل «بی‌حدوحصر» شده است و فکر می‌کند که این گروه ضد امریکاست. به گفته او، طالبان حاضر نیستند به بهای هم‌سویی با ایران، «خاطر امریکا» را برنجانند. او تاکید می‌کند که ایران دچار اشتباه محاسباتی شده و به‌زودی بهای آن را خواهد پرداخت.

این در حالی است که در دومین نشست «گروه تماس منطقه‌ای»، ضمیر کابلوف، نماینده خاص روسیه در امور افغانستان که پیش از این نشست تهران را ادامه نشست فارمت مسکو خوانده بود، اشتراک نکرده و به جای خود سفیر این کشور در کابل را به تهران فرستاده است.

در این نشست هند و کشورهای آسیای میانه نیز اشتراک نکرده‌اند و به نظر می‌رسد که عدم اشتراک ضمیر کابلوف، نماینده ویژه روسیه در این نشست، به دلیل اشتراک نکردن طالبان وابسته‌گی داشته باشد.

۹

لا اله الا الله محمد رسول الله
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آغوش گرم طالبان برای القاعده؛

پدرخوانده گروه‌های تروریستی وارد میدان می‌شود

۸ صبح

تاسیس کرده است.

شورای امنیت سازمان ملل در آن گزارش گفته بود که رابطه طالبان و القاعده همچنان نزدیک است و این گروه توانسته خود را در یک حالت «نگهدارنده» در افغانستان تحت کنترل طالبان حفظ کند.

همچنان احمد ضیا سراج، رییس عمومی امنیت ملی حکومت پیشین، در صحبت با مرکز مبارزه با تروریسم وست پوینت (CTC)، گفته است که با تسلط طالبان گروه‌های جهادی دوباره جمع شده‌اند و برای حملات بعدی بر جهان آماده می‌شوند.

آقای سراج تاکید کرده که القاعده با عملیات در کشورهای یمن و سومالی، افغانستان را به مرکز فرماندهی و کنترل نیروهای خود تبدیل کرده است. او افزوده که افراد القاعده در حال حاضر در وزارت‌خانه‌های تحت کنترل طالبان در نقش مشاور کار می‌کنند. به گفته او، طالبان برای اعضای القاعده پاسپورت افغانستان را داده‌اند.

آقای سراج از قاری بریال، والی طالبان در کاپیسا، مولوی نورجلال، سرپرست کنونی وزارت صحت عامه تحت کنترل طالبان و معین پیشین وزارت داخله این گروه، محمد آغا حکیم، والی طالبان در پنجشیر و تاج‌میر جواد، معاون اول رییس استخبارات طالبان، به‌عنوان چهره‌های کلیدی القاعده در رژیم طالبان نام برده است.

پیش از این، فارن‌پالیسی به نقل از یک گزارش محرمانه دیپلماتیک نوشته است که شبکه گسترده‌ای از قاچاق مواد مخدر که در ۲۰ سال گذشته بودجه مورد نیاز جنگ طالبان علیه دولت پیشین افغانستان را فراهم می‌کرد، اکنون در دسترس القاعده قرار دارد. به گفته این نشریه، طالبان اسلحه، زن، مسکن و پاسپورت به فرماندهان و عوامل القاعده فراهم می‌کنند.

براساس این گزارش، طالبان به القاعده کمک می‌کنند تا به شبکه گسترده از «امپراتوری هیرویین» دسترسی داشته باشد. طبق گزارش، القاعده از ۲۰۲۲ تا زمان نشر گزارش فارن‌پالیسی سهم ۲۵ درصدی معادل ۱۹۴.۴ میلیون دالر را از معادن طلای بدخشان و تخار به‌دست آورده است.

طالبان بارها رابطه با القاعده و سایر گروه‌های تروریستی را رد کرده و گفته‌اند که براساس توافق‌نامه دوحه، اجازه نخواهند داد که از خاک افغانستان تهدیدی متوجه کشورهای دیگر شود. این در حالی است که ایمن الظواهری، رهبر پیشین شبکه القاعده، در هشتم اسد سال ۱۴۰۱، در حمله هوایی امریکا در منطقه شیرپور کابل کشته شد.

رسانه‌ها در آن زمان گزارش دادند که رهبر شبکه القاعده در مهمان‌خانه سراج‌الدین حقانی، وزیر داخله طالبان، زنده‌گی می‌کرد. حقانی بعد از حمله هوایی امریکا کابل را ترک کرده بود و برای مدتی تمام دیدارهای خود را با اعضای طالبان محدود ساخته بود.

طالبان در آن زمان حضور رهبر القاعده را در کابل انکار و کشته شدنش را نیز رد کردند. شبکه القاعده تا کنون در مورد قتل ایمن الظواهری سکوت کرده است.

این در حالی است که سه روز قبل، جو بایدن، رییس جمهور امریکا، اعلام کرد که نظامیان امریکایی مستقر در منطقه به تهدیدات ناشی از افغانستان رسیده‌گی می‌کنند.

نگرانی‌ها از حضور القاعده در افغانستان در حالی مطرح می‌شود که چین و پاکستان، از متحدان اصلی طالبان، در تازه‌ترین مورد با انتشار بیانیه مشترک خواستار ایجاد ساختار سیاسی فراگیر و مبارزه با تروریسم در افغانستان شده‌اند. در بخشی از این بیانیه آمده است که گروه‌های تروریستی نباید از قلمرو زیر حاکمیت طالبان علیه دیگر کشورها حملات هراس‌افگانه را سازمان‌دهی کنند.

پس از سفر چهارروزه شهباز شریف، نخست‌وزیر پاکستان، به چین، اسلام‌آباد و بیجینگ با نشر بیانیه‌ای بر ایجاد حکومت فراگیر در افغانستان و مبارزه جدی با تروریسم از سوی طالبان تاکید کرده‌اند. در این بیانیه از طالبان خواسته شده است که با اتخاذ سیاست‌های معتدل به همسایه‌گان خود احترام بگذارند.

در این بیانیه در حالی از خطر تهدید تروریسم از افغانستان ابراز نگرانی شده که تلویزیون ملی تحت کنترل طالبان روز یکشنبه گزارش داد که قطعه انتحاری فول‌اردوی ۲۰۵ البدر طالبان در قندهار در امتداد مرز با پاکستان گشت‌زنی کرده است.

سیف‌العدل، رهبر شبکه القاعده، با نام مستعار سالم الشریف در مقاله‌ای از حامیان این شبکه در جهان خواسته که برای کسب تجربه و آموزش‌های نظامی به افغانستان بروند. لانگ‌وار ژورنال گزارش داده که رهبر کنونی القاعده در ایران مستقر است و در آخرین شماره جزوه‌های منتشر شده توسط رسانه مرکزی القاعده (السحاب) در مطلبی تحت عنوان «این غزه است: جنگ هستی است، نه جنگ مرزی» نوشته است که جنگ‌جویان و حامیان این شبکه باید از طالبان الگو بگیرند و از تجربیات این گروه استفاده کنند. با این حال، رییس عمومی امنیت ملی حکومت سابق افغانستان می‌گوید که القاعده با استفاده از وضعیت پیش آمده به‌عنوان پدرخوانده تمام گروه‌های تروریستی عمل می‌کند. به گفته او، این شبکه افغانستان را به‌حیث مرکز استراتژیک خود انتخاب کرده تا از این طریق بتواند در افریقا، خاور میانه و نقاط آسیب‌پذیر دیگر جهان فعال شود. او می‌افزاید که القاعده با تغییر تاکتیک ترجیح می‌دهد به‌جای حمله مستقیم بر امریکا، منافع این کشور را هدف قرار دهد.

وبسایت خبری لانگ‌وار ژورنال با استناد به مقاله‌ای به قلم سیف‌العدل، رهبر کنونی القاعده، نوشته است که این گروه از حامیان خود در سراسر جهان خواسته تا برای کسب تجربه و آموزش‌های نظامی به افغانستان بروند. سیف‌العدل با نام مستعار سالم الشریف، در آخرین شماره جزوه‌های منتشرشده توسط رسانه مرکزی القاعده (السحاب) در مقاله‌ای زیر عنوان «این غزه است: جنگ هستی است، نه جنگ مرزی»، حاکمیت طالبان را تجربه‌آموزنده برای همه گروه‌های تروریستی در جهان خوانده است. او گفته کسانی که امید به تغییر دارند باید از تجربه طالبان در افغانستان بیاموزند. در متن منسوب به سیف‌العدل آمده است: «افراد وفادار امت که مایل به تغییرند، از وضعیت آن‌جا بیاموزند و از تجربیات [طالبان] بهره‌مند شوند.»

در مقاله منسوب به رهبر القاعده، به‌گونه صریح به جنگ‌جویان و حامیان این شبکه فراخوان داده شده که قبل از حمله بر اهداف مربوط به اسرائیل و غرب، به افغانستان بروند و آن‌جا مهارت، تجربه و دانش نظامی کسب کنند. سیف‌العدل در این مقاله از جوامع مسلمان خواسته در تمام سرزمین‌های اسلامی به منافع مربوط به «صهیونیست‌های یهودی و غربی» حمله کنند. او تاکید کرده که این حملات باید «دردناک» باشد، «چرا که در انجام کاری برای ما نیاز بود، دیر شده است.»

در همین حال، رحمت‌الله نبیل، رییس عمومی امنیت ملی حکومت سابق افغانستان، در صحبت با روزنامه ۸صبح می‌گوید: «القاعده با استفاده از وضعیت پیش‌آمده منحنیت پدرخوانده (Godfather) تمام گروه‌های تروریستی عمل می‌کند.» به گفته او، القاعده تا کنون موفق علنی نگرفته و منتظر فرصت بود.

رییس عمومی امنیت ملی حکومت سابق افغانستان تاکید می‌کند که القاعده منتظر توسعه روابط و بازسازی خود بوده و در حال حاضر این شبکه افغانستان را به‌حیث مرکز استراتژیک خود انتخاب کرده است تا از این طریق بتواند در افریقا، خاور میانه و نقاط آسیب‌پذیر دیگر جهان فعال شود.

آقای نبیل تصریح می‌کند که القاعده با تغییر تاکتیک به‌جای حمله مستقیم بر امریکا، ترجیح می‌دهد تا به منافع ایالات متحده در ساحات یادشده حملاتی را در آینده نه‌چندان دور انجام دهد. به گفته او، حاکمیت طالبان در افغانستان زمینه را برای بخت‌آزمایی مجدد القاعده مساعد کرده است.

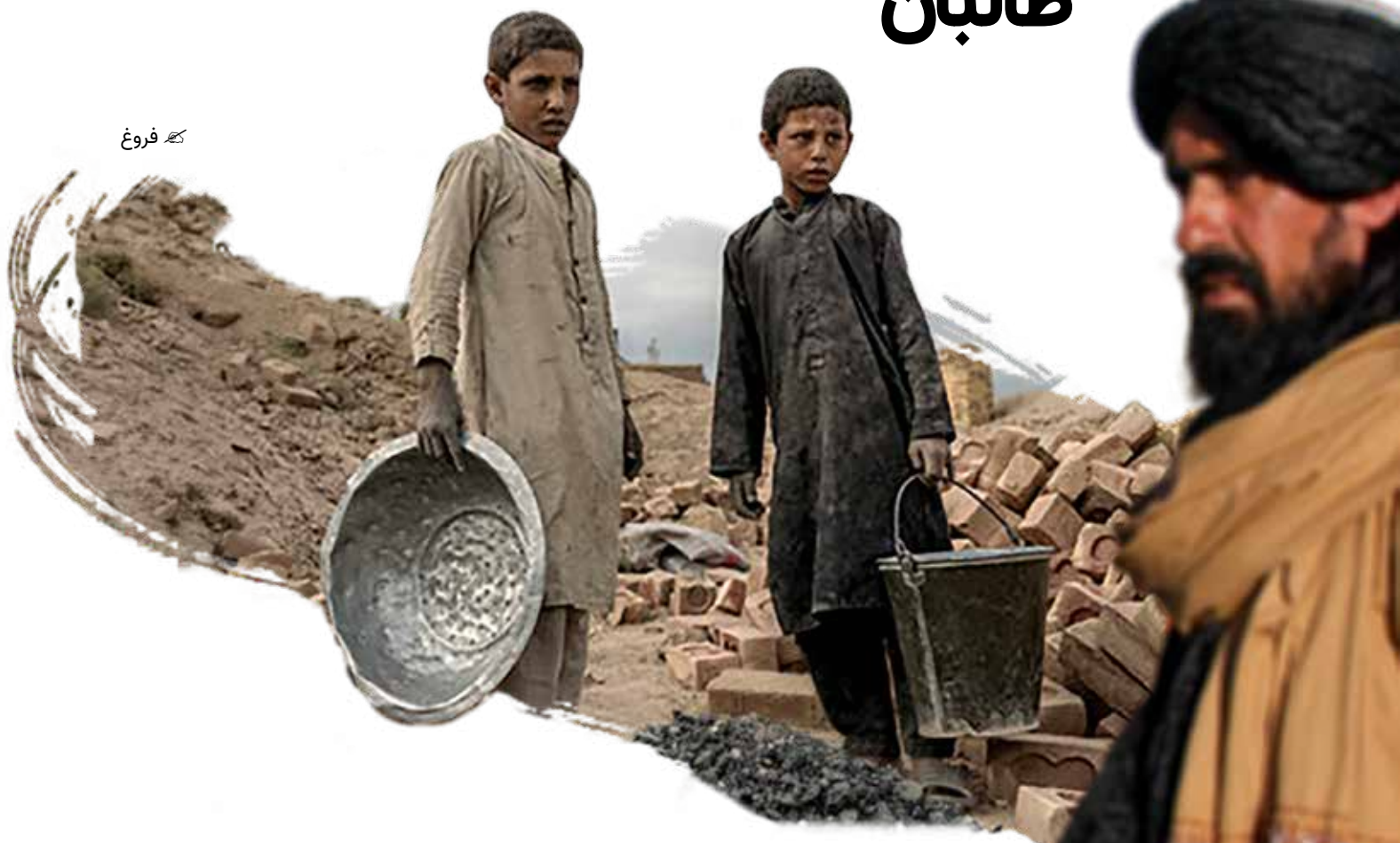
رییس عمومی امنیت ملی حکومت سابق افغانستان می‌افزاید: «بدون تردید حاکمیت طالبان بر یک جغرافیای صعب‌العبور چون افغانستان و جنگ غزه و اسرائیل برای سربازگیری از جهان اسلام، القاعده یک بار دیگر بخت و قدرت عملیاتی خود را به آزمایش خواهد گرفت.»

آقای نبیل پیش از این در مقاله‌ای به بی‌بی‌سی فارسی نوشته بود که القاعده بعد از سال‌ها انزوا، با تسلط طالبان می‌خواهد ساحه مانوردهی خود را بین افغانستان و وزیرستان و ایران و سوریه توسعه دهد و با افزایش سربازگیری از میان اسلام‌گرایان تندرو، امریکا و متحدانش را به چالش بکشد.

تیم تحلیل و ارزیابی شورای امنیت سازمان ملل متحد در ماه دلو سال گذشته با نشر گزارشی گفته بود که طالبان روابط خود را با القاعده حفظ کرده‌اند و این شبکه هشت پناه‌گاه آموزشی جدید در افغانستان ایجاد کرده است. چهار پناه‌گاه آموزشی القاعده در ولایت‌های غزنی، لغمان، پروان و ارزگان ایجاد شده و این سازمان همچنان یک انبار تسلیحاتی در پنجشیر

روز جهانی مبارزه با کار کودکان؛ از دشواری‌های کار تا تحمل بازداشت و شکنجه طالبان

که فروغ



۱۲ جون، روز جهانی مبارزه با کار کودکان است. سازمان جهانی کار این روز را در سال ۲۰۰۲ میلادی به منظور افزایش آگاهی و جلوگیری از کار اجباری کودکان نام‌گذاری کرده است. این روز در حالی فرا می‌رسد که میلیون‌ها کودک در افغانستان تحت حاکمیت طالبان در وضعیت رکود بازار کار، مجبور به کارهای شاق شده‌اند. شماری از دانش‌آموزان دختر زیر هژده سال نیز به دلیل محرومیت دوام‌دار از آموزش، مجبور شده‌اند به دلیل ضعف اقتصادی کار کنند. شماری از کودکان کار در کابل می‌گویند که آنان به دلیل وضعیت رقت‌انگیز اقتصادی، مجبورند همزمان چندین کار را انجام دهند و از رفتن به مکتب باز مانده‌اند.

شماری از باشندگان شهر کابل می‌گویند که گروه طالبان نه تنها آنان را از دست‌رخوان مردم ربوده، بلکه در خیابان‌ها کودکان کار را با ضرب‌و شتم بازداشت کرده و با خود می‌برد. این اقدام طالبان سبب شده است که کودکان کار با ترس و هراس از بازداشت، به گونه پنهانی به کارهای خود ادامه دهند.



او می‌گوید که هر روز صبح ساعت ۶:۰۰ با خوردن نان خشک و آب جوش خانه را به قصد کار ترک می‌کند و با تلاش فراوان روزانه ۳۰، ۵۰ تا ۱۰۰ افغانی به دست می‌آورد. می‌گوید: «از وقتی طالبان آمده، کار پدرم کاملا خراب شده و خیلی روزها بیکار می‌ماند. من تلاش می‌کنم تا حداقل ۱۰۰ افغانی کار کنم، اما نمی‌شود.»

غم نان باسط کوچک را نیز آواره شهر و بازار کرده است. خانواده او هم با وضعیت بد اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کند و ترس از گرسنه ماندن او را واداشته است تا بوت رنگ کند. به گفته باسط، پول به دست آوردن دشوارترین کار است و او با تلاش فراوان در روز ۵۰ تا ۷۰ افغانی به دست می‌آورد: «پول پیدا کردن سخت است. من که خیلی تلاش کنم، شاید روزی ۷۰ افغانی کار کنم.»

او نیز می‌افزاید کار زیاد سبب شده است تا بسیاری روزها مکتب رفته نتواند و یا خیلی دیر به مکتب برسد. دیر رسیدن به مکتب، سبب می‌شود که از سوی سرمعلم مواخذه شود. می‌گوید: «بعضی روزها که مکتب می‌روم، دیر می‌رسم و سرمعلم جزایی می‌کند و با خط کش می‌زند.»

با این حال، شمار زیادی از دختران بازمانده از مکتب که زیر هژده سال هستند، نیز پس از بسته ماندن مکتب‌ها رو به انواع کارهای شاق آورده‌اند. نرگس دوازده‌ساله پس از اتمام صنف شش، از رفتن به مکتب بازمانده است. وضعیت رقت‌انگیز اقتصادی خانواده‌اش آنان را مجبور کرده تا به ایران مهاجرت کنند. او اکنون در یکی از کارخانه‌های آن کشور کار می‌کند و در کنار مادر و پدر خود در تهیه مایحتاج خانواده‌اش سهم می‌گیرد. نرگس می‌گوید که خانواده‌اش به خاطر بسته ماندن مکتب‌ها و نبود کار مجبور شده کشور را ترک کنند و اکنون همه آنان در ایران کار می‌کنند. می‌گوید: «در کارخانه وسایل بازی را بسته‌بندی می‌کنم. کارش سخت نیست، ولی خیلی خسته می‌شوم.»

نرگس دوست دارد در آینده داکتر شود، اما به گفته او اگر در ایران بماند و نتواند درس بخواند، شاید تا آخر عمرش کارهای شاق انجام دهد.

گروه طالبان پیش از این اعلام کرده بود که آنان برای کاهش تعداد کودکان کار و تکدی‌گران به آن‌ها ماهانه کمک مالی می‌کنند، اما بنا بر گفته‌های کودکان کار و تکدی‌گران زن، آن‌ها نه تنها کمک دریافت نکرده‌اند، بلکه از سوی طالبان در صورت ادامه دادن به کارشان بازداشت و زندانی می‌شوند.

شماری از باشندگان شهر کابل با تایید این گفته‌ها می‌گویند که آنان بارها شاهد بازداشت کودکان کار از سوی جنگ‌جویان طالب بوده‌اند. این گروه هنگام جمع‌آوری و بازداشت کودکان کار، با آنان بدرفتاری کرده و با زور و شتم کودکان را داخل زجرها می‌اندازد و با خود می‌برد.

نیلاب (مستعار) در صحبت با روزنامه ۸ صبح می‌گوید که دو روز قبل شاهد جمع‌آوری کودکان کار از دشت برچی کابل بوده است. او می‌گوید: «با دوستم طرف خانه می‌آمدم که آشوبی در بازار برپا شده بود. دیدم که گروه طالبان تعداد زیادی از کودکان کار را جمع کرده و با زور و شکنجه آنان را داخل زجر می‌انداختند.»

به گفته نیلاب، آنان حتا کودکانی که با پدرانشان مصروف کارند را با خود می‌برند: «در حین جمع‌آوری یک کودک که کنار پدرش سبزی می‌فروخت را با زور داخل زجر می‌کرد. هر قدر پدرش عذر کرد و چنگ به پاها و کلاهی پسرش انداخت، نتوانست از دست طالب نجات دهد.»

این در حالی است که پس از آغاز حاکمیت طالبان و فرار بسیاری از کارآفرینان از کشور، سیستم اقتصادی و بازار کار با رکود مواجه شده و تعداد بی‌شمار مردم بیکار شده‌اند. این امر سبب شده است که شمار کودکان کار و تکدی‌گران نیز افزایش یابد.



نجیب دوازده‌ساله یکی از کودکان کار در شهر کابل است. او دانش‌آموز صنف ششم در یکی از مکتب‌های دولتی است. وضعیت رقت‌انگیز اقتصادی او را از چندین سال به این سو مجبور کرده است تا در کنار پدرش که باربر است، بوت رنگ کرده و اسپند دود کند. او مکلف است در روز ۵۰ تا ۱۰۰ افغانی به دست بیاورد تا نان خشک اعضای خانواده شش‌نفری‌اش را تهیه کند. می‌گوید: «پدرم کار درست ندارد و من مجبورم کار کنم تا حداقل نان خشک به خانه ببرم.»

او می‌گوید که هر روز صبح ساعت ۶:۰۰ با خوردن نان خشک و آب جوش خانه را به قصد کار ترک می‌کند و با تلاش فراوان روزانه ۳۰، ۵۰ تا ۱۰۰ افغانی به دست می‌آورد. می‌گوید: «از وقتی طالبان آمده، کار پدرم کاملا خراب شده و خیلی روزها بیکار می‌ماند. من تلاش می‌کنم تا حداقل ۱۰۰ افغانی کار کنم، اما نمی‌شود.»

نجیب نیز می‌افزاید که وضعیت بد اقتصادی سبب شده است تا همزمان دو کار را انجام دهد و مکتب را ترک بگوید: «مکتب رفتن ما خلاص شد. من مکتب بروم، کی کار کند؟ پدرم به تنهایی نمی‌تواند مصرف خانه را پوره کند. گرسنه می‌مانیم.»

دل‌آقای نه‌ساله، یکی دیگر از کودکان کار است که در خیابان‌های شهر کابل پلاستیک می‌فروشد و اسپند دود می‌کند. غم نان او را نیز به جاده کشانده و دو سال است که تبدیل به کودک کار شده است. دل‌آقای می‌گوید پدرش مریض است و کار نمی‌تواند و او مجبور است در کنار برادرهایش برای تهیه مایحتاج خانواده هشت‌نفری‌اش سخت کار کند. او می‌گوید: «پدرم خیلی سال است که مریض است و من و دیگر برادرهایم کار می‌کنیم.»

وی نیز علاوه می‌کند که در طول چند سال زنده‌گی‌اش روز خوبی نداشته و همه وقتش در جاده‌ها سپری می‌شود و نمی‌داند کدام روز رخصتی و کدام روز کاری است. می‌گوید: «فقط می‌دانم که یک روز نباید مکتب بروم.»

تعیین معاش بر مبنای جنسیت؛

کارمندان:

اوج «بی منطقی و بی شعوری» در عرصه حکومته داری است

صباح ۸

است. این فرمان مستقیم از دفتر امیرالمومنین [هبت الله] به اداره امور [طالبان] آمده و به ۲۶ وزارت تکثیر شده است، به وزارت مالیه هم انتقال شده است. زنان در هر بخشی که کار می کنند چه در بخش بودجوی و چه غیربودجوی، این فرمان بالای شان یکسان تطبیق می شود. به طبقه انان پنج هزار معاش داده می شود. انستیتوت ها، پوهنتون ها، موسسات، وزارت معارف، وزارت صحت عامه کلش شامل است. بالای کلش تطبیق می شود و هیچ استثنایی وجود ندارد.»

یک مقام محلی طالبان خطاب به آمران معارف یکی از ولایت ها می گوید: «آمر صاحب های معارف ولسوالی ها و معارف شهر، استحقاق معاش ماه جوزا غرض اجرا ترتیب یافته و نهایی شده بود که فرمان آمد معاش طبقه انان پنج هزار باشد. به خاطر این که حواله های ما اجرا شده بود، در عمل انجام شده قرار داشتیم، از مستوفیت خواهش کردیم که تفاوت معاش را از ماه سرطان وضع می کنیم.»

او در این نوار صوتی می گوید که مستوفیت از ریاست معارف تعهد کتبی گرفته که در ماه سرطان معاش آن عده از معلمان و کارمندان زن را که بیش از پنج هزار افغانی حواله شده، برگرداند.

همزمان یک معلم دیگر می گوید: «متأسفانه با وجودی که معاش [بر اساس رتب] گرفتیم، فعلاً فرمان عمومی است به شمول معلم، اجیر، شب باش و تمام کارمندان زن، چیزی که زن در ادارات هست معاش شان پنج هزار افغانی است.»

معلمان و زنانی که هم اکنون در بخش های صحتی کار می کنند این دستور رهبر طالبان را در تضاد با تمام اصول و قواعد کاری می دانند. آنان می گویند که این دستور طالبان به معنای نفی کامل حضور زنان در کار است و نشان دهنده «بی منطقی» و «بی شعوری» رهبر این گروه است.

جمیله (نام مستعار)، یکی از کارمندان صحتی، در صحبت با روزنامه ۸ صبح می گوید: «این چه منطق دارد که یک زن که در بخش صحتی در بدترین شرایط

هبت الله آخوندزاده، رهبر طالبان، در ادامه دستورهایی تبعیض آمیزش علیه زنان و دختران در افغانستان، معاش تمام کارمندان زن را از ماه جوزای سال جاری پنج هزار افغانی تعیین کرده است. اداره امور طالبان گفته که این دستور بالای تمام نهادهای دولتی و غیردولتی یکسان تطبیق می شود و هیچ استثنایی در این زمینه وجود ندارد. با این حال، معلمان و زنانی که هم اکنون در بخش های صحتی کار می کنند، می گویند که این اقدام طالبان نقض آشکار حقوق زنان و بیانگر تبعیض سیستماتیک و آپارتاید جنسیتی است. به گفته آنان، در تمام دنیا معاش بر مبنای تخصص، درجه تحصیل و بست تعیین می شود؛ اما طالبان به دلیل سیاست های تبعیض آمیز علیه زنان، معاش را بر مبنای جنسیت تعیین کرده اند که در تضاد با تمام اصول کاری و ارزش های حقوق بشری قرار دارد. کارمندان زن در رژیم طالبان می گویند که این اقدام طالبان در ادامه سیاست های زن ستیزانه شان، اوج «بی منطقی و بی شعوری» را در عرصه حکومته داری نشان می دهد. این در حالی است که بخش زنان سازمان ملل متحد با نشر گزارشی گفته است ظلمی را که زنان و دختران در افغانستان پس از تسلط طالبان تجربه می کنند، از نظر مقیاس و تاثیر نسلی «بی نظیر» است.

ریاست عمومی اداره امور طالبان گفته است که هبت الله آخوندزاده، رهبر این گروه، دستور داده که معاش تمام کارمندان زن در افغانستان پنج هزار افغانی تعیین شود. در نامه ای که با امضای نورالحق انور، سرپرست ریاست عمومی اداره امور این گروه، صادر شده، گفته شده که به تمام کارمندان زن که در دولت پیشین تعیین شده بودند، پنج هزار افغانی معاش داده شود.

همچنان صدای منسوب به یک مقام طالبان در اختیار روزنامه ۸ صبح قرار گرفته که در آن بر عمومی بودن این دستور هبت الله آخوندزاده تاکید می کند. او می گوید که این فرمان تمام نهادهای دولتی و غیردولتی به شمول موسسات را در بر می گیرد. این مقام طالبان می گوید: «این فرمان است، عام

● هبت الله
● آخوندزاده،
رهبر طالبان،
در ادامه
دستورهای
تبعیض آمیزش
علیه زنان و
دختران در
افغانستان،
معاش تمام
کارمندان زن را
از ماه جوزای
سال جاری پنج
هزار افغانی
تعیین کرده
است.



● ●

ریاست عمومی اداره امور طالبان گفته است که هبت‌الله آخوندزاده، رهبر این گروه، دستور داده که معاش تمام کارمندان زن در افغانستان پنج هزار افغانی تعیین شود. در نامه‌ای که با امضای نورالحق انور، سرپرست ریاست عمومی اداره امور این گروه، صادر شده، گفته شده که به تمام کارمندان زن که در دولت پیشین تعیین شده بودند، پنج هزار افغانی معاش داده شود.

زنان معترض این اقدام طالبان را ادامه تبعیض سیستماتیک طالبان در قبال زنان می‌خوانند و تاکید می‌ورزند که این نمونه آشکار اعمال آپارتاید جنسیتی علیه زنان و دختران در افغانستان است.

ظریفه سالنگی، یکی از فعالان حقوق زن، می‌گوید که همسان‌سازی معاش تمام کارمندان زن صرف به دلیل جنسیت‌شان، آپارتاید جنسیتی است. او می‌گوید که در تمام دنیا کارمندان براساس درجه تحصیل و بست‌شان معاش می‌گیرند؛ اما در رژیم طالبان معاش براساس جنسیت تعیین می‌شود.

از سوی دیگر، لیزا کورتس، یک مقام سابق شورای امنیت ملی کاخ سفید، گفته است که طالبان باید به‌خاطر نقض حقوق بشر به‌ویژه حقوق زنان در نشست سوم دوحه پاسخ‌گو قرار داده شوند.

لیزا کورتس در مقاله منتشر شده در وبسایت «جست سکیوریتی» از سازمان ملل خواسته که تلاش‌هایش را در جهت جرم‌نگاری «آپارتاید جنسیتی» تسریع کند. او تاکید ورزیده که سازمان ملل با گذشت شش ماه از صدور قطع‌نامه شورای امنیت در مورد تعیین نماینده ویژه، نتوانسته آن را عملی کند.

این مقام پیشین کاخ سفید گفته است که نیاز است سازمان ملل به اقدامات خود در قبال افغانستان، از جمله معرفی آپارتاید جنسیتی به‌عنوان جنایت علیه بشریت که در افغانستان در حال رخ‌دادن است، فوریت بیش‌تری ببخشد.

این در حالی است که بخش زنان سازمان ملل متحد در گزارش تازه‌ای خواستار اقدام فوری جهانی برای پایان دادن به ستم جاری بر زنان افغانستان شده است. به گفته این سازمان، ظلمی را که زنان و دختران در افغانستان پس از تسلط طالبان تجربه می‌کنند از نظر مقیاس و تاثیر نسلی «بی‌نظیر» است.

در این گزارش، نظرسنجی و نمایه‌زنانی است که تبعیض جنسیتی را پس از تسلط طالبان تجربه کرده‌اند. در این نمایه نشان داده شده که چگونه ۴۰ سال پیشرفت در زمینه حقوق زنان، با صدور بیش از ۷۰ فرمان از سوی طالبان، در کم‌تر از سه سال از بین رفته است. به گفته این نهاد، انزوای اجتماعی زنان و دختران را به ناامیدی سوق می‌دهد.

بربنیاد آمار ارایه شده از سوی این نهاد، تنها یک درصد از زنان احساس می‌کنند که در جامعه تاثیرگذاری دارند. همین‌گونه ۸ درصد زنان سروی شده از آگست ۲۰۲۱ تا کنون حداقل یک زن را می‌شناسند که خودکشی کرده و ۱۸ درصد از اشتراک‌کننده‌گان گفته‌اند که در سه ماه گذشته، یک بار هم با زنان خارج از خانواده‌شان دیدار نکرده‌اند.

یکی از اشتراک‌کننده‌گان در این نظرسنجی گفته است: «زنان خواهان حق تصمیم‌گیری هستند، نه فقط در خانه‌هایشان، بلکه در دولت و دیگر فضاها. آنان تحصیل و کار می‌خواهند، حقوق خود را می‌خواهند.» نمایه جنسیتی ارایه شده، نشان می‌دهد که با گذشت نزدیک به سه سال از تسلط

و با اندک‌ترین امکانات کار می‌کند، شب‌ها و روزها از مریضان پرستاری می‌کند با کسی که کم‌تر از او کار می‌کند یکسان بدون وظایف و مسؤلیت‌های تعیین شده معاش بگیرد؟ این اوج بی‌منطقی و بی‌شعوری طالبان است.»

فوزیه (نام مستعار)، یکی از استادان دانشگاه، که نمی‌خواهد نامش در گزارش ذکر شود می‌گوید که اگر این فرمان استادان زن را نیز شامل شود، جز این که سطح درک و منطق طالبان را در قبال تحصیلات عالی و دانش نشان دهد، چیز دیگری را منعکس نخواهد کرد.

این استاد دانشگاه می‌افزاید: «این درست که در حال حاضر ما اجازه رفتن به دانشگاه‌ها را نداریم، اما ما انتخاب نکرده‌ایم که خانه‌نشین باشیم. ما حاضریم به وظایف‌مان ادامه بدهیم. ما کادر مملکت هستیم و هزاران دانشجو داریم، چگونه و بر چه منطق یک پروفیسور را با یک ۱۲ پاس یا نرس یکسان معاش می‌دهند؟» او تاکید می‌ورزد که رهبر طالبان با این دستور می‌خواهد فرمان خانه‌نشین شدن زنان را به‌دست خودشان به امضا برساند.

همچنان منابع صحی در یکی از شفاخانه‌های دولتی افغانستان در صحبت با روزنامه ۸صبح می‌گوید: «قرار فرمان شیخ [هبت‌الله] از این به بعد معاش زن‌ها، از متخصص تا گارد همه ۵۰۰۰ افغانی است.» در همین حال، شماری از فعالان حقوق زن و

طالبان بر افغانستان، عزم زنان برای گرفتن حق‌شان قوی‌تر می‌شود.

الیسون داویدیان، نماینده ویژه زنان سازمان ملل در افغانستان، گفته است: «زنان افغان مقاومت فوق‌العاده‌ای از خود نشان می‌دهند. در مواجهه با چالش‌های باورنکردنی، زنان به اداره سازمان‌ها، مشاغل و ارایه خدمات ادامه می‌دهند. ما باید روی مقاومت آن‌ها سرمایه‌گذاری کنیم و افغانستان باید در صدر آجندای بین‌المللی قرار بگیرد.»

بخش زنان سازمان ملل همچنان توصیه کرده است که برای مبارزه با این وضعیت، از سازمان‌های مدنی زنان افغانستان با تخصیص بودجه درازمدت حمایت شود. به گفته این سازمان، جامعه جهانی از اقداماتی که می‌تواند به‌طور ناخواسته از سیاست‌ها، هنجارها و ارزش‌های تبعیض‌آمیز طالبان حمایت یا آن را عادی‌سازی کند، جلوگیری کند.

این نهاد در نهایت پیشنهاد کرده است که حقوق بشر با تمرکز ویژه بر حقوق زنان، به‌عنوان یک جنبه اساسی در تمام فعالیت‌های بشردوستانه و مداخلات اساسی نیازهای انسانی گنجانیده شود.

این در حالی است که طالبان دروازه تمام نهادهای آموزشی و تحصیلی را به‌روی زنان و دختران در افغانستان بسته‌اند و بیش از هزار روز می‌شود که دختران در کشور نتوانسته‌اند به مکتب بروند. در حال حاضر زنان از رفتن به نهادهای دولتی و غیردولتی ممنوع شده‌اند.

هزار روز
دوری از مکتب؛
«خودم را با
امید
تسلا می‌دهم»

که آوینا خراسانی



تمام روز در خانه بودم. هم‌بازی‌ها و دوست‌هایم را از دست داده بودم. همین دوری از بازی و از دوستان، باعث شد که فکر مکتب رفتن دوباره به سرم بزند. به پدرم گفتم. اول قبول نمی‌کرد، اما بعد از مدتی پذیرفت و مرا به مکتب شامل کرد. من ۱۵ ساله بودم که شامل مکتب شدم. چون قد و قیافه‌ام کوچک بود، صنف ۷ نگرفتند و به اجبار صنف ۶ را قبول کردند. با این‌که چیزی از درس سرم نمی‌شد و همان چند کلمه که یاد داشته بودم هم یادم رفته بود، زیاد تلاش می‌کردم، بیش‌تر از هر کسی در صنف! نتیجه همان تلاش‌ها بود که تا آخر سال هم خواندنم خوب شد و هم املانویسی‌ام.

صنف ششم و هفتم به همین ترتیب گذشت. با گذشت هر ماه و هر سال من بیش‌تر آموختم و چیزهای جدیدی یاد گرفتم. در صنف نهم شاگرد ممتاز بودم. خانواده‌ام سرم افتخار می‌کرد. دیگر درس خواندن برای‌شان عار و ننگ نبود، بلکه افتخار بود. برای خودم خوش‌حال بودم که بالاخره توانسته بودم خانواده‌ام را طرف خود بسازم. در همین حال و هوا بودم که پدرم برایم کورس گرفت تا بالاتر از چیزی که در مکتب است را بخوانم. در واقع برنامه‌ریزی برای کانکور داشت. می‌خواست ریاضی‌ام خوب شود. این چیزها مرا به آسمان برده بود. اعتماد به نفسم بالاتر از حد تصور بود. به خود می‌نازیدم و می‌بالیدم.

این افتخار و این بالیدن با من نماند. تا مدت‌ها فکر می‌کردم کسی مرا چشم بد کرد. یک‌باره مکتب بسته شد. دیگر نه رنگ مکتب را دیدم و نه زنگ آن را شنیدم. اعتماد به نفسم هم شکست. به زمین خوردم و تکه‌تکه شدم. در دو سال گذشته زنده‌گی‌ام مردن و باز مردن بود. افسرده‌گی زنجیر پا و دستم شد. هدف‌هایم خاکستر شد و در هوا گم شد. ترس دوام این وضعیت مرا تا مرز خودکشی می‌برد. من در سنی بودم که باید مکتب را تمام می‌کردم. خانواده‌ام را ملامت می‌کردم که سه چهار سال زنده‌گی‌ام را نابود ساخت. قوم و خویش را بد و بی‌راه می‌گفتم که حرف و حدیث ناحق‌شان سبب بازماندن من از مکتب در کودکی‌ام شد. طالبان را لعنت می‌کردم که دروازه مکتب را به رویم بسته‌اند. فکر می‌کردم همه مصیبت سر من آمده است. فکر می‌کردم طالبان دشمن شخص من هستند. فکر می‌کردم برای این آمده‌اند که نگذارند من به هدف‌هایم، به آرزوهایم، برسیم.

پس از دو سال و اندی پدرم خبر باز شدن مکتب را برایم داد. سر از پا نمی‌شناختم. فکر کردم مکتب باز شده است. یک‌باره گل در وجودم شکفت. یک‌باره پروبال کشیدم. بعد دانستم که مکتبی شخصی نزدیکی منطقه ما شروع به فعالیت کرده است. برایم دور و نزدیک، شخصی و دولتی بودنش فرقی نمی‌کرد. همین که نام مکتب را داشت، کافی بود. با پدرم رفتم و خود را صنف هشتم شامل کردم. گفتند که کمی مضامینش فرق می‌کند، اما سندهش معتبر است. پدرم پذیرفت و من هم شاد از این‌که بالاخره موفق به مکتب رفتن شدم. قبول کردم.

حال این را بگویم که آیا مکتب ما واقعا مکتب است؟ هم مکتب است و هم نه. نام مکتب رویش است، اما در واقع چیز دیگری است. کاملا مدرسه هم نیست. من قبلا به مدرسه رفته‌ام، مدرسه هم این‌طور نبوده است. ما کتاب‌های مکتب را با کتاب‌های دینی یک‌جا می‌خوانیم. کتاب‌های دینی که خواندنش از توان ما بالاتر است؛ یعنی برای ما دخترانی که نمی‌خواهیم مفتی و مولوی شویم، خواندن‌شان لازم نیست، اما مجبوریم بخوانیم. چند کتاب مکتب برای نمایش است. استادان ما هم به ما تذکر می‌دهند که مضامین اصلی و مهم شما مضامین دینی است.

از زبان من مسلمان این‌طور حرف زدن درست نیست، اما هر چیزی که زیاد شود دل آدم را می‌زند، اگر دین هم باشد. مضامین دینی مرا از هر چه مساله دینی است بیزار کرده است. تا این حد که دلم می‌خواهد مکتب را ترک کنم! اما باز هم فکر می‌کنم مجبورم بروم و بخوانم. نه این‌که مولوی شوم یا معلم علوم دینی، فقط برای این‌که سندهش را بگیرم. می‌خواهم با آن سند انستیتوت صحت بخوانم یا قابله‌گی. زیاد خوش‌حال نیستم این رشته را، اما تنها رشته‌ای است که دختران حق تحصیل آن را دارند. گاهی دلم می‌خواهد قید همه چیز را بزنم و ترک هر چه آرزو است بکنم، اما باز خودم را با امید تسلا می‌دهم و تکرار می‌کنم که مهم این است در جا زنی، تلاش کنی و دوام بیاوری.»

صنف هشتم بود که طالبان شهر کابل را اشغال کردند و دروازه مکتب‌های دخترانه را بستند. از آن روز نه رنگ مکتب را دیده و نه زنگ آن را شنیده است. دو سال تمام را در کنج خانه بی‌هدف و بی‌آرزو در حسرت روزهای رفتن به مکتب و غصه دوری از آن گذرانده است. روزهای سیاه محرومیت از آموزش و آینده ناروشن و نامعلوم، او را به سوی مکتبی سوق داده است که فقط اسم مکتب را دارد و نه رسم آن را. وقتی می‌پرسم آیا مکتبی که می‌روی، واقعا مکتب است؟ لبخند معنادار روی صورت غمگینش نقش می‌بندد، ابروهایش را بالا انداخته و صدایی از دماغش به نشانه «نه» بیرون می‌کشد. از محرومیت آموزش در کودکی و تکرار آن تجربه تلخ در دو سال گذشته و حالت این روزهایش چنین یاد می‌کند:

«پیش از این‌که در مورد مکتب‌مان حرف بزنم، از خودم می‌گویم؛ از دختری که در خیال خودش رها و آزاد است؛ دختری که فکر می‌کرد هیچ زنجیری قادر به بستن دست و بالش نخواهد شد؛ اما حیث که این فقط یک فکر بود؛ فکری که از تجربه‌های اندک زنده‌گی‌ام به ذهنم رخنه کرده بود؛ چون وقتی صنف چهارم مکتب بودم خانواده‌ام خواستند مانع رفتنم به مکتب شوند. می‌گفتند که حروف را می‌شناسد و نامش را نوشته می‌تواند، همین بسش است. آن موقع فکر می‌کردند که دختر را چه به درس و کتاب! من زیاد از کودکی‌ام یادم نمی‌آید، یعنی با جزییات در خاطرمان نمانده است، اما چیزهایی که برایم مهم بوده‌اند و مدت‌ها درگیرشان بوده‌ام را به یاد دارم. صنف چهارم مکتب را خلاص نکرده، از مکتب رفتن بازماندم. خانواده‌ام پیروز شدند. قوم و خویش‌مان هم که دختران‌شان را به مکتب نمی‌گذاشتند، در دل خوش‌حال شدند. برای آن‌ها مکتب رفتن دختران گناه کبیره و بی‌عفتی و بی‌عزتی به حساب می‌آمد. شاید پدر و مادر من هم متأثر از همان دید مانع به مکتب رفتن من شدند.

در اول هر چه جست‌وجیز زدم که اجازه‌ام دهند، نگذاشتند. بعد دیدم که تلاشم بی‌فایده است، نرفتن را قبول کردم. یک سال گذشت، دو سال گذشت و سه سال گذشت. سه سال بدون مکتب، بدون درس و بدون قلم. در آن سه سال گاهی می‌رفتم به مدرسه و گاهی هم نه. بعد از سه سال کوچ کردیم به کابل. آن‌جا نه همسایه‌های‌مان با ما آشنایی داشتند و نه کسی دیگر. من هم

در فراق وطن

محصور شده

که فروغ



مهربان با پیشوند خانم، اسم مستعاری است که سی سال او را با آن اسم صدا می‌زنند. او در میان دیگر زنان با آن اسم معروف شده است. آن قدر او را خانم مهربان گفته‌اند که اسم واقعی‌اش را از یاد برده است؛ زیرا تنها پدر و مادرش در آن کودکی و نوجوانی او را با اسم واقعی‌اش صدا می‌زدند، اما پس از ازدواج خانم فلانی و مادر فلانی شد و اکنون با صفت مهربان در میان مردم معروف شده است.

خانم مهربان بیش از پنجاه سال است که در دنیای مهاجرت به سر می‌برد و در دیار غربت از جوانی به پیری رسیده است، اما هیچ‌گاه یاد وطن و آرامش دیارش را از یاد نبرده است. می‌گوید که او از ولایت غزنی است و پدر و پدربزرگانش سال‌ها در آن ولایت زیسته و خودش نیز کودکی خوبی در آن جا داشته است. وقتی یادی از افغانستان و روستاهای آن می‌شود، اشک اشتیاق در چشمانش حلقه می‌زند و از لای پلک‌های نیم‌زده‌اش نگاه غریبی می‌اندازد. چشم‌هایش هم‌وطن و حس استشمامش بوی وطن را می‌پاید. دلش برای آب و هوای وطن و قصه‌های آن جا تنگ شده است.

در دیار غربت به پیری رسیده است، اما شوق وصال وطن همچون نوجوانی با شور و اشتیاق در درونش زنده است. وقتی قصه از شهر کابل می‌شود می‌گوید باری که نوجوانی بیش نبود با پدرش از روستا به دیدار شهر پرآوازه و پرخطر کابل رفته بود. کابل در ذهن او همان شهر زیبای دوران نوجوانی‌هایش است. شهر پرآوازه‌ها با انبوهی از جمعیت شاد و آزاد، کابلی که امید زنده‌گی در ساکنان آن هنوز می‌خروشید. می‌گوید: «دختران دهات برای دیدار کابل چه‌ها که نمی‌کردند. وقتی از رفتن به آن جا خبری می‌شد، همه حاضر بودند کار یک هفته را در یک روز انجام دهند تا از دیدار شهر کابل باز نمانند.»

او از شهر کابل در دستش یادگاری به همراه دارد؛ دستبند بزرگ از جنس نقره که سنگ‌های مرغوب

که مقصر اصلی دوری او از وطن و صدها مهاجر دیگر زمامداران بی‌کفایتی است که دل‌شان را به خاک خود نسوزاندند.

لحظه‌ای نفرت و انزجار فضای گرم و صمیمانه را پر می‌کند و با تغییر سوژه بار دیگر سراغ فصل بهار در روستایش می‌رود. می‌گوید: «فصل بهار که می‌شد همه به دنبال کار بودند. چوپان‌ها به دنبال گاو و گوسفند، زنان در مزرعه‌ها در حال درو و تعدادی نیز در خانه‌ها مصروف نان پختن و جارو کردن بودند. مردان تخم برای بذر می‌ریختند و زمین‌ها را برای حاصل خوب آماده می‌کردند. پرنده‌ها نیز چوپه می‌دادند و با سروصدا از یک شاخچه به شاخچه دیگر می‌پریدند. همه شاد بودند. دهات هم کارش، هم محیطش و هم مردمانش زیبا بود.»

با ختم گفته‌هایی که از آن حسرت دوری وطن می‌بارد، اخمی بر پیشانی‌اش نقش می‌بندد و از گروه طالبان که با اسم و زشتی عملکردهای آن آشناست یاد می‌کند و اعضای این گروه را جلا و قاتل می‌نامد. می‌گوید که آنان عامل کشتار، انفجار و قتل هم‌وطنانش هستند.

همان طوری که به گوشه‌ای خیره شده است می‌گوید شنیده است که طالبان دختران و زنان را از درس، آموزش و کار بازداشته‌اند و زنان معترض و نظامیان دولت پیشین را نیز شکنجه و تجاوز کرده و به قتل می‌رسانند. با تایید آن چه در مورد طالبان شنیده بود، آه سردی از گلویش کنده می‌شود و به وطنی که برای هیچ کسی وطن نشد، بغض می‌کند. دلش برای دیدار وطن و خانه‌اش می‌تپد و می‌گوید که دنیای مهاجرت جوانی و پیری او را تباه کرده است و کاش دیدار وطن در پایان عمر نصیبش شود.

با رنگ‌های خیره‌کننده دارد. زمانی که برای همیشه غزنی و بعد کابل را به قصد پاکستان ترک می‌کند، به رسم یادگار آن را از دوستی هدیه می‌گیرد و تا حال آن را به همراه دارد. با احتیاط و اشتیاق دستش را روی سنگ‌های آن می‌کشد و هر یک را نام می‌برد و می‌گوید که او در دستش نشانه‌ای از معدن‌های وطنش را دارد و در عالم مهاجرت با وجود دشواری‌های فراوان از آن محافظت کرده و نگذاشته فروخته و یا هم گم شود.

پهلوی دیگر قصه‌های خانم مهربان از وطن و نوجوانی‌هایش در ده، شور و اشتیاق دیگری بر او می‌بخشد. وقتی حرف از سال‌های نخست زنده‌گی‌اش در ده می‌شود، اشتیاق و شادکامی را می‌شود از نگاه‌هایش خواند. همان طوری که در حال و هوای وطن غرق است، می‌گوید: «کوه‌های بلند، سرسبز و پهنی بود که چوپان‌ها با گله‌های گوسفند در آغوشش گم می‌شدند. جویبارها پر از آب شیرین بود که هر قدر از آن می‌نوشیدی سیر نمی‌شدی. انواع درخت میوه در کنار جوی‌ها قطار کشیده بود و هر یک خوراها میوه می‌داد. آسمان پرستاره و زمین‌ها غنی بود. انسان‌ها با دیدن آن همه زیبایی و دارایی به وجد می‌آمدند. آن زمان برای ما عادی به نظر می‌رسید تا این که از آن بهشت کوچک برای همیشه کوچ کردیم.»

آه سردی می‌کشد و می‌گوید که هیچ جا وطن نمی‌شود؛ سپس چین و چروک صورتش عمیق‌تر شده و رگ گردنش می‌پندد و با غضب به زمام‌دارانی که هر یک آنان را «وطن‌فروش» خطاب می‌کند، می‌گوید

جمهوری افغانستان چرا سقوط کرد؟

که یعقوب ابراهیمی، استاد علوم سیاسی در دانشگاه کارلتون



دولت افغانستان همواره شکننده بوده و شکننده‌گی دولت منازعات پیچیده و متعددی را در کشور آفریده است. چهار جنگ خونین به شمول جنگ مجاهدین در مقابل دولت افغانستان در دهه هشتاد میلادی، جنگ داخلی میان گروه‌های جهادی در نیمه اول دهه نود، جنگ طالبان در برابر مجاهدین سابق در نیمه دوم دهه نود و نهایتاً جنگ طالبان و سازمان‌های جهادگرای بین‌المللی در مقابل دولت افغانستان در دو دهه نخست قرن بیستویک در بستر دولت شکننده افغانستان اتفاق افتاد. غلبه نظامی طالبان که بار دیگر سبب انقطاع دولت‌سازی در افغانستان شد، پیامد مرحله چهارم منازعه در بستر این دولت شکننده است. پس از آغاز مرحله اخیر دولت‌سازی در افغانستان که از نخستین سال سده بیستویکم روی دست گرفته شد، گروه طالبان به حمایت پاکستان و هم‌سویی هم‌تباران سیاسی خویش جامعه براندازی دولت را به تن کردند و به فبیع‌ترین اشکال ممکن شهروندان معصوم را به خاک و خون کشاندند. دولت و جامعه افغانستان به اشکال گوناگون کوشیدند تا به این منازعه خونین مهر اختتام بگذارند، اما طالبان با سخت‌گیری ایدیولوژیک و در چارچوب منافع ملی پاکستان بر تمام تلاش‌های مصلحانه مردم افغانستان مهر بطان کوفتند. نارسایی در حل سیاسی منازعه همچنان متأثر از کوتاه‌بینی دولت‌مردان افغان، ناآگاهی سیاسی جهادی‌ها که تا آخر کوشیدند دولت مشترکی با طالبان بسازند و همچنان ناآگاهی سیاستمداران کشور از حدود منافع ملی ممالک غربی به‌ویژه امریکا در افغانستان بود. ناکامی تلاش‌ها برای حل مسالمت‌آمیز منازعه، سبب فرسایش تدریجی نهادهای دولت افغانستان به‌ویژه قوای مسلح که در دایره ممکنات خویش تا آخرین لحظه از سرزمین خویش دفاع کردند، شد. غلبه نظامی طالبان سبب افتادن مکرر افغانستان در چرخه باطل شکننده‌گی دولت و انقطاع در روند دولت‌سازی شده است. ناکامی افغانستان در ایجاد و استمرار دولت کارا، محصول ناکامی و فقدان دوراندیشی کشورها و احزاب حاکم غربی در افغانستان نیز بود. دولت‌های غربی مجری یکی از خونین‌ترین جنگ‌های تاریخ بشر در افغانستان هستند که در آن حدود ۲۴۰ هزار انسان کشته شدند، صدها هزار انسان آسیب دیدند و چندین تریلیون دالر از جیب شهروندان مالیه‌دهنده خرج این خون‌باران بدرفراجم شد. مطابق آمار رسمی سیگار تنها امریکا دو میز شش تریلیون دالر خرج کرد تا به دو هدف در افغانستان دست یابد: تروریسم را ریشه کن کند و دولت هم‌سویی در جنوب آسیا به وجود آورد (سیگار ۲۰۲۱). هر چند آمار مبالغی که توسط سازمان‌های استخباراتی و نظامی امریکا خرج این جنگ شد تا هنوز نشر نشده است. اما هنگامی که آخرین جنرال امریکایی در نیمه‌شب سی‌ام اگست سال ۲۰۲۱ از افغانستان فرار کرد، امریکا هیچ یک از دو هدف اصلی‌اش را در پایان «طولانی‌ترین جنگ تاریخ خود» به دست نیاورده بود. جنگی که سبب کشته شدن بیش از دو هزار نظامی امریکایی و قربانی شدن بیش از هفتاد هزار سرباز و افسر افغان شد (سیگار ۲۰۲۱).

پیش از سقوط کابل به دست طالبان، اندیش‌مندان و سیاست‌سازان فراوان غربی، به شمول آن‌هایی که سال‌ها از دست‌رخوان افغانستان خوردند و آشامیدند، به فاجعه سقوط دولت افغانستان و پیامدهای داخلی، منطقه‌ای و جهانی آن با جدیت نمی‌اندیشیدند. آن‌ها همچنان نخواستند اذعان کنند که حمایت از افغانستانی که سر پای خود بایستد، ریسمان شکننده‌گی دولت را بگسلد و مشروعیت، اقتدار و ظرفیت خویش را تحکیم کند، به نفع جهانی است که می‌خواهیم نفس آرامی در آن بکشیم. هم‌تایان افغان آن‌ها فکر می‌کردند که کمک‌های بین‌المللی به افغانستان حدودی ندارد و دوام این کمک‌ها سبب خواهد شد تا افغانستان سرپای خود بایستد. آن‌ها از واقعیت تلخ تاریخ مناسبات و مراسلات دولت‌ها که کوتاه‌مدت و محدود به منافع ملی دولت‌هاست، یا چشم می‌پوشیدند و یا در هیجان سیاست افغانستان آن را فراموش کرده بودند. در نتیجه چنین کوتاه‌بینی‌ای بود که دولت افغانستان در هم شکست. این شکست معلول غلبه نظامی طالبان نبود، پیامد کوتاه‌نگری سیاستمداران افغان، محاسبه غلط غربی‌ها و فقدان ظرفیت لازمی که مملکتی به فراخی و پیچیده‌گی افغانستان را در زمان بحران مدیریت کند، بود. بنابراین، بررسی سقوط دولت افغانستان در چارچوب «دولت‌های شکننده» به تفصیل بحران در افغانستان، عوامل و پیامدهای آن و مقایسه آن با نمونه‌های مشابه رهگشاست. این نوشته کوششی است برای به بحث کشیدن مساله سقوط جمهوری افغانستان در

چارچوب و با استفاده از ادبیات دولت‌های شکننده. دولت شکننده، ناهنجاری دولت‌های مدرن است. ادبیات علم سیاست دولت‌های شکننده را از سه منظر یا با اتکا بر سه متغیر/عامل مورد سنجش قرار می‌دهد. این سنجها عبارتند از مشروعیت، حاکمیت و ظرفیت (کارمن و سامی ۲۰۱۹). دولت شکننده به ساختاری اطلاق می‌شود که در مقایسه با دولت کارا مشروعیت، حاکمیت و ظرفیت ضعیف‌تری دارد و در برخی موارد فاقد این پایه‌هاست. این نوشته شکننده‌گی دولت افغانستان را با تمرکز بر این سه متغیر در دو دهه قرن حاضر که با پرتاب نخستین بمب امریکایی بر افغانستان در عصر هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ آغاز و در نیمه‌شب سی‌ام اگست ۲۰۲۱ با فرار آخرین جنرال مسلح امریکایی از افغانستان پایان یافت، بررسی می‌کند.

ضعف مشروعیت

رعایت قرارداد اجتماعی از سوی دولت و شهروندان، تعیین‌کننده میزان مشروعیت دولت و آگاهی جامعه است. دولتی که به قرارداد اجتماعی (قانون اساسی و زیرمجموعه‌های آن) احترام بیش‌تر داشته باشد، از دید شهروندان مشروع‌تر است. ضعف مشروعیت دولت، توانایی سیستم‌های پذیرفته‌شده اداری و سیاسی را کاهش داده و باعث افزایش فساد در دستگاه دولت و استفاده‌جویی از امکانات و ثروت ملی می‌گردد. مشروعیت ضعیف عامل اصلی فساد سازمان‌یافته، گسترش منازعه و فروپاشی جمهوری افغانستان بود. افغانستان به دلیل داشتن اقتصاد سیاسی مبتنی بر رانت و زمین و مناسبات اجتماعی سنتی بر دولت مرکزگرا و جامعه نامتمرکز بنا یافته است. هنگامی که تعادل میان قوانین رسمی و هنجارهای جامعه سنتی حفظ شده، جامعه ممد دولت قرار گرفته و دولت توانسته به‌آسانی کسب مشروعیت و اعمال اقتدار کند؛ اما هنگامی که تعادل میان دولت و جامعه برهم خورده، جنگ و ویرانگری به میان آمده که پیامد آن دولت شکننده از یک سو و جامعه منزوی از سوی دیگر بوده است. بنابراین، ضعف مشروعیت نهادهای دولتی در افغانستان هم به ناکامی دولت و هم به ناهم‌سویی جامعه با روند سیاسی ارتباط دارد؛ به این معنا که شکست قرارداد اجتماعی و به ادامه آن شکست دولت به همان اندازه‌ای که معلول سیاست‌های دولت است، مولود ناهم‌سویی نیروهای مدعی نماینده‌گی از قشرهای جامعه نیز است. بدون هم‌سویی و هم‌دلی دولت و جامعه در افغانستان، چرخه باطل شکننده‌گی دولت همچنان خواهد چرخید و در نظام سخت‌گیر بین‌الدول که مبتنی بر زور و منافع دولت‌هاست، افغانستان کماکان منتظر لطف دیگران خواهد ماند. بنابراین، افغانستان برای روی پای خویش ایستادن، نیاز به قاعده‌مندسازی رابطه جامعه و دولت در پوشش نظریه ترقی‌خواهانه و درک وضعیت افغانستان در چارچوب نظام بین‌الدول دارد.

دولت افغانستان همواره کوشید تا با استفاده از شیوه‌های محافظه‌کارانه و انقلابی رابطه جامعه با دولت را تنظیم کند. این دو سیاست با وجود تفاوت در جزئیات، بر یک اصل بنا یافته‌اند: اداره اطراف از طریق تطبیق قوانین رسمی از مرکز. روش انفاذ یکسان قوانین در سراسر مملکت با آن که می‌تواند ممد دولت‌سازی و توسعه باشد، شیوه‌های تطبیق آن در افغانستان سبب واکنش نیروهای سنتی جامعه و در نتیجه تضعیف مستمر دولت شده است. به همین دلیل قاعده‌مندسازی رابطه دولت و جامعه باید بحث اصلی دولت‌سازی در بیست سال پسین می‌بود که متأسفانه به دلیل روزمره‌گی سیاستمداران و کوتاه‌نگری اندیش‌مندان افغان نسبت به تاریخ و سیاست مملکت، مورد بحث جدی قرار نگرفت. هیچ کسی نخواست کاهش مشروعیت دولت را به معنای کاهش مشروعیت چتر بزرگ سیاسی مملکت به بحث گیرد. برعکس، چیزدانان بی‌شماری کاهش مشروعیت دولت را به افراد و ساختارهای قومی تقلیل دادند. نتیجه این کوتاه‌نگری فروریزی و استحاله نهادها در درون سیاه‌چاله قرون وسطایی‌ای شد که چند سال می‌شود ملت افغانستان و به‌خصوص زنان را بلعیده است. بنابراین، فروپاشی دولت افغانستان تنها فروپاشی مشروعیت نهادهای رسمی نه، بلکه سقوط مشروعیت نهادهای غیررسمی جامعه نیز است. دولت‌داری کارا مستلزم جامعه حامی دولت و رابطه قاعده‌مند میان جامعه و دولت است. نبود چنین رابطه‌ای، منتج به دولت شکننده از یک سو و جامعه ناکارا و منزوی از سوی دیگر می‌شود (کولی ۲۰۰۲، مگدال ۲۰۰۱، ۲۰۰۴).

اشرف غنی روش سنتی پدرمیراثی کرزی را وارد مرحله جدیدی ساخت. او به متمرکزسازی شدید و حتا فردی‌سازی قدرت روی آورد. غنی پس از انتخابات پرجنجال، با امضای توافق‌نامه‌ای با عبدالله عبدالله با وساطت جان کری، وزیر خارجه امریکا، به قدرت رسید. جان کری زمانی وارد معرکه انتخابات ۲۰۱۴ افغانستان شد که عبدالله نتیجه انتخابات را نپذیرفت و بدین سبب روند سیاسی و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت در افغانستان به بن‌بست رسید. کری توانست رضایت غنی و عبدالله را برای ایجاد حکومت وحدت ملی که در آن قدرت میان غنی و عبدالله به‌هیچ‌رییس‌جمهور و عبدالله به‌هیچ‌رییس اجرائیه تقسیم می‌شد و رهبران باید با هم در دولت کار می‌کردند، به دست آورد. اما به رغم توافق‌نامه، غنی و عبدالله به‌ندرت با هم همکاری کردند. غنی همواره کوشید حوزه صلاحیت‌های عبدالله را محدود سازد و عبدالله مکرراً غنی را به خاطر نقض توافق‌نامه ملامت می‌کرد. در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۹ معمای کسب قدرت بین غنی و عبدالله همچنان پابرجا ماند. در آن دوره نیز دولت به وساطت امریکا میان دو نامزد ریاست جمهوری تقسیم شد، اما غنی همچنان به افزایش تمرکز قدرت در ارگ و عبدالله به انداختن بار ملامت سیاسی بر دوش او ادامه داد. غنی در هر دو دور ریاست جمهوری خویش از روش متمرکزسازی و فردی‌سازی قدرت با استفاده از خرده‌مدیریت، مناسبات ارباب-رعیتی، قوم‌محوری و کوچک‌سازی کشوری به فراخی افغانستان در حد ارگ دست نکشید. او حتا برای به چالش کشیدن وزارت‌های مربوط به عبدالله، کمیسیون‌ها و دفاتر مشاوران موازی به این وزارت‌ها را در ارگ ایجاد کرد. این کمیسیون‌ها و مشاوران صلاحیت عام و تام برای دخالت در امور مربوط به وزارت‌ها را داشتند. دخالت کمیسیون‌ها و مشاوران ارگ در وزارت‌ها، امور و ترتیبات معمول حکومت‌داری را خدشه‌دار ساخت و مشروعیت دولت را به‌عنوان نهادی یک‌دست بسیار پیش‌تر از غلبه طالبان آسیب زد.

روی هم رفته، روش پدرمیراثی کرزی و سیاست فردی‌سازی قدرت توسط غنی، دو روی‌آندای واحد بودند: احیای دولت مرکزی و متمرکزسازی اقتدار دولتی در ارگ با استفاده از هر وسیله‌ای به شمول اجبار، فساد، ارعاب، رشوت سیاسی و شبکه‌های تباری. هر دو روش سیاسی راه توسعه درازمدت را بست و به تدریج سبب کاهش مشروعیت دولت به‌عنوان نهاد اصلی مدیریت کشور شد. فساد در انتخابات ریاست جمهوری از نمودارهای کلیدی کاهش مشروعیت دولت در افغانستان است. هر چهار انتخابات ریاست جمهوری در دو دهه نخست قرن بیست‌ویکم، نشان داد که سیاستمداران افغانستان هنوز به استفاده از روش‌های غیردموکراتیک برای کسب قدرت عطش و اشتیاق فزون‌ناشتنی دارند. با آن‌که انتخابات سال ۲۰۰۴ و ۲۰۰۹ چندان مورد مناقشه قرار نگرفت، اما تمکین به تبارگرایی و نفوذ خارجی‌ان در روند رای‌دهی و تعیین نتایج نقش بنیادی داشت. اما انتخابات سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۹ که در آن قوم‌گرایی، تقلب، نفوذ خارجی‌ها و سیاستمداران نامسئول حرف اصلی را می‌زدند، مناقشه‌برانگیز و مشروعیت‌برانداز بود.

انتخابات سال ۲۰۱۴ شدیداً قوم‌گرایانه و به‌طور سیستماتیک متأثر از تقلب بود (جانسون ۲۰۱۹). در دور اول انتخابات، اشرف غنی ۴۵ درصد و عبدالله ۳۱ درصد کسب آرا کردند. در دور نهایی این انتخابات، غنی با کسب بیش از ۵۶ درصد آرا برنده اعلام شد. رسانه‌ها به‌طور گسترده از تقلب در انتخابات توسط تیم غنی، کارمندان عملیاتی کمیسیون انتخابات و مسوولان دولتی در ولایات جنوبی و مشرقی به نفع غنی گزارش دادند (گال ۲۰۱۴). گزارش ناظران انتخاباتی اتحادیه اروپا نشان می‌دهد که بیش از دو میلیون رای که یک چهارم تمام آرا می‌شد، در مراکز انتخاباتی نامعلوم به صندوق‌ها ریخته شده بود (گولدستین ۲۰۱۴). این آرا عمدتاً در مراکز رای‌دهی در ولایات تحت تهدید طالبان که رای‌دهی ناممکن بود، ریخته شده بود. اما نتایج نشان می‌داد که حدود ۹۹ درصد واجدان شرایط رای‌دهی در این مراکز رای داده‌اند (گولدستون ۲۰۱۴). عبدالله نتیجه انتخابات را نپذیرفت و تاکید کرد که اگر روند انتخابات متوقف نشود، دولت موازی ایجاد خواهد کرد (ماموریت نظارت انتخابات افغانستان ۲۰۱۵). برای جلوگیری از بحران سیاسی، جان کری به کابل سفر کرد و برای ایجاد «حکومت وحدت ملی» میان دو نامزد انتخاباتی وساطت کرد. در نتیجه، حکومت میان غنی و عبدالله تقسیم شد، اما پیامد آن خلاف توقع

عدم استمرار رابطه دولت و جامعه در افغانستان بار بار سبب فروریزی ساختارهای دولت شده است. این معضل بار دیگر سبب سقوط دولت و غلبه طالبان در سال ۲۰۲۱ شد. سقوط دولت در این دوره همچنان معلول سیاست‌های روزمره دولت و سیاسیون مخالف آن، تمرکز بیش از حد بر قوم‌گرایی، فساد گسترده و باندبازی و نهایتاً فقدان دید ملی و کلان به افغانستان به‌عنوان کشوری در نظام بین‌الدول و درک ظرفیت‌های آن بود. در این بحبوحه، گروه‌های بر سر قدرت به‌ویژه مجاهدین سابق به طرز ترسناکی به جمع‌آوری ثروت پرداختند، ادارات دولتی را فاسد ساختند و با جابه‌جایی‌های غیرمسلکی در ادارات و واحدهای دولتی، پایه‌های شکل‌گیری دولت با اقتدار را تضعیف کردند. آن‌ها مکرراً چارچوب‌های قانونی اقتدار سیاسی را به چالش کشیدند و با تکیه بر قوم و تبار، شیرازه‌های ملی افغانستان را زیر سوال بردند. با استفاده از شبکه‌های ارباب-رعیتی و قراردادهای لوجستیکی، این مجاهدین به‌زودی به صاحبان قدرت و ثروت در مرکز و ولایات تبدیل شدند. در چارچوب دولت شکننده و در نبود ظرفیت لازم برای ایجاد مناسبات نظام‌مند میان کابل و اطراف، دولت برای حفظ اقتدار خویش در ولایات به استراتژی معامله با بازیگران محلی با استفاده از کانال‌های شخصی، شبکه‌های ارباب-رعیتی، روابط قومی و قبیله‌ای، وفاداری‌های خاندانی و رشوه‌دهی روی آورد که به تدریج و در درازمدت سبب فرسایش اقتدار و مشروعیت دولت در سراسر کشور شد. این شیوه پرستیز دولت را لطمه زد و سبب افزایش حضور سیاستمداران فاسد و در مجموع ترویج فساد در کشور شد.

قدرت‌مندان تازه به دوران رسیده، عمدتاً مشروعیت خویش را از پیشینه جهادی و شورشی، اتکا بر سلاح و تبار، دسترسی به منابع عظیم رانتی و استفاده از دنباله‌روان خویش کسب می‌کردند. در این فرآیند، نقش دولت به‌عنوان مظهر اصلی اقتدار رسمی و تاریخی کم‌رنگ شد. خلاف دوره‌های پیش از جنگ که دولت در انفاذ قانون دست بالایی داشت، در دوره پس از سال ۲۰۰۱ قدرت‌مندان محلی و تبارگرایان انفاذ قانون توسط دولت را به چالش کشیدند تا بتوانند در میزان و چگونگی مناسبات‌شان با دولت سهمی داشته باشند. این نیروها وقتی موفق حکومتی به دست می‌آوردند، خودشان را حامی دولت اعلام می‌کردند؛ اما وقتی از دولت رانده می‌شدند، جامه مخالفت با دولت را به تن می‌کردند. این هرج‌ومرج و اتکا بر تبارگرایی سیاسی به‌عنوان ابزار کسب قدرت، به هنجار سیاست‌ورزی مبدل شد و زمینه‌های فرسایش نهادها و مشروعیت دولت را فراهم ساخت. تکانه‌ای از بیرون لازم بود تا دولت فروریخته از داخل را از پا درآورد.

حامد کرزی در دور نخست ریاست جمهوری برای حفظ اقتدار خویش و مواجهه با چنین بحران داخلی، کوشید از سیاست محافظه‌کارانه‌ای که برپایه استفاده از رهبران و منتقدان سنتی استوار بود کار گیرد. روش او که شکل جدید نظام پدرمیراثی متکی بر عهد و پیمان‌های قبیله‌ای، مناسبات خاندانی و شبکه‌های ارباب-رعیتی بود، از سیاست محافظه‌کارانه خاندان صاحبان و به‌ویژه محمدظاهر شاه الهام گرفته بود. روش کرزی دو هدف متقارن داشت. نخست، او باورمند به حفظ قدرت با توسل به مکانیسم‌های سنتی وساطت و میانجی‌گری در چارچوب‌های محلی، قبیله‌ای، قومی و ملی بود. این روش مستلزم باج‌دهی به سیاسیون و منتقدان محلی برای وساطت میان دولت مرکزی و حلقات قدرت محلی بود. هدف دوم کرزی این بود که با به حاشیه راندن مجاهدین سابق و فرماندهان شورشی از طریق احیای شبکه‌های سیاسی-اجتماعی اقتدار سنتی در افغانستان می‌توان لگام قدرت را در کابل مستقرانه در دست گرفت. این روش برپایه آگاهی از گذار افغانستان سنتی و دگرگونی‌های اقتصاد روستایی در اثر جنگ که در نتیجه آن منتقدان سنتی به دلیل از دست دادن اقتصاد سیاسی و شبکه‌های ارتباطی به حاشیه رانده شده بودند، استوار نبود و هیچ موفقیتی در قبال نداشت (شنکر ۲۰۰۸، جونس ۲۰۰۸، وایلد و میلیک ۲۰۱۳). به همین دلیل کرزی در دور دوم ریاست جمهوری‌اش کوشید تا دیدگاه مرکزگرای خود را به روش نو-محافظه‌کارانه متکی بر همکاری با جنگ‌سالاران تغییر دهد. سیاست جدید به تضعیف دولت مرکزی و رشد و تقویت بیش‌تر رهبران جهادی و شورشی در سلسله‌مراتب و رسمیات دولت و در نهادهای ملی و محلی انجامید (کترمن ۲۰۱۵).

در نتیجه این سرمایه‌گذاری اساسات اردو، پولیس، استخبارات، قوای هوایی و نیروهای ویژه به‌عنوان پایه‌های اصلی اقتدار دولت افغانستان گذاشته شد. دولت افغانستان در اوایل دهه ۲۰۱۰ ادعا کرد که ۳۰۰ هزار افسر و سرباز تنها در تشکیلات اردو و پولیس دارد (ویتلاک ۲۰۱۹). اگر این شمار واقعیت می‌داشت، بعید بود قوای مسلح در برابر حدود ۶۰ هزار طالب شکست بخورد. شمار نیروها و واقعیت حضور آن‌ها همیشه مورد مناقشه بوده است، اما کیفیت نیروها، شیوه‌های آموزش‌شان، میزان فساد در سطوح رهبری و قوماندانی، مداخله سیاستمداران در رده‌ها و قرارگاه‌های قوای مسلح و بالاخره ناکامی حکومت و هم‌پیمانان آن در بسیج این نیروها، هرگز برای توضیح چگونگی شکست در برابر طالبان مورد محاسبه قرار نگرفت. در مجموع چهار عامل مرتبط به اقتدار دولت می‌تواند شکست جمهوری افغانستان در مقابل طالبان را توضیح دهد: توافق‌نامه صلح میان امریکا و طالبان در دوحه، کاهش کمک‌های لوجستیکی و حربی امریکا و هم‌پیمانانش به قوای مسلح، فساد گسترده و فقدان چشم‌انداز درازمدت توسط رهبران افغانستان و هم‌پیمانان آن‌ها پیرامون اهمیت ثبات کشور در منطقه.

مذاکرات دوحه که در سپتامبر ۲۰۱۸ آغاز شد و در فبروری ۲۰۲۰ به موافقت‌نامه دوجانبه میان امریکا و طالبان، بدون حضور دولت افغانستان، انجامید، از یک سو راه را برای افزایش مشروعیت سیاسی و انگیزه نظامی طالبان باز کرد و از سوی دیگر زمینه‌های تضعیف اقتدار دولت افغانستان را فراهم آورد. قوای مسلح با کمبود تأمینات و اکمالات لوجستیکی مواجه شد و در نتیجه کاهش حمایت سیاسی و معنوی انگیزه حربی خود را در میدان جنگ از دست داد. این در حالی بود که پیش از امضای موافقت‌نامه دوحه سربازان افغانستان در تمام میدان‌های جنگ دست بالا داشتند (سادات ۲۰۲۱). موافقت‌نامه دوحه مورال طالبان و انگیزه‌شان را برای پیروزی در میدان محاربه بالا برد، در حالی که در حلقه‌های رهبری دولت افغانستان دید شفاف و همه‌جانبه درباره جنگ و مذاکره وجود نداشت. پس از امضای موافقت‌نامه دوحه در حالی که سیاستمداران و شهروندان افغانستان درباره احتمال ختم جنگ از طریق مذاکرات خوش‌بین‌تر می‌شدند، طالبان صفوف‌شان را در میدان‌های جنگ قوی‌تر و منسجم‌تر می‌ساختند. توهم دولت و سیاستمداران از جنگ و مذاکره، قوای مسلح را در سردرگمی و بی‌برنامه‌گی در میدان‌های جنگ رها کرد. هنگامی که طالبان با حملات گسترده ولسوالی‌ها را تصرف می‌کردند، سیاستمداران افغانستان و هم‌پیمانان خارجی آن‌ها هنوز در توهم مذاکره با این گروه بالا و پایین می‌رفتند. بنابراین، مذاکرات و توافق‌نامه دوحه نه‌تنها سبب بالادستی طالبان در میدان جنگ شد، که اقتدار سیاسی این گروه را نیز در محافل سیاسی و دیپلماتیک به‌طور بی‌سابقه افزایش داد.

علاوه بر این، کاهش کمک‌های خارجی به‌ویژه کاهش کمک‌های لوجستیکی امریکا به قوای مسلح افغانستان، از عوامل اصلی کاهش موثریت نیروهای نظامی در میدان جنگ بود. به دنبال موافقت‌نامه دوحه، امریکا تمام ظرفیت خود را متمرکز بر تسهیل و تسریع خروج نیروها از افغانستان ساخت و در نتیجه آن حمایت از قوای مسلح افغانستان به امری حاشیه‌ای تبدیل شد. این امر نه‌تنها سبب کاهش کیفیت عملیات نیروهای نظامی افغانستان، که سبب فرسایش مورال سربازان در میدان جنگ نیز شد. به قول جنرال سمیع سادات، جنرال سه‌ستاره اردوی سابق «نیروهای افغان با روش امریکایی آموزش دیده بودند. این نیروها متکی بر واحدهای خاص کشفی، هلیکوپترها و حملات هوایی بودند. ما با کاهش حمایت هوایی و مهمات تفوق خود بر طالبان را در میدان جنگ از دست دادیم» (سادات ۲۰۲۱).

مهم‌تر از دو مورد فوق‌الذکر، فساد گسترده و مداخله سیاسی در امور نظامی سبب کاهش کیفیت کار سربازان اردو و پولیس شد. در سه سال اخیر حکومت غنی جنرالان و افسران اردو بدون درنظرداشت سوابق‌شان و صرف به دلیل تعلقات سیاسی و قومی، در مقام‌های مختلف تغییر و تبدیل می‌شدند. حتا هنگامی که در اوایل سال ۲۰۲۱ ولسوالی‌ها یکی پی دیگری از دست می‌رفتند، صاحب‌منصبان و قوماندانان توسط حلقاتی در ارگ به‌طور ناگهانی از جایی به جای دیگری تبدیل می‌شدند. تصمیم‌گیرنده‌گان این حلقات در ارگ عمدتاً مشمول افغان‌های برگشته از غرب بودند که با بخش نظامی، اراضی جنگی

بود. آن حکومت به جای افزایش همکاری میان دو نامزد ریاست جمهوری، محل رقابت بازیگران دو اردوگاه سیاسی شد و به نوبه خود مشروعیت دولت افغانستان را فرسود؛ مشروعیتی که در انتخابات ۲۰۱۹ در نتیجه خصومت غنی و عبدالله لطمه بیش‌تر دید. این انتخابات به‌طور روشن حوزه‌های انتخاباتی افغانستان را براساس سیاست‌های گروهی و قومی خط‌کشی کرد و مملو از تقلب سازمان‌یافته بود (جانسون ۲۰۱۹، مشعل ۲۰۱۹). اعلان نتیجه انتخابات توسط کمیسیون مستقل انتخابات که غنی را برنده اعلام کرد، محل مناقشه جدی میان غنی و عبدالله شد؛ مناقشه‌ای که در مراحل نخستین آن مایک پمپو، وزیر خارجه امریکا، از حلش عاجز آمد. در روز تحلیف ریاست جمهوری به تاریخ نهم مارچ غنی و عبدالله به‌طور همزمان تحلیف اجرا کردند. مقام‌های دولتی، مقام‌های امریکایی و دیپلمات‌های خارجی در مراسم تحلیف غنی حضور داشتند، در حالی که مراسم تحلیف عبدالله پر از مجاهدین سابق بود. تحلیف موازی در تاریخ معاصر افغانستان بی‌سابقه و خلاف منافع و مشروعیت دولت افغانستان بود و اگر مدیریت نمی‌شد، امکان داشت به خشونت بیش‌تر و جنگ داخلی بینجامد.

دولت امریکا برای جلوگیری از افزایش بحران وارد معرکه شد، بر غنی و عبدالله فشار آورد و تهدید کرد که اگر طرفین بحران را به‌طور مسالمت‌آمیز حل نکنند حدود یک میلیارد دالر کمک‌های سالانه‌اش به افغانستان را قطع خواهد کرد (پاموک ۲۰۲۰). در اثر این فشار، طرفین مجبور شدند توافق‌نامه‌ای را مبنی بر تقسیم قدرت امضا کنند که طی آن غنی به‌عنوان رییس جمهور و عبدالله به‌حیث رییس شورای عالی مصالحه ملی تعیین شد و موافقه شد که وزارت‌خانه‌ها و زیرمجموعه‌های آن‌ها بین دو اردوگاه تقسیم شوند. هر چند فشار امریکا در این مرحله به تشکیل حکومت مشارکتی انجامید، اما تقلب در انتخابات، آمار پایین رای‌دهنده‌گان، قوم‌گرایی و سیاسی‌سازی تبارها و کاهش اعتماد مردم به شفافیت روند و نهادهای انتخاباتی، مشروعیت انتخابات و همچنان مشروعیت دولت افغانستان را به‌شدت ضربه زد. حکومت برآمده از این انتخابات که برپایه تمرکزگرایی غنی و فرقه‌گرایی عبدالله استوار بود، پایه‌های مشروعیت دولت را سست‌تر ساخت. غنی برای انحصار تمام قدرت ادارات موازی با وزارت‌خانه‌های عبدالله را در ارگ ایجاد کرد و کوشید اداره امور را از این طریق به دست گیرد و عبدالله نیز با باندبازی و فرقه‌گرایی خاموشانه سبب تضعیف دولت در اوضاعی شد که جنگ به‌شدت جریان داشت و کلیت دولت را خطر فروپاشی تهدید می‌کرد. بدین منوال کاهش مشروعیت دولت سبب تضعیف نهادها و کارکرد دولت، کاهش اعتماد سیاسی مردم به دولت، افزایش فساد و فرقه‌گرایی شد. در نهایت دولت محدود به محل کوچکی به نام ارگ در اطراف سیاستمدارانی شد که نگاه کلان و روشنی به آینده افغانستان نداشتند. این امر سبب قطع مناسبات معنادار میان رهبری دولت، نهادها، ولایات و قوای مسلح و نهایتاً سبب فروپاشی دولت و غلبه نظامی طالبان شد. بنابراین سقوط کابل پیامد شکست نیروهای مسلح افغان نه، بلکه نتیجه کاهش تدریجی مشروعیت همه‌جانبه دولت افغانستان در نتیجه پیش‌پاینی سیاستمداران و رهبران دولت افغانستان بود. دولتی که پایه‌های مشروعیتش می‌لرزید، در طرح تدبیر و انجام اقدامات مؤثر برای بقای خویش نیز ناکام ماند.

ضعف اقتدار

دولت‌های شکننده‌ای مانند افغانستان اقتدار ضعیفی دارند. اقتدار به میزان توانایی دولت در انفاذ قوانین و اعمال قوه قهریه برای تأمین امنیت مردم و مصونیت کشور اطلاق می‌شود و دربرگیرنده نهادهای دفاعی، امنیتی، انفاذ قانون و حمایت جمعی است. ضعف اقتدار دولت در این حوزه‌ها و نهادها از عوامل اصلی سقوط جمهوری اسلامی افغانستان بود. هنگامی که امریکاییان و متحدان‌شان به افغانستان تاختند، دولت افغانستان کاملاً منزوی و ورشکسته بود. اصلاً چیزی به نام دولت باقی نمانده بود، جز گروه‌های مدعی قدرت (طالبان و ایتلاف شمال) و مردمی که با بی‌نوابی و غربت رنج میان این دو گروه را می‌کشیدند. امریکاییان و موافقان‌شان کوشیدند خلای امنیت و اقتدار را با خرج حدود ۸۳ میلیارد دالر روی ایجاد ساختارها و ظرفیت‌های قوای مسلح و ۳۶ میلیارد دالر روی حمایت از ساختارهای حکومتی پر کنند (کسلر ۲۰۲۱).

پایتخت‌های مختلف منطقه شد و بالاخره به گفت‌وگوهای دوحه میان طالبان و خلیل‌زاد که قسمت اعظم آن هنوز در هاله ابهام است، انجامید و منتج به سقوط کابل به دست طالبان شد. دولت افغانستان به دلیل نداشتن اقتدار لازم و از هم‌پاشیده‌گی داخلی، نتوانست به پیچیده‌گی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی منازعه و حل منازعه پاسخ و بدیل کارا تر ارائه کند و در نهایت تسلیم روندی شد که خود از آن به حاشیه رانده شده بود.

کمیبود ظرفیت

کمیبود ظرفیت دولت نیز از عوامل اصلی سقوط تدریجی جمهوری افغانستان بود. ظرفیت عمدتاً به منابع اقتصادی و بشری یک کشور و توانایی دولت برای مدیریت و استفاده هدفمند از آن اطلاق می‌شود (کارمن و همکاران ۲۰۱۰). دولت افغانستان و همکاران بین‌المللی اش میان سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۲۱ به‌طور مستمر روی افزایش ظرفیت و به‌خصوص افزایش ظرفیت نیروی بشری به‌عنوان زیربنای مشروعیت و موثریت دولت سرمایه‌گذاری کردند. نسلی از جوانان افغانستان طی روند ظرفیت‌سازی به‌طور بی‌سابقه در عرصه‌های گوناگون تحصیل کردند و به مدارجی در اداره افغانستان رسیدند. اما فساد سیاسی و سازمان‌یافته، خلای ظرفیت اداری و قوم‌گرایی در اداره عامه، تمام انرژی‌ای را که برای افزایش ظرفیت دولت متراکم شده بود به هدر داد. نسل جوان بروکرات و بانگیزه افغانستان در اثر تداخل کوتاه‌گرا نه‌سیاسیون در اداره به شبکه‌های ارباب‌رعیتی منقسم شدند و در نتیجه انرژی‌شان را برای توجیه موقف سیاسی ولی‌نعمت خویش صرف کردند تا برای ساختن دولت کارا که توانایی ارائه خدمات به مردم را داشته باشد.

در مجموع ظرفیت جمهوری افغانستان از سه ناهنجاری متأثر بود. نخستین عامل تضعیف پایه‌های دولت و عدم اعتماد مردم به نهادهای دولتی فساد بود. فساد چنان گسترده بود که رفته‌رفته به قاعده اصلی دولت‌داری مبدل شد. تقریباً تمام سیاستمداران، رهبران و مدیران سهمی در تاراج و درآوردن غیرقانونی ثروت از بودجه دولت، کمک‌های خارجی، قاچاق بران مواد مخدر و حتا از جیب شهروندان داشتند. این سیاستمداران، مدیران و رهبران با استفاده از چنین درآمدها، به پیروان و هواداران خویش رشوه می‌دادند تا در هنگام فشار قانون از آن‌ها به‌عنوان نیروی بازدارنده و معافیت‌بخش استفاده کنند. به این ترتیب، فساد به کاروبار اصلی سیاست در افغانستان تبدیل شد که از ارگ و زیرمجموعه‌های آن تا قوای مسلح، معارف، محاکم، گمرکات و سایر نهادهای دولتی گسترش یافته بود. سیگار در سال ۲۰۱۵ گزارش داد که فساد در حکومت افغانستان دیوانه‌کننده است و تقریباً همه در آن سهم دارند (سیگار ۲۰۲۱، ص. ۱۰۱). فساد نه‌تنها سران، مدیران، معلمان، مکاتب و قاضیان خیالی آفرید که دامنه آن در سراسر نهادهای عامه به‌خصوص نهادهای درآمدزا و گمرکات روزبه‌روز گسترده‌تر می‌شد. مقامات امریکایی باور دارند که تقریباً نیم درآمد گمرکات افغانستان قربانی فساد می‌شود؛ زیرا تمام مدیران گمرکات فاسد بودند و در عین حال مجبور بودند برای ابقای خویش و فرار از قانون به پولیس، مقامات حکومتی، اعضای پارلمان و حتا طالبان رشوه دهند و برای پرداخت آن نیاز به درآمد بیش‌تر داشتند که آن را از بیت‌المال می‌دزدیدند (سیگار ۲۰۱۵، ۲۰۲۱؛ شبکه تحلیل‌گران افغان ۲۰۲۱). به نقل از سیگار تقریباً نیم درآمد گمرکات افغانستان در سال ۲۰۱۵ در اثر فساد حیف‌ومیل شد؛ روندی که تا پایان جمهوری افغانستان ادامه داشت و غیرقابل کنترل بود (سیگار ۲۰۱۵، ص. ۱؛ سیگار ۲۰۲۱، ص. ۱۰۲). بنابراین، ناکامی دولت در جلوگیری از فساد، ظرفیت دولت را شدیداً تضعیف کرد. جلوگیری از فساد مستلزم اصلاحات در شش بخش عمده بود: تعریف و تطبیق معیارهای فسادزا و اداره سالم، اصلاح ماده ۱۰۲ قانون اساسی و تعیین ترتیبات مشخص‌تر برای دست‌گیری و محاکمه اعضای پارلمان در صورت ارتکاب جرم، خلق احکام جدید برای تعقیب و گرفتاری افراد متهم به جرایم فساد، ترتیب چارچوب‌های مشخص برای نشر و تصدیق‌داری‌های مقامات دولتی، تسهیل همکاری میان نهادهای مبارزه با فساد و سازمان‌های بین‌المللی تطبیق قانون و تامین منابع بیش‌تر به مرکز تحلیل معاملات و گزارش‌های افغانستان در «د افغانستان بانک» و سایر نهادهای مرتبط آن برای نظارت حواله‌ها و گردش نامشروع پول در افغانستان

و پیچیده‌گی‌های حربی افغانستان آشنایی نداشتند (لیات ۲۰۲۱). افسران جوان بدون درنظر داشت معیارهای عسکری و طی مراحل خدمت، عمدتاً به سبب روابط شخصی و تعلقات قومی و سیاسی به‌سرعت ترفیع می‌کردند و در مقام‌های بالای قوای مسلح توظیف می‌شدند. این در حالی بود که حدود دو هزار جنرال و دگروال باتجربه قبل از اختتام ماموریت‌شان به تقاعد سوق داده شدند (غبار ۲۰۱۷). جنرالان و مدیران جوانی که جای کهنه‌کاران را گرفتند، پیش از آمدن به قوای مسلح اکثراً به‌هیئت مترجمان، قراردادی‌ها، راهنمایان و مشاوران نیروهای ایتلاف و انجوها خدمت می‌کردند و فاقد آگاهی و تجربه لازم از محاربات سخت و پیچیده نظامی در افغانستان و تاریخ اردوی مملکت بودند. در عین حال صاحب‌منصبان جوان تازه به دوران رسیده عمیقاً به فساد و قوم‌گرایی مبتلا بودند تا داشتن عزم فداکاری و پابندی به داعیه و چشم‌انداز فراخ‌ملی. به همین دلیل عزم سربازان برای خدمت و فداکاری تحت قوم‌اندانه فرماندهان فاسد، بدقول و بی‌تجربه روزبه‌روز کاهش می‌یافت (سادات ۲۰۲۱). فساد گسترده در قوای مسلح به خلق پدیده‌ای به نام «سربازان خیالی» انجامید که جنرالان جوان و همچنان قوماندانان جهادی به نام آن‌ها سهمیه باز کرده بودند و معاشات و ماکولات‌شان را به حساب خویش واریز می‌کردند. شمار رسمی افسران و سربازان قوای مسلح در سال ۲۰۱۹ بیش از ۳۵۲۰۰۰ نفر گزارش شد (ویتلاک ۲۰۱۹)، در حالی که یافته‌ها و داده‌های تازه نشان می‌دهند که این شمار شش بار بیش‌تر از آمار واقعی بود (سیگار ۲۰۲۱، ص. ۱۰۰). افسران و فرماندهان عالی‌رتبه شمار سربازان را برای به دست آوردن معاشات و ماکولات آن‌ها بزرگ‌نمایی می‌کردند (سیگار ۲۰۲۱، ص. ۱۰۰). همچنان مالیات، مهمات و غذا پیش از رسیدن به میدان‌های جنگ توسط آمران و مقام‌های بلندرتبه مورد دست‌برد قرار می‌گرفتند (باسط ۲۰۲۱). فساد و مداخله سیاسی در امور نظامیان سبب کاهش کیفیت و مورال قوای مسلح و نهایتاً بی‌علاقه‌گی سربازان در میدان جنگ شد.

نهایتاً، سیاست مالی‌خیلی‌پس‌ا-۲۰۰۱ که مبتنی بر ملاقات و تعامل روزمره میان دیپلمات‌ها و سیاستمداران و جواسیس خارجی در فقدان نگاه روشن و درازمدت درباره افغانستان بود، تحکیم اقتدار سیاسی در افغانستان را لطمه زد (کول ۲۰۱۸). از آغاز جنگ علیه تروریسم تا سقوط جمهوری افغانستان جواسیس و دیپلمات‌های امریکایی و اروپایی و سایر کشورها بی‌هدفانه و بدون برنامه مشخص سیاسی و امنیتی درازمدت میان کابل و اسلام‌آباد و سایر پایتخت‌های منطقه در آونگان بودند (کول ۲۰۱۸). این روزمره‌گی سیاست افغانستان را شدیداً تحت‌الشعاع خویش قرار داد و سیاستمداران افغانستان و در کل افغانستان را در باطلاق بی‌برنامه‌گی فرو برد. اما در چنان فضای نامقبول و ناخوشایند، جنرالان، مدیران و جواسیس امریکایی به‌طور بی‌وقفه از موفقیت در مقابل شورشگری و درخشش توسعه در افغانستان به واشنگتن گزارش می‌دادند (ویتلاک ۲۰۱۹). بنابراین بازخیزش شورشگری، گسترش جنگ و سقوط کابل هم پیامد ضعف اقتدار دولت افغانستان بود و هم ثمره پنهان کاری امریکاییان از ناکامی تدریجی‌شان در افغانستان.

ساختار منطقه‌ای جنگ افغانستان نیز تأثیر به‌سزایی بر سقوط جمهوری داشت. نخست از همه، جنگ در افغانستان شدیداً متأثر از خصومت پاکستان و هند در جنوب آسیا بود (هاین و گاش ۲۰۱۱؛ میتان ۲۰۱۷). یکی با حمایت از طالبان و دیگری با پشتی‌بانی از دولت می‌خواستند سکه طالع‌شان را در کابل ضرب بزنند. رقابت ایران و عربستان نیز تأثیر عمیقی بر دوام و پیچیده‌گی جنگ، موضع‌گیری سیاستمداران و میزهای مذاکره برای حل منازعه افغانستان داشت. چین و روسیه نیز تا توانستند سر راه حل معقول منازعه افغانستان و برای کم‌زدن امریکاییان در منطقه سنگ‌اندازی کردند. پیچیده‌گی ابعاد منطقه‌ای این جنگ سبب شد تا احزاب بر سر قدرت در امریکا و اروپا برای حفظ آبرو و آرای خویش کم‌تر روی آن صحبت کنند. اما ابعاد منطقه‌ای جنگ سبب انقطاب علنی بازیگران خارجی در زمینه منازعه و حل منازعه افغانستان شد. در یک سو امریکا و هم‌پیمانانش ظاهراً از دولت حمایت می‌کردند، در حالی که در تلاش رخت برستن از غایله افغانستان بودند و در سوی دیگر کشورهای منطقه به استثنای هند به‌طور علنی و پنهانی طالبان را تقویت مادی و معنوی می‌کردند. نبود اجماع میان بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی سبب نشست‌های متعدد در

برآمده از دل آن انتخابات نتوانستند به خواست‌های جامعه برای حساب‌دهی، تامین امنیت و رفاه تمکین کنند. برعکس، گروه‌های بر سر قدرت دولت را به محل نزاع و رقابت سیاسی در اوضاعی که جنگ به شدت جریان داشت، مبدل کردند. در آن اوضاع حکومت و رقباي آن برای روپوشي از ناتوانی خویش به پوپوليسم، ادبیات روزمره، رشوه‌دهی به سیاسيون به‌خصوص جوانان و اتکا بر پایگاه‌های تباری روی آوردند. به این ترتیب، سیاست‌مداران افغانستان به دلیل کوته‌نگری و فقدان دید فراخ به افغانستان به‌عنوان کشوری مستقل در مناسبات پیچیده بین‌الدول مملکت را به میدان رقابت روزمره خویش مبدل کرده بودند. این روند مشروعیت دولت را به شدت لطمه زد و زمینه را برای گسترش نفوذ سیاسی طالبان مساعد ساخت. سیاست‌مدارانی که می‌خواستند با هر وسیله ممکن سهمی در قدرت داشته باشند و حتا مملکت‌شان را با تحلیف‌های موازی در حد نمایش خیمه‌شب‌بازی تقلیل دهند، توان مدیریت کشوری به فراخی و پیچیده‌گی افغانستان را نداشتند. کوته‌نگری آن‌ها پایه‌های شکل‌گیری دولت کارا در افغانستان را صدمه زد و در نتیجه سبب سقوط جمهوری و روند دموکراتیزاسیون افغانستان شد. ضعف اقتدار دولت نیز از عوامل اصلی سقوط جمهوری افغانستان بود. اقتدار ضعیف نه تنها مانع شکل‌گیری قوای مسلح ملی شد، که این نیرو را به شدت سیاسی و فاسد و در مقابل نیروهای شورشی یک‌دست، آسیب‌پذیر ساخت. شبکه‌ها و شوراهاي طالبان در خلای اقتدار دولت افغانستان احیا شدند و میدان‌های جنگ‌شان را در این خلا گسترده‌تر ساختند. رهبری فاسد افغانستان عاجز از آن بود تا قوای مسلحی را که توانایی تامین امنیت مردم و حفظ سرحدات را داشت، مدیریت کند. طالبان به کمک مستقیم پاکستان از این خلا استفاده اعظمی کردند و عملیات‌شان را در شهرها و روستاها گسترش دادند. گسترش حملات طالبان، به معنای موثریت این گروه در میدان جنگ نبود، بلکه نمایانگر ناکارایی مدیریت جنگ توسط حکومت افغانستان و ناآگاهی مدیران جنگ از پیچیده‌گی‌ها و عواقب خیزش دوباره طالبان و برنامه‌های حامیان این گروه بود.

علاوه بر ضعف مشروعیت و اقتدار دولت، نبود ظرفیت لازم در دستگاه‌های دولتی نیز زمینه‌ساز فرسایش تدریجی جمهوری افغانستان شد. ناتوانی دولت در ارائه خدمات در روستاها، ولسوالی‌ها و ولایات و تبلیغات گسترده طالبان در این مناطق برای فراهم ساختن چارچوب‌های بدیل خدمات، حمایت مردم از دولت را متزلزل ساخت. به همین دلیل وقتی ولسوالی‌ها پشت هم به دست طالبان سقوط می‌کردند، مردم خاموش بودند. بنابراین، فقدان ظرفیت جهت ارائه خدمات از عوامل عمده کاهش اعتماد مردم به دولت، گسترش حوزه نفوذ طالبان و نهایتاً سقوط جمهوری افغانستان بود.

دولت‌سازی با مداخله نظامی در افغانستان پرهزینه‌ترین پروژه مهندسی اجتماعی دولت‌های غربی در یک کشور توسعه‌نیافته بود. امریکا و هم‌پیمانانش با قربانی کردن هزاران انسان، مصرف چندین تریلیون دالر و به هدر دادن بیست سال، افغانستان را در وضعیت پیش از سال ۲۰۰۱ با دولت فروریخته، اقتصاد نامعلوم و انزوای بین‌المللی رها کردند. ناکامی این پروژه که سبب پیروزی طالبان در مقام گروه حامی القاعده، که تا هنوز رابطه‌اش با این سازمان تروریستی را قطع نکرده است شد، تفکر دولت‌سازی غربی را که مبتنی بر اقتصاد رانتی و فلسفه نونهادگراست به چالش می‌کشد. متفکران، سیاست‌مداران، نظامیان و دیپلماتان امریکایی و اروپایی به ناکارایی این پروژه اذعان کرده‌اند (ویتلاک ۲۰۱۹). جیمز دابنس، نخستین سفیر امریکا در افغانستان پس از فروپاشی امارت طالبان و فرستاده خاص امریکا در امور افغانستان و پاکستان در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ بیان می‌کند: «ما به کشورهای فقیر حمله نمی‌کنیم تا آن‌ها را ثروت‌مند سازیم؛ ما به دیکتاتورهای حمله نمی‌کنیم تا آن‌ها را آزاد و دموکراتیک سازیم؛ ما به کانون‌های خشونت حمله نمی‌کنیم تا به صلح عادت کنند و [به همین دلیل به افغانستان حمله کردیم] و در این ماموریت ناکام شدیم.» (ویتلاک ۲۰۱۹) علاوه بر ناکامی صریح امریکا و موئلانش، دولت افغانستان بخ شمول قوای ثلاثه، نیروهای اپوزیسیون، جامعه مدنی و حتا مردم در سقوط جمهوری نقش و مسوولیت اخلاقی دارند. آن‌ها دولت‌داری را که مستلزم دید فراخ و درازمدت نسبت به امروز و آینده یک کشور است، با تشریفات، تعاملات، نزاکت‌ها و رقابت‌های فردی و تباری روزمره به اشتباه گرفته بودند.

(سیگار ۲۰۲۱، ص. ۱۰۳). اما ظرفیت ضعیف دولت اجازه نداد که ساختار کارا و مشخصی برای کاهش فساد و جلوگیری از آن شکل گیرد. این امر سبب شد تا دولت نتواند درآمدهای مشروع، مدیریت اقتصاد، توزیع ثروت و ارائه خدمات را به‌طور موثر و جامع در دست گیرد. نبود ظرفیت سبب کاهش تدریجی حیثیت دولت میان مردم و حامیان بین‌المللی آن شد. در سال‌های اخیر جمهوری اسلامی افغانستان اکثر شهروندان به ماموران و نهاد‌های خدمات عامه اعتماد نداشتند؛ زیرا سلسله‌مراتب دولتی از رییس جمهور تا بروکرات‌های پایین‌رتبه، تا پارلمان، تا رقباي حکومت و حتا تا نهاد‌های جامعه مدنی نتوانستند تصویر واضح و شفاف از چگونه‌گی دولت و دولت‌داری به مردم ارائه کنند. آن‌ها یا درباره ظرفیت دولت به مردم دروغ می‌گفتند یا در نفرت از دولت و نقد آن غرق می‌کردند. شکست دولت حاصل این وضعیت مالی‌خولیایی سیاسی و المپیاد روزمره‌گی دست‌اندرکاران امور چه در دولت و چه بیرون از دولت در فقدان استراتژی منظم برای پیش‌برد امور مملکت بود.

طالبان با تبلیغات وسیع روی معضل فساد و ضعف مدیریت دولت انگشت گذاشتند. این امر دروازه را برای گسترش روایت اسلامی/طالبانی از حکومت‌داری باز کرد. طالبان نسخه «راه حل اسلامی» را به‌عنوان بدیل پیشنهاد و به‌طور سازمان‌یافته روی همه‌گانی‌سازی این روایت کار کردند. مثلاً، این گروه با اقدامات سازمان‌یافته در حوزه‌های کلیدی مانند حوزه قضایی تلاش کرد حیثیت نظام قضایی افغانستان را در برخی ولایات زیر سوال ببرد. طالبان در مناطق تحت اداره خویش نهاد‌های سنتی قضایی را به وجود آوردند که در مقایسه به محاکم و سارنوالی‌های دولت به‌آسانی قابل دسترس و کم‌خرج‌تر بود (جکسون و ویگند ۲۰۲۰). آن‌ها با استفاده از این روش خواستند حیثیت محاکم افغانستان را به چالش بکشند، روش اسلامی حل منازعات را جانشین روش‌های رسمی و روش‌های سنتی بومی سازند و در نهایت نظام طالبانی را به‌عنوان نظام بدیل دولت‌داری به مردم تبلیغ و عرضه کنند (جکسون و ویگند ۲۰۲۰). شواهد و یافته‌ها نشان می‌دهند که حتا مردم از مناطق تحت اداره حکومت به محاکم طالبان مراجعه می‌کردند؛ زیرا محاکم دولتی پرهزینه و وقت‌گیر بود و آن‌ها باید پول گزافی به پولیس، سارنوال و قضات می‌پرداختند تا دوسیه‌های‌شان به میز محکمه می‌رسید. کمبود ظرفیت نه تنها در حوزه قضا که در تمام حوزه‌ها سبب کاهش اعتبار و فرسایش تدریجی نهاد‌های دولت شد. حمایت دولت از آموزش دختران، جامعه مدنی، رسانه‌ها، ارتباطات و انکشاف دهات و زراعت در دو دهه جمهوری افغانستان بی‌سابقه بود؛ اما فساد سازمان‌یافته و فقدان ظرفیت برای مدیریت منابع و توسعه در جهت ساختن دولت کارا سبب سقوط این دولت شد. طالبان در خلای حکومت‌داری کارا در افغانستان نفس تازه گرفتند و دوباره به قدرت برگشتند.

جمع‌بندی

شکندگی دولت افغانستان عامل اصلی گسترش جنگ، افزایش فعالیت طالبان و ناکامی تلاش‌ها برای حل سیاسی منازعه میان سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۲۱ بود. دولت افغانستان در این مرحله نتوانست خلای مشروعیت، اقتدار و ظرفیت را پر کند. بنابراین، برگشت طالبان اصولاً ناشی از ناکامی حکومت افغانستان و هم‌پیمانان بین‌المللی آن بود که نتوانستند دولتی را بر پایه‌های لازم مشروعیت، اقتدار و ظرفیت بنا کنند. در نتیجه طالبان به قدرت رسیدند و دو دهه تلاش برای ایجاد دولت کارا به ناکامی انجامید. طالبان امارت خود را روی زیربنای دولتی‌ای که توسط جمهوری افغانستان، امریکاییان و هم‌پیمانان‌شان بنا یافته بود، هموار کردند.

ضعف مشروعیت از عوامل عمده این سقوط بود. روند سیاسی افغانستان برای ایجاد نظام مشروع و دموکراتیک دو دهه از سوی امریکا و هم‌پیمانانش و همچنان نیروهای جوان افغان حمایت شد؛ اما نخبه‌گان و رهبران سیاسی افغانستان در ایجاد و تقویت نظام انتخاباتی آزاد و شفاف ناکام شدند. آن‌ها به انتخابات به‌عنوان بستری برای انتقال مسالمت‌آمیز قدرت نمی‌نگریستند، بلکه انتخابات را فرصت و امکانی برای به دست آوردن سهمی در قدرت می‌پنداشتند و برای کسب چنین سهمی از کاربرد هیچ وسیله و ابزاری دریغ نمی‌کردند. در نتیجه، انتخابات به‌طور مستمر پرتقلب و تبارگرایانه برگزار شد و حکومت‌های



درباب مساله زبان

سیاست و فرهنگ قبیله‌ای و فیودالی با تمامیت‌خواهی، شوونیسم و جهل عجین شده و جایی برای آزادی فردی و دموکراسی در آن نیست. عقل قبیله‌ای از آنجا که از دید دانشی ناتوان و معیوب است و پتانسیل رویارویی با خرد مدرن را ندارد، برای نگرانی از خودش چاره‌ای جز زورگویی و خشونت نمی‌بیند. خشونت، زورگویی و دشنام‌آوری است که عقل قبیله‌ای می‌تواند با آن‌ها از خود در برابر خرد مدرن و منطق علمی در کوتاه‌مدت پاسداری کند.

کله آمون پور
بخش دوم و سوم

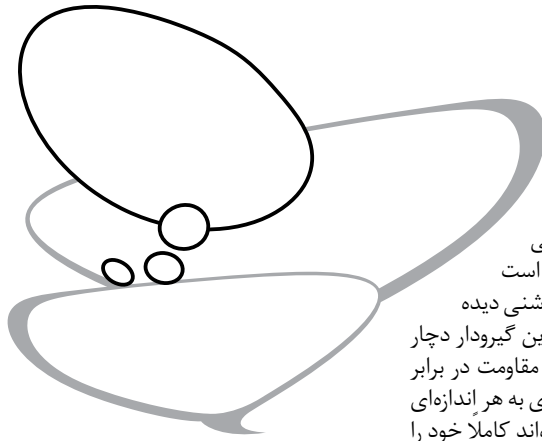
عرصه‌های زنده‌گی در افغانستان می‌توان دید. اثرگذاری این عوامل بر جریان‌ها و رویدادهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی به حدی عمیق و گسترده است که اگر نتوان گفت کل تاریخ کشور ساخته و پرداخته آن‌هاست، نقش تعیین‌کننده و محوری آن‌ها را در اکثر وقایع تاریخی نمی‌توان انکار کرد.

تمامیت‌خواهی قبیله‌ای

با آنکه در چند دهه اخیر در افغانستان مدرنیته سرمایه‌داری در حال پیشروی بوده و همگام با آن فیودالیته رو به زوال، پذیرش این موضوع نیازی به بحث

یک فرد عامی و بی‌سواد باشد، چندان جدی نمی‌گیرند و آن را به حساب جهل و بی‌دانشی‌اش می‌گذارند؛ اما هنگامی که فرد باسواد و تحصیل‌کرده این کار را کند، واکنش برانگیز می‌شود. چون ترویج ادبیات نفرت (لجن‌پراگنی، تحقیر و توسل به خشونت کلامی برای مهار رقبا و دشمنان) از سوی نسل درس‌خوانده و تحصیل‌کرده نشان از وجود بحران جدی در جامعه دارد که نباید دست‌کم گرفته شود. عوامل متعددی در ترویج ادبیات نفرت نقش بازی می‌کند که بررسی همه آن‌ها زمان بیش‌تری می‌طلبد. در این‌جا عجلتاً به دو موردی پرداخته می‌شود که رد پای آن‌ها را تقریباً در همه

دو جدال، یک پرتگاه
چند سال پیش وقتی یک «کارشناس» پشتون در یک رسانه دیداری که همواره به نزاع قومی - زبانی در افغانستان دامن می‌زند، غیرپشتون‌ها را «حرامی» و «ناصل» خواند، بسیاری‌ها را برآشفته؛ اما عده‌ای از قوم‌بازان غیرپشتون زمینه خوبی برای توجیه دیدگاه‌های خود پیدا کردند و بیش‌تر از گذشته بر طبل تفرقه‌پراگنی‌های قومی کوبیدند؛ کاری که عده‌ای از پشتون‌ها از جمله برخی رسانه‌داران و کارشناسان بیمارِ مربوط به این قوم نیز همواره مشغول آن هستند. رسم‌وراه معمول این است که دشنام‌دادن اگر از سوی



«بیریشه» کار فاشیست‌ها و نژادپرست‌هاست. انسان‌ها از هر قوم، زبان و نژادی که هستند، از حقوق و جایگاه انسانی برابر برخوردارند و هیچ قوم و قبیله‌ای حق ندارد خود را برتر از دیگران بداند. فاشیسم قومی - زبانی هر قدر با قدرت و دبدبه عجیب و غریب ظاهر شده و ترس‌ناک و شکست‌ناپذیر جلوه کند، به همان میزان از آسیب‌پذیری‌ها و نقاط ضعف بیش‌تری برخوردار شده و در نهایت فرو خواهد پاشید. چون «عظمت»‌های فاشیسم به حدی بزرگ‌نمایی می‌شود که به سختی می‌تواند نقاط آسیب‌پذیر و شکننده‌اش را ببیند و به این دلیل، خیلی زود زمین‌گیر شده و از پا درمی‌آید. تجربه تاریخی نشان داده که فاشیسم مثل هر جریان تندرو دیگر عمر سیاسی پایدار و اثبات‌ناشته و حتا در رقابت با دشمنان ضعیف‌تر مغلوب می‌شود.

بخش سوم

آپارتاید زبانی؛ از تابو تا ستایش

همیشه وقتی بحث مرتبط به مساله زبان مطرح می‌شود، افرادی در شبکه‌های اجتماعی بر شما خرده می‌گیرند که چرا به تعصب قومی - زبانی دامن می‌زنید؟ این جا مساله زبانی به تابو بدل می‌شود و شما حق ندارید به آن دست بزنید. از چپ و راست همه در یک جبهه ایستاده و شما را متهم به قوم‌بازی و آپارتاید زبانی می‌کنند. در حالی که همین افراد وقتی شما را

و پوست خود حس می‌کنند. این استبداد با آن که از ماهیت طبقاتی برخوردار بوده و ملاکان و فیودالان مربوط به سایر اقوام را نیز در حلقه دیکتاتوری طبقاتی خود داشته است، اما از رنگوبوی قومی زیادی برخوردار بوده که این مساله سبب شکل‌گیری تفکر خشک و ناسیونالیستی در میان اقلیت‌ها شده است. این تفکر نیز در مقابله با شوونیسم پشتون ابزاری جز خشونت و دشنام بچه‌گانه ندارد. بدین ترتیب، تنها تمامیت‌خواهی قبیله‌ای نیست که به دلیل شکست عقلی در برابر خرد مدرن، در رویارویی با دیگران واکنش خشونت‌بار و کوچ‌های از خود بروز می‌دهد؛ ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه نیز به دلیل نداشتن عقل استدلالی و سرخورده‌گی‌های ناشی از شکست‌های پدیدری، در رویارویی با شوونیسم پشتون، خشونت‌بار و یک‌جانبه عمل می‌کند. درست اینجاست که می‌توان به عوامل پایه‌ای جاروجدل‌های دوام‌دار قوم‌بازان پشتون و غیرپشتون پی برد؛ جاروجدل‌هایی که همیشه در افغانستان بحران‌ساز بوده و زمینه را برای دخالت خارجی فراهم کرده است. یعنی هر دو گروه از قوم‌بازان با آن که خود را تافته جداافتاده از یکدیگر می‌دانند، سرانجام در یک پرتگاه سقوط می‌کنند: تشدید نفاق قومی و انحراف اذهان مردم از مشکلات اصلی به مسایل فرعی.

در روزگاری که افغانستانی‌ها از هزار درودریچه گزیده می‌شوند و تروریسم، تندروی اسلامی، فقر، بیکاری، جنایت و فساد، ناله و فغان فرودستان این سرزمین را به آسمان‌ها برده و فریادری نیست، عده‌ای قوم‌باز، شوونیست و کوردل، درد اصلی‌شان این است که قوم و زبان آنان اصیل و برتر است و فلان قوم و زبان پست، ناهل و بیگانه. اینان که واژه‌های «استاد»، «محقق» و «کارشناس» را یدک می‌کشند، برای این که بیابند روی درد اصلی سرزمین بدروزگارشان مرحم بگذارند و ذهن «کارشناسی» و «استادی»‌شان را برای درمان بیچاره‌گی‌های فرودستان کشوری که خود را صاحب اصلی آن جار می‌زنند، به کار گیرند، با راه‌اندازی برنامه‌های رسانه‌ای، تنها کاری که بلدند بحران‌آفرینی است. مگر ما کم مشکل داریم که حالا باید جاروجدل اصیل و غیراصیل بودن را هم به آن بیفزاییم؟

ریشه‌شناسی اقوام و زبان‌ها با تکیه بر بسته‌بندی‌های «اصیل» و «غیراصیل»، «خودی» و «بیگانه»، «برتر» و «پست‌تر»، «برادر بزرگ» و «برادر کوچک» و «ریشه‌دار» و

زیاد ندارد که بگوییم، افغانستان در کنار سازوکارهای فیودالی، حتا برخی ساختارهای قبیله‌ای را نیز حفظ کرده است که به‌ویژه در مناطق پشتون‌نشین به روشنی دیده می‌شود. عقل قبیله‌ای نیز با آنکه در این گیرودار دچار تحول و تغییرهایی شده، هنوز هم به مقاومت در برابر عقل مدرن ادامه می‌دهد. عقل قبیله‌ای به هر اندازه‌ای هم که با خرد مدرن کنار بیاید، نمی‌تواند کاملاً خود را از عادت‌های گذشته پاک کند. زیرا زیربنای فیودالیت در افغانستان هنوز کاملاً از میان نرفته و این به روینای فیودالی عمر بیش‌تری می‌دهد.

سیاست و فرهنگ قبیله‌ای و فیودالی با تمامیت‌خواهی، شوونیسم و جهل عجین شده و جایی برای آزادی فردی و دموکراسی در آن نیست. عقل قبیله‌ای از آنجا که از دید دانشی ناتوان و معیوب است و پتانسیل رویارویی با خرد مدرن را ندارد، برای نگرانی از خودش چاره‌ای جز زورگویی و خشونت نمی‌بیند. خشونت، زورگویی و دشنام ابزاری است که عقل قبیله‌ای می‌تواند با آن‌ها از خود در برابر خرد مدرن و منطبق علمی در کوتاه‌مدت پاسداری کند. از این نظر، ایدئولوژی قبیله‌ای به دین برتر، عقل برتر، زبان برتر، قوم برتر و قدرت برتر نیاز دارد تا زیردستانش را محکوم به پذیرش «کتاب مقدس» خودش کند؛ کتابی که مدعی است، تمام مشکلات حال و آینده تو را حل می‌کند و نیازی برای فکرکردن تو نیست. وقتی برتری طلبان قومی - زبانی می‌بینند که دوران استبداد و تمامیت‌خواهی عبدالرحمانی پایان یافته و قبیله‌سالاری نیز در حال جان‌کندن است، چون توان رویارویی با موج غیرقابل برگشت مدرنیته سرمایه‌داری را که یکی از ویژه‌گی‌های آن تکثرگرایی است، ندارند، سراسیمه و دست‌وپاچه سر به هر درودیوار می‌شکنند تا به باور خودشان از زبان و هویت «اصیل» خود در برابر زبان‌ها و هویت‌های «حرامی» و «نااهل» دفاع کنند؛ اما آن‌چه از توان‌شان برمی‌آید دشنام‌دادن و لجن‌پراگنی است. شوونیست‌ها فراموش می‌کنند که دوران اریستوکراسی قبیله‌ای گذشته و به باور کارل مارکس، سرمایه‌داری تمام پدیده‌های اصیل، مقدس و دست‌نیافتنی را دود می‌کند و به هوا می‌فرستد. اگر شوونیست‌ها می‌خواهند زبان خودشان را زنده نگه دارند، این کار را باید از راه علمی و دانشگاهی و رقابت سالم آکادمیک انجام دهند، نه از راه خشونت قبیله‌ای. اگر شوونیست‌ها واقعاً به این باورند که زبان و هویت قومی‌شان «اصیل» و «اهلی» است، نباید از این هراس داشته باشند که با آمدن واژه‌های پارسی دانشگاه، دانشکده، دادستان و غیره به جای واژه‌های پشتوی پوهنتون، پوهنزی و سازنوال، زبان پشتو و منزلت قومی پشتون‌ها از میان می‌رود.

عقل ناسیونالیستی

افغانستان کشور اقلیت‌های قومی است و این اقلیت‌ها قرن‌هاست که استبداد طبقه حاکم پشتون را با گوشت

افغانستان کشور اقلیت‌های قومی است و این اقلیت‌ها قرن‌هاست که استبداد طبقه حاکم پشتون را با گوشت و پوست خود حس می‌کنند. این استبداد با آنکه از ماهیت طبقاتی برخوردار بوده و ملاکان و فیودالان مربوط به سایر اقوام را نیز در حلقه دیکتاتوری طبقاتی خود داشته است، اما از رنگ‌وبوی قومی زیادی برخوردار بوده که این مساله سبب شکل‌گیری تفکر خشک و ناسیونالیستی در میان اقلیت‌ها شده است. این تفکر نیز در مقابله با شوونیسم پشتون ابزاری جز خشونت و دشنام بچه‌گانه ندارد.

مثل سایر دوگانه‌های دیالکتیکی در یک رابطه متقابل بر یکدیگر اثر می‌گذارند و وجود یکی شرط موجودیت دیگری است. اما مساله زبان در این قالب نمی‌گنجد. زبان‌های دنیا در حالی که فرماسیون‌های اجتماعی - اقتصادی جای یکدیگر را گرفته‌اند، همچنان زنده مانده‌اند و رشد می‌کنند. در شوروی‌ای که برخی‌ها فکر می‌کردند تضاد طبقاتی به پایان رسیده، دیدیم که چه بلایی بر سر «سوسیالیسم واقعا موجود» آمد و نتیجه آن تحلیل‌های آبیکی حالا در پیش چشمان ماست. شوروی پیشین که زبان اصلی‌اش روسی بود، به تکه‌پاره‌های قومی - زبانی تجزیه شد: تاجیکستان، اوزبیکستان، قزاقستان، ترکمنستان، اوکراین، آذربایجان، ارمنستان، بلاروس، گرجستان و غیره. با تمام ستم زبانی‌ای که از سوی روس‌ها صورت گرفت، می‌بینیم که هر کدام از این جمهوری‌های جداشده از پیکر شوروی با زبان‌های زنده‌شان چقدر در تلاش تقویت هویت قومی - زبانی خود هستند. اگر «سوسیالیسم واقعا موجود» که می‌خواست با تعمیم مبارزه طبقاتی سایر مبارزات سیاسی و اجتماعی را کم‌اهمیت جلوه دهد، نتوانست به هدفش برسد و از دل آن همه تلاش و برنامه‌ریزی، مساله زبان و ملیت دوباره قد علم کرد، پس روشن است که مارکسیسم روسی مساله زبان و ملیت را دست‌کم گرفته بود. زبان، فرهنگ و ملیت سخت‌جان‌تر از آبی است که مارکسیست‌های کلاسیک فکر می‌کردند.

درست است که مبارزه طبقاتی وجود دارد و ما باید درد فرودستان را فریاد کنیم؛ اما اگر افرادی با رویکرد تقلیل‌گرایانه ستم زبانی موجود در جامعه را نادیده گرفته و یا هم آن را زیر آوار استدلال‌های دلنشین «مارکسیستی» پنهان کنند، این کار از اساس ارتجاعی است و باید در برابر آن بایستیم. هیچ کس حق ندارد زیر نام «ترمینولوژی ملی» یا هر نام و عنوان دیگر، حق سخن گفتن به زبان مادری را از اقوام و ملیت‌های دیگر بگیرد. هر انسانی حق دارد به زبان خودش سخن بزند، درس بخواند و تحصیل کند. دادخواهی برای حق سخن گفتن به زبان مادری و تلاش برای ترویج و تقویت آن - در صورتی که به ممانعتی در برابر رشد و توسعه دیگر زبان‌ها بدل نشود - به معنای ایجاد تنفر میان گوینده‌گان زبان‌های گوناگون نیست، بلکه بر بهره‌برداری مساویانه تمام انسان‌ها از حق اساسی‌شان تاکید می‌کند.

رونمایی آن‌ها در هتل‌ها و سالون‌های لوکس و مجلل برگزار می‌شود. این در حالی است که حتی نشر یک مطلب کوتاه در شبکه‌های اجتماعی در نقد این وضعیت و عملکرد ارتجاعی و فاجعه‌بار شوونیسم زبانی می‌تواند به درد سر بزرگی برای شما بدل شود، چه رسد به نوشتن جزوه یا کتابی در این مورد. اثر شما هر قدر علمی و معیاری باشد، وقتی به جنگ روایت رسمی و دولتی برود و دروغ‌های شوونیسم زبانی را به چالش بکشد، پیشیزی نمی‌ارزد و از تمام تلاش‌ها برای تحقیر و منزوی کردن شما کار گرفته می‌شود.

تقلیل‌گرایی چپ پیر

در بحث زبان همواره با یک استدلال تکراری روبه‌رو می‌شویم که سعی می‌کنند ما را به واقع‌گرایی دعوت کرده و از شر نقدی که بر وضعیت حاکم وارد کرده‌ایم رهایی یابند. می‌گویند که مساله ستم زبانی وقتی مسایل کلان زیربنایی حل شود، به تاریخ می‌پیوندد و بنابراین نیاز چندانی به طرح پرسوصدای آن نیست. افراد متعلق به جریانی که من آن را چپ پیر می‌خوانم، به این باورند که اگر سوسیالیسم مورد نظر آنان بر جامعه حاکم شود، ستم زبانی به خودی خود ناپدید خواهد شد. پس، بحث‌های زبانی در شرایطی که فقر و مشکلات کلان طبقاتی وجود دارد، نباید از سوی ما صورت بگیرد. این استدلال خیلی سابقه‌دار، کهنه و ازمدرفته اما همچنان خطرناک است. در واقع، چپ شوونیست با این استدلال‌بازی، بسیار رندانه می‌خواهد به برتری‌خواهی قومی - زبانی‌اش پوشش «علمی» و «مارکسیستی» داده و خود را از «شر» مساله زبان خلاص کند. این هدف اصلی چپ شوونیست با گرایش استالینیسم است؛ اما چنین هدفی به شدت زیر استدلال‌های عجیب و غریب پنهان می‌شود، به حدی که به‌سختی می‌توان آن را تشخیص داد. استالینیست‌ها طوری استدلال‌بازی می‌کنند که گویا رسیده‌گی به چند مساله از جمله حل تضادهای طبقاتی تمام مشکلات دنیا را حل می‌کند. به باور آنان، اگر سوسیالیسم روی کار بیاید، زیربنا (اقتصاد) از اساس متحول می‌شود و روبنا - که زبان را هم به نحوی شامل آن می‌دانند - نیز دگرگون خواهد شد.

زیربنا و روبنا از مفاهیم مهم مارکسیستی است که

به نادیده گرفتن مساله زبان فرا می‌خوانند، آگاهانه و ناآگاهانه به شدت به بیماری زبان‌بازی دچارند و گاهی با قرار گرفتن در شرایط آشفته و بحرانی نقاب از رخ می‌کشند و برای سرکوب مخالفان و منتقدان به ادبیات نژادپرستانه و فاشیستی متوسل می‌شوند. در واقع، این نگاه ظاهراً خیرخواهانه و ملی‌گرایانه که «نباید به قوم‌بازی دامن بزنیم» بیش‌تر از آن که بیان‌گر حسن نیت و صداقت انسان‌دوستانه مدعی باشد، تلاشی است برای خلع سلاح و مهار جانب‌مقابل که سعی دارد به مساله زبان به‌عنوان یک معضل سیاسی جدی در افغانستان بپردازد.

وقتی به نقد شوونیسم زبانی می‌پردازید، مدافعان این گرایش منحط سیاسی در شبکه‌های اجتماعی شما را دادگاهی می‌کنند تا از هر آن‌چه گفته‌اید ابراز ندامت کرده و در آینده مرتکب چنین خطایی نشوید. اما وقتی شما به نقد جبهه مخالف این شوونیسم زبانی رو می‌آورید، به‌یکباره‌گی به «شخصیت ملی» و «وطن‌پرست» بدل می‌شوید که دل در گرو قوم و زبان خودتان ندارید و دل‌تان به حال «ملت افغان» می‌سوزد! اگر اندکی با دقت به این موضع‌گیری «ملی‌گرایانه» توجه کنید، نوعی از ریاکاری بسیار رندانه را در آن می‌بینید: شوونیست‌ها می‌خواهند حتی از صادقانه‌ترین مواضع سیاسی شما به سود خودشان بهره‌برداری کنند. شاید ته دل بگویند بگذارید میان خود هر قدر که می‌خواهند درگیر شوند. هر قدر آنان به سر و کله یک‌دیگر بزنند، ما راحت‌تر و آسان‌تر به اهداف سیاسی خودمان می‌رسیم.

تا زمانی که شما به شوونیسم زبانی حمله کنید، مساله زبان تابو است و پرداختن به آن خلاف «روحیه وحدت ملی»؛ اما اگر در خط دفاع از این شوونیسم قرار بگیرید و مشکلی با روایت تاریخ رسمی و درباری که «افغانیت»، «اسلامیت»، «وحدت ملی» و ... کلیدواژه‌های آن است، نداشته باشید، نه تنها پرداختن به مساله زبان عمل نادرست و نفاق‌افکنانه نیست، بلکه از آن به‌عنوان اقدام «علمی» و «آکادمیک» ستایش صورت می‌گیرد. شوونیست‌ها در هر دو جبهه چپ و راست در حمایت از شما هیچ کم‌وکسری نمی‌گذارند. کتاب‌ها و جزوه‌های شما که حتی در شکل‌وشمایل هیچ شباهتی به آثار تحقیقی معیاری ندارد و پر از اشتباهات املائی و انشایی است، در هزاران تیراژ به چاپ رسیده و مراسم

زیربنا و روبنا از مفاهیم مهم مارکسیستی است که مثل سایر دوگانه‌های دیالکتیکی در یک رابطه متقابل بر یکدیگر اثر می‌گذارند و وجود یکی شرط موجودیت دیگری است. اما مساله زبان در این قالب نمی‌گنجد.



چرا سیف العدل اعضای القاعده را به افغانستان فراخوانده است؟

محمدعلی نظری



سیف العدل، رهبر کنونی شبکه القاعده، از جنگ جویان و حامیان گروه خود در سراسر جهان خواسته است که برای کسب تجربه و فراگیری آموزش‌های نظامی، به افغانستان تحت کنترل طالبان سفر کنند. براساس گزارش رسانه‌ها، سیف الاسلام در جزوه‌ای که به‌تازگی از او نشر شده، همچنان به پیروان خود گفته است که از گروه طالبان در افغانستان الهام بگیرند و به جنگ علیه غربی‌ها و حمله بر صهیونیست‌ها ادامه دهند. او در این جزوه - مطابق آنچه در رسانه‌ها بازتاب یافته - نکات مهم زیادی را یادآور شده است که به چند نکته در این‌جا اشاره می‌شود.

نکته اول، مهم‌ترین اقدام القاعده در سال‌های اخیر است. پس از حمله ۱۱

سپتامبر بر برج‌های دوگانه سازمان تجارت جهانی در نیویورک و وزارت دفاع آمریکا در واشنگتن و به دنبال آن حمله آمریکا بر افغانستان، القاعده مهم‌ترین پناه‌گاه و محل فرماندهی خود را از دست داد و رهبران آن پراکنده شدند. ۱۰ سال بعد، در ماه می ۲۰۱۱ باراک اوباما، رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا، اعلام کرد که اسامه بن لادن، رهبر القاعده، در ایست‌آباد پاکستان توسط نیروهای نظامی آمریکایی کشته و جسدش به دریا انداخته شده است. طی آن ۱۰ سال که بن لادن از افغانستان متواری و به پاکستان مخفی شده بود، شبکه القاعده فعالیت‌های چندانی نداشت. حمله آمریکا به افغانستان برای تلافی حمله ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، طالبان را برانداخت و القاعده را به شدت تضعیف کرد، اما نابود نتوانست. وقتی بن لادن کشته شد، سوال اصلی این بود که آیا القاعده پس از بن لادن زنده می‌ماند یا با او می‌میرد. القاعده اما زنده ماند و تحت رهبری ایمن الظواهری جان کمرمق خود را زنده نگه داشت تا این‌که دولت افغانستان از هم فروپاشید و طالبان، متحدان اصلی القاعده، کشور را در اختیار گرفتند. ظواهری به کابل آمد و در مهمان‌خانه وزیر داخله طالبان اقامت گزید، اما طیاره بی‌سرنشین آمریکایی او را هدف گرفت و کشت. پس از آن، رهبری القاعده به سیف الاسلام رسیده است؛ یک دگروال پیشین ارتش مصر که به دست داشتن در حملات القاعده در دارالسلام تانزانیا و نایروبی کنیا بر سفارت‌خانه‌های آمریکا متهم است. حالا او در جزوه جدیدش، فراخوان جهانی داده است تا برای گروهش جنگ‌جو استخدام کند و آن‌ها را برای آموزش به افغانستان بیاورد. این مهم‌ترین اقدام القاعده پس از حمله ۱۱ سپتامبر و سپس حمله آمریکا می‌تواند باشد. فراخوان سیف العدل، به معنای جان گرفتن دوباره القاعده، یا حداقل تلاش برای آن، در زیر پرچم طالبان است که به نظر نمی‌رسد بدون همکاری طالبان صورت گرفته باشد.

نکته مهم دوم، وجود پناهگاه و پایگاه القاعده در افغانستان است. فراخوان سیف العدل که ظاهراً از افغانستان صادر شده، گزارش‌ها در مورد این‌که کشور به پناه‌گاه تروریستان تبدیل شده و القاعده نیز پایگاه‌های نظامی و آموزشی خود را در هشت ولایت افغانستان ایجاد کرده است، تأیید می‌کند. براساس گزارش کارشناسان شورای امنیت سازمان ملل متحد که در دلو ۱۴۰۲ نشر شد، القاعده در هشت ولایت افغانستان پایگاه دارد و یک انبار تسلیحات در ولایت پنجشیر ساخته است. گزارش شورای امنیت سازمان ملل، آن زمان از سرپازگیری القاعده در افغانستان یاد کرده بود، اما حالا این سرپازگیری جدی‌تر شده و رهبری القاعده فراخوان جلب جنگ‌جو داده است. این‌که جنگ‌جویان القاعده به افغانستان بیایند و آموزش نظامی ببینند و به گفته العدل از جنگ طالبان افغانستان الهام بگیرند، برای کشور بسیار خطرناک است. حضور گروه‌های تروریستی در افغانستان، در کنار سایر آسیب‌هایی که دارد، جوانان و نوجوانان را برای جلب به صفوف این گروه‌ها شکار می‌کند. پس از تسلط طالبان بر افغانستان، وضعیت آموزش و اقتصاد هر دو به موازات هم بسیار وخیم شده است. فقر و گرسنگی از یک طرف و ویران کردن نظام آموزشی کشور توسط طالبان از سوی دیگر، جوانان و نوجوانان بسیاری را نسبت به آینده تحصیلی‌شان ناامید کرده

است. جوانانی که از آموزش بی‌بهره هستند، به‌ویژه نوجوانانی که در مناطق تحت کنترل طالبان متولد و بزرگ شده‌اند، مستعد پیوستن به گروه‌های تروریستی هستند. این گروه‌ها از آن‌ها به‌عنوان گوشت دم توپ استفاده می‌کنند و آن‌ها را سلاح انسانی می‌سازند؛ کاری که طالبان نیز انجام می‌دهند. تاسیس هزاران مدرسه دینی و ده‌ها مدرسه جهادی، روند سرپازگیری توسط گروه‌های تروریستی را تسهیل می‌کند. آسیب دیگر آن، احتمال درگیری نظامی میان گروه‌های تروریستی مختلف در کشور است. براساس گزارش سازمان ملل متحد، دست‌کم ۲۰ گروه تروریستی در افغانستان تحت کنترل طالبان حضور و پایگاه دارند. آن‌ها افراد مسلح خود را در افغانستان با خود دارند و ممکن است روزی از کنترل طالبان بیرون شوند. اگر تضاد منافعی در میان این گروه‌ها پیش بیاید، احتمال درگیری نظامی خونین وجود دارد که در آن صورت مردم افغانستان نیز قربانی‌های بسیاری خواهند داد، ضمن آن‌که جنگ‌های ویرانگر آن‌ها تاسیسات و زیرساخت‌ها را نیز نابود خواهد کرد.

نکته سوم، الگوگیری از طالبان است. سلطه مجدد طالبان بر افغانستان، همه گروه‌های تروریستی سرکوب‌شده را انگیزه داد تا جان دوباره بگیرند، به وضعیت خود سروسامان دهند و برای رسیدن به قدرت مانند طالبان تلاش کنند. سقوط دولت به دست طالبان و اکنون که طی سه سال گذشته پیوسته کشورها برای تعامل با این گروه راه و چاره می‌سنجند، گروه‌های تروریستی را به این نتیجه رسانده است که آن‌ها نیز می‌توانند کشتار و خون‌ریزی راه بیندازند و با فعالیت‌های تروریستی دولت‌ها را سقوط دهند و جهان ناگزیر با آن‌ها از در تعامل وارد خواهد شد، حتی سازمان ملل متحد به‌عنوان یک نهاد بین‌المللی مدافع حقوق بشر. سیف العدل در فراخوان خود خطاب به طرف‌دارانش گفته است: «به‌صراحت می‌گویم که مردم وفادار امت علاقه‌مند به تغییر باید به افغانستان بروند، از شرایط آن بیاموزند و از تجربیات امارت اسلامی [طالبان] بهره ببرند.» بدون شک طالبان در به میان گذاشتن تجربیات جنگی خود با سازمان‌های تروریستی دوست خود، تردید نخواهند کرد و القاعده مهم‌ترین دوست گروه طالبان طی سه دهه عمر این گروه بوده است.

نکته چهارم، عمق و استحکام پیوند طالبان با القاعده است. همان طوری که القاعده در اواخر دهه ۹۰ میلادی با ملا عمر، رهبر و بنیان‌گذار تحریک طالبان، بیعت کرده بود، این بار که گروه طالبان تحت رهبری ملا هبت‌الله به قدرت برگشته، نیز تجدید بیعت کرده است. این تجدید بیعت در همان اوایل برگشت طالبان به قدرت صورت گرفت؛ زمانی که هنوز ایمن الظواهری زنده بود و القاعده را رهبری می‌کرد. براساس گزارش‌های سازمان ملل و دیگر نهادهای داخلی و بین‌المللی، القاعده در افغانستان زیر کنترل طالبان چندین آموزشگاه نظامی و پناه‌گاه دارد، دو عضو آن گروه در امارت طالبان و الیان کاپیسا و نورستان هستند، خانه‌های امن دارد، یک رسانه را در هرات کنترل و مدیریت می‌کند، چندین عضو آن به‌عنوان مشاور با امارت طالبان کار می‌کنند و از معادن افغانستان سهم می‌گیرند. براساس گزارش فارن پالیسی که در اوایل سال ۱۴۰۳ خورشیدی نشر شد، طالبان ۲۵ درصد از درآمد معادن طلای بدخشان و تخار را به القاعده می‌دهند. از سوی دیگر، وزارت دفاع طالبان جزوه‌های آموزشی شبکه داعش را به جنگ‌جویان خود آموزش می‌دهد و این نشان از نزدیکی دو گروه دارد.

این‌که در جزوه سیف العدل جنگ‌جویان به افغانستان فراخوانده شده‌اند، به این دلیل است که در افغانستان همه زمینه‌ها برای فعالیت گروه‌های تروریستی آماده است و برخی گروه‌های تروریستی، از جمله القاعده، حمایت‌های همه‌جانبه طالبان را دریافت می‌کنند. یک گروه تروریستی برای تقویت صفوف خود به پایگاه، جنگ‌جو، پول و انگیزه نیاز دارد که همه آن‌ها را القاعده در زیر پرچم طالبان به دست می‌آورد. پایگاه‌های مختلف همین حالا در اختیارش است، پول را از فروش معادن افغانستان و احتمال چندین راه دیگر به دست می‌آورد، جنگ‌جو را از مدارس دینی و جهادی طالبان جذب می‌کند و انگیزه را از قدرت‌گیری طالبان پس از چندین سال انزوا و شکست، به دست می‌آورد. جلب جنگ‌جو از سراسر جهان که در فراخوان سیف العدل به آن پرداخته شده، می‌تواند با پول معدن افغانستان یک‌جا شود و حادثه بزرگ جهانی دیگری را رقم بزند، اگر افغانستان همچنان به‌عنوان چاله اطلاعاتی و امنیتی در اختیار یک گروه تروریستی بماند. تأکید بر برقراری ارتباط با طالبان زیر نام «تعامل»، از جانب کشورها و سازمان‌های بین‌المللی، نیز به تقویت انگیزه گروه‌های تروریستی از جمله القاعده کمک می‌کند.



حاکمیت طالبان و خطر گسترش تفکر افراطی در منطقه

کز زردشت

مدارس دینی در افغانستان به‌عنوان تحول خطرناک در جنوب آسیا نام برده و هشدار داده که این تلاش طالبان، پیامدهای وخیمی برای منطقه در پی دارد. این انستیتوت یادآور شده که با فرار میلیون‌ها تن از اهالی افغانستان به پاکستان در سال‌های جنگ با شوروی و بعد از آن، بسیاری از کودکان بی سرپرست و نادر به مدارس دینی جذب شدند که تا کنون افغانستان از پیامدهای آن کمر راست نکرده است. این نهاد مدرسه‌سازی وسیع طالبان را مایه قوت تروریسم در منطقه شمرده و تأکید کرده که طالبان برای به‌کارگیری منابع در گسترش هرچه بیش‌تر مدارس دینی‌ای که شیوه‌های تفکر افراطی را شایع می‌سازد، عزم قاطع دارد.

مطابق آن چه منابع طالبان در وزارت معارف این گروه اعلام کرده‌اند، در حال حاضر شش هزار و ۸۳۰ مدرسه دینی در افغانستان وجود دارد و در این میان، پنج هزار و ۶۱۸ مدرسه دینی بعد از تسلط طالبان بر کشور آغاز به فعالیت کرده است. شما تصور کنید وقتی سالانه میلیون‌ها تن، اعم از پسر و دختر، در مدارس دینی مشغول فراگیری آموزه‌های افراطی باشند، قطعاً در طول چند سال چهره افغانستان به‌کلی عوض خواهد شد و این کشور به بهشت بنیادگرایان در سراسر جهان مبدل می‌شود.

نکته‌ای را که بر گزارش انستیتوت تحقیقاتی امور بین‌الملل استرالیا می‌توان علاوه کرد این است که در گسترش بخشیدن به مدرسه‌ها و آموزشگاه‌های دینی، فقط طالبان دخیل نیستند، بلکه دیگر گروه‌های بنیادگرای هم‌پیمان با این گروه نیز سعی جدی در این زمینه به خرج می‌دهند. معلوماتی که در اختیار ما قرار دارد نشان می‌دهد که بعد از استقرار حاکمیت طالبان، سلفی‌های اخوانی+جهادی (سلفیه سروریه)، با جدیت متمرکز بر جذب دختران در کابل و دیگر شهرها به این

که در طی آن، رهبر القاعده از هواداران این سازمان در سراسر گیتی خواسته که به افغانستان بیایند و از تجارب طالبان یاد بگیرند و با استفاده از آن چه از طالبان می‌آموزند به جهاد جهانی خود ادامه دهند. پیش از این هم شورای امنیت ملل متحد گزارش داده بود که القاعده در افغانستان حضور دارد و در چندین نقطه این کشور پایگاه ایجاد کرده و یک انبار جنگ‌افزار در پنجشیر برای خود تدارک دیده است. منابع محلی نیز گزارش داده‌اند که فعالیت برخی عناصر القاعده در ولایت پنجشیر محسوس است و از جمله حدس زده می‌شود یکی از افراد مهم القاعده در خانه احمدشاه مسعود در بازارک پنجشیر بودوباش دارد. گفته می‌شود والی فعلی پنجشیر، حافظ حکیم‌آغا، از اعضای شناخته‌شده سازمان القاعده است و شاید حضور او در این ولایت به منظور آن است که تسهیلات لازم را برای اعضای القاعده فراهم کند تا در آن‌جا با خیال راحت زنده‌گی کنند و آموزش ببینند. حضور جنگ‌جویان حرکت اسلامی اوزبیکستان نیز در پنجشیر گزارش شده است. همچنین گزارش‌هایی وجود دارد که گروه انصارالله تاجیکستان در پنجشیر حضور دارد و شاید مشغول آموزش‌های بهتر برای جنگ‌های بعدی است.

طالبان و دیگر گروه‌های افراطی هم‌پیمان آن‌ها برای آن که حضور خود را در افغانستان تقویت کنند و ماندگار بسازند، ضرورت دارند افکار عمومی را با خود همراه کنند. به همین خاطر در اقدامی گسترده دست به تأسیس مدارس و آموزشگاه‌های دینی در سراسر کشور و مخصوصاً در مناطقی زده‌اند که احتمال شورش علیه طالبان در آن‌ها متصور است. نهادهای پژوهشی بین‌المللی نیز به خطرناک بودن پیامدهای مدرسه‌سازی گسترده طالبان اذعان کرده‌اند، از جمله انستیتوت تحقیقاتی امور بین‌الملل استرالیا در گزارشی از ایجاد

مولانا در مثنوی معنوی این داستان کمیک و در عین حال عبرت‌آموز را نقل کرده که در یکی از شب‌ها یک دزد در کنار دیواری نشسته بود و سرگرم سوراخ کردن آن بود تا وارد خانه شود و دارایی نهفته در آن را غارت کند. یکی از افرادی که در خانه زنده‌گی می‌کرد و خوابش سبک بود، صدای تق‌تق آهسته دزد را شنید و سعی کرد بداند ماجرا چیست. به پشت بام رفت و سرش را پایین آورد و به دزد گفت: پدرجان، نیم شب در این‌جا چه کار می‌کنی؟ اصلاً تو کیستی؟ دزد گفت: سرگرم دُهل زدن هستم. صاحب خانه گفت: اگر واقعاً دُهل می‌زنی، پس چرا صدایی بر نمی‌آید؟ دزد جواب داد: صدای دُهل و فریاد ای داد و ببداد را فردا خواهی شنید.

می‌خواهم با وام‌گیری از این داستان مثنوی بر این نکته تأکید کنم که استقرار دوباره حاکمیت طالبان، پیامدهای بسیار مخرب و ماندگار بر افغانستان و منطقه دارد و عمق فاجعه‌ای که قرار است افغانستان از بابت حاکمیت این گروه به آن مبتلا شود، چند سال بعد به‌درستی درک خواهد شد و طبعی که اکنون طالبان و گروه‌های هم‌پیمانان آنان می‌زنند، سال‌های بعد به‌خوبی شنیده خواهد شد. مهم‌ترین مصیبتی که این کشور و منطقه در سایه حاکمیت طالبان به آن دچار شده، این است که افغانستان به کانون تجمع گروه‌های افراطی از سراسر جهان تبدیل شده است. این گروه‌ها آزادانه در این کشور فعالیت دارند و در مراکز مختلفی که در سراسر کشور وجود دارد آموزش ایدئولوژیک و نظامی می‌بینند و آماده ماموریت‌های بزرگ در سطح گیتی می‌شوند. برخلاف تبلیغاتی که طالبان راه انداخته‌اند، این گروه هرگز رابطه‌اش را با گروه‌های افراطی قطع نکرده و کمافی‌السابق به میزبانی این گروه‌ها ادامه می‌دهد.

نشریه لانگ‌وار ژورنال به‌تازگی گزارشی از یک رساله سیف‌العدل، رهبر کنونی سازمان القاعده، منتشر کرده



مکتب فکری شده و از جمله در مناطق شمال کابل، دهها مدرسه و آموزشگاه را برای این هدف تأسیس کرده‌اند. طالبان در شعار خود را پیرو مذهب حنفی و مخالف گروه‌های سلفی می‌دانند، اما برای تقویت پایه‌های خود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند. هم‌پیمانی این گروه با سازمان القاعده و دیگر گروه‌های سلفی + اخوانی که از دهه نود تا کنون ادامه دارد، بیانگر آن است که طالبان از تفکر افراطی برای تقویت مواضع خود بهره می‌برند و حنفیت و سلفیت برای آن‌ها تا جایی کاربرد دارد که به نفع‌شان تمام شود. به سخن دیگر، استفاده آن‌ها از کارت مذهب استفاده ابزاری است و به هیچ وجه پای اعتقاد قلبی و باور باطنی در میان نیست.

طالبان و دیگر گروه‌های بنیادگرای مستقر در افغانستان، در مدارس دینی خود افکار افراطی را گسترش می‌دهند و دانش‌آموزان را به نفرت از دیگران به بهانه‌های گوناگون و تقسیم‌بندی جهان به عناوین عجیب و غریب تشویق می‌کنند. مبنای این افکار بر دگرستیزی و تکفیر و تهمت و افترا استوار است. قوت‌گیری این افکار در جامعه متنوع و متکثر افغانستان، تهدیدی جدی برای کثرت‌گرایی موجود در این کشور است و به گسترش شقاق و شکاف در جامعه منجر می‌شود. انستیتوت تحقیقات امور بین‌المللی استرالیا به‌درستی اشاره کرده که رواج هرچه بیشتر افراطی‌گری در جامعه افغانستان، خطری جدی برای اقلیت‌های قومی همانند تاجیک‌ها و هزاره‌هاست و ممکن است به مرور زمان به سرکوب هرچه بیشتر آنان دامن بزند.

گفته می‌شود مذهب حنفی در آغاز بر همزیستی و مدارا و زنده‌گی مسالمت‌آمیز میان فرقه‌های گوناگون مسلمان ترغیب می‌کرده، ولی به مرور زمان و در طی قرن‌ها از آموزه‌های اولیه‌اش دور افتاده و پیشوایان این مذهب، نظر به عوامل مختلف تاریخی، مصلحت را در آن دیده‌اند که تحریفاتی در این کیش ایجاد کنند و آن را شبیه مذهب اهل حدیث و سلفیت بسازند. با این حال، گسترش مکتب سلفیت که بعد از سرازیر شدن عرب‌های افغان به افغانستان و پاکستان در دهه هشتاد و در جریان جنگ با شوروی آغاز یافت و حالا پس از روی کار آمدن دوباره طالبان، در اوج قرار گرفته و منابع عظیم را در اختیار دارد، هشداردهنده و نگران‌کننده است و وضعیت را پیچیده‌تر می‌کند.

همین اکنون گروه‌های سلفی در کشور با صراحتی بی‌سابقه به بیان عقاید خود از تریبون‌های مختلف دست می‌زنند و مراکز عمده را در دست دارند و به تعصب مذهبی و فرقه‌ای دامن می‌زنند. این گروه‌ها بر گسترش اسلام با استفاده از

زور تأکید می‌ورزند و حاکمیت طالبان را تشویق به سرکوب بی‌رحمانه مخالفان فکری خود می‌کنند. گروه‌های سلفی و حنفی هم‌دست با طالبان، آن‌چنان میدان را برای فعالیت‌های خود باز دیده‌اند که آشکارا مردم را تشویق به گسترش «جهاد» به بیرون از مرزهای افغانستان می‌کنند و از مخاطبان خود می‌خواهند علیه تاجیکستان، کشوری که به نوعی با سیاست‌های طالبان در مخالفت قرار دارد، اقدام مسلحانه انجام دهند. بعید نیست در آینده گروه‌های سلفی همانند انصارالله تاجیکستان یا حرکت اسلامی اوزبیکستان، با استفاده از حمایت مادی و معنوی‌ای که از سوی طالبان دریافت می‌کنند، برای حکومت‌های آسیای میانه مشکلات جدی خلق کنند. رهبران آسیای میانه از این بابت نگران به نظر می‌رسند و هرازگاهی نگرانی خود را از گسترش تروریسم از افغانستان به آسیای میانه اعلام می‌کنند.

تجارب بشری آشکار کرده جامعه‌هایی که بر فضای آن‌ها مدارا و همزیستی حکم‌فرماست و رهبران آن، سازوکارهایی را برای مبارزه با تروریسم و خشونت به وجود آورده‌اند، فرصت برای گسترش تفکر افراطی کاهش می‌یابد. در عوض، هر قدر در جامعه‌ای افکار افراطی و غیریت‌ساز رواج و رونق پیدا کند، به همان اندازه مدارا و همزیستی مسالمت‌آمیز در خطر واقع می‌شود و اقلیت‌ها و اقلیت‌های ضعیف مورد تهدید واقع می‌شوند. گروه‌هایی مثل طالبان برای بقای خود نیازمندند شیوه‌های تفکر افراطی و تاریک را گسترش دهند. به همین دلیل می‌توان گفت، هر قدر حاکمیت طالبان بر کشور ادامه یابد، تنوع و کثرت‌گرایی در جامعه رو به کاستی می‌گیرد و یا از بین می‌رود و بساط همزیستی و مدارا برچیده می‌شود.

طالبان و دیگر گروه‌های افراطی هم‌پیمان آن‌ها برای آن‌که حضور خود را در افغانستان تقویت کنند و ماندگار بسازند، ضرورت دارند افکار عمومی را با خود همراه کنند. به همین خاطر در اقدامی گسترده دست به تأسیس مدارس و آموزشگاه‌های دینی در سراسر کشور و مخصوصاً در مناطقی زده‌اند که احتمال شورش علیه طالبان در آن‌ها متصور است. نهادهای پژوهشی بین‌المللی نیز به خطرناک بودن پیامدهای مدرسه‌سازی گسترده طالبان اذعان کرده‌اند، از جمله انستیتوت تحقیقاتی امور بین‌الملل استرالیا در گزارشی از ایجاد مدارس دینی در افغانستان به‌عنوان تحول خطرناک در جنوب آسیا نام برده و هشدار داده که این تلاش طالبان، پیامدهای وخیمی برای منطقه در پی دارد.

داعش برای طالبان؛ تهدید یا فرصت؟

کیومرث صمدی





موجودیت داعش
خراسان در افغانستان
زیر اداره طالبان را

نمی‌توان انکار کرد. به رغم آن که طالبان
حضور داعش را انکار می‌کنند یا هم با

بی‌اعتنایی از کنارش رد می‌شوند، ولی در نزدیک به سه سال گذشته برای رژیم ملا هبت‌الله منبع تهدید - اگر چند نه خیلی بزرگ - بوده است. کابل، بغلان و قندهار پس از برگشت طالبان به قدرت گواه حملات مرگباری بوده که داعش برعهده گرفته است. سخنگویان و مقام‌های طالبان در موضع‌گیری علیه داعش بارها در گفتار دچار تناقض شده‌اند: از یک سو حضور آن گروه را انکار کرده‌اند و از دیگر سو هزارگاهی از نابودی مراکز فعالیت جنگ‌جویان آن خبر داده‌اند. از دیدگاه آگاهان امور، میان طالبان و داعش در ایدئولوژی تفاوت چندانی وجود ندارد و تعریف همه‌شمولی که از هر دو گروه می‌توان به دست داد، این است که به نام دین جنایت می‌آفرینند. آن‌چه میان دو گروه به ظاهر تفاوت افکنده، تلاش برای دست‌یافتن به قدرت و انحصار آن است. این امر سبب شده تا یکی در نظر دیگر دشمن جلوه کند.

داعش با آن که در ظاهر تهدید علیه طالبان به حساب می‌رود، ولی در واقع امارت این گروه از آن تهدید به‌حیث یک فرصت در نزدیک به سه سال گذشته استفاده کرده است. طالبان بارها با مقام‌های خارجی اطمینان داده‌اند که رژیم‌شان اجندای داخلی دارد و کاری به آن‌چه در بیرون از مرزهای افغانستان رخ می‌دهد ندارد. برعکس گفته‌اند که داعش اجندای جهانی به‌خصوص منطقه‌ای دارد و اگر مهار نشود امنیت غالب کشورهای در معرض مخاطره قرار می‌گیرد. همزمان، مقام‌های طالبان بارها به رسانه‌ها گفته‌اند که برخی کشورها از داعشی که به قول آن‌ها حضور فزینی ندارد، به‌گونه‌ای عاقدانه بزرگ‌نمایی می‌کنند. اما در نهان و در گفت‌وگوهای پشت پرده با دیپلمات‌های خارجی خطر داعش توسط طالبان بیش‌تر برجسته می‌شود تا بتوانند از کمک‌های برخی کشورها مستفید شوند.

طالبان که خطر داعش را در نظر خارجی‌ها برجسته می‌سازند، با هوشیاری تمام راه دفع خطر را نیز نشان می‌دهند: حمایت بی‌کم‌وکاست از رژیم‌شان. دیپلمات‌های طالبان به خارجی‌ها این‌طور وانمود می‌کنند که ضعف رژیم‌شان منجر به تقویت و گسترش خطر داعش می‌شود؛ یعنی جهان را در مضیقه قرار می‌دهند تا چاره‌ای جز حمایت از رژیم آن‌ها نداشته باشد. البته اگر اپوزیسیون نیرومند و دموکراتیک در کشور وجود می‌داشت، دنیا هم به این توهم که داعش بدیل طالبان خواهد بود، زیاد دل نمی‌بست. برای همین به‌تازگی نشریه لانگ‌وار ژورنال با نشر مقاله‌ای خاطرنشان ساخته که «استفاده از طالبان علیه داعش روشی ناقص است و ره به جایی نمی‌برد.» به قول آن رسانه، تداوم آن روش سبب شده که «طالبان خود را به‌مثابه نیروی ضد افراطی‌گری جا زده و در پی حمایت جهانی و کسب مشروعیت باشند.» بحث استفاده از داعش به‌حیث یک فرصت توسط طالبان شاید به‌تازگی خوب‌تر درک شده که یک نشریه معتبر غربی بابت آن هشدار داده است. آن نشریه افزوده است که «طالبان این روزها به داعش به‌مثابه یک دارایی استراتژیک می‌بینند تا یک تهدید.» اگر این‌گونه نبود، ایران شیعی در کنار طالبان سنی که حقوق و آزادی‌های شیعیان را به‌گونه آشکار نقض می‌کنند، هم‌نشین

نمی‌شد. همچنان روسیه که از حامیان جدی جبهه ضد طالبان در گذشته به شمار می‌رود، این روزها برای مبارزه علیه تروریسم به امارت طالبان تکیه نمی‌کند. آن دو کشور به این دلیل به طالبان زیاد بها می‌دهند که گمان می‌کنند این گروه خطر داعش را می‌تواند مهار کند.

نه‌تنها نشریه لانگ‌وار ژورنال که یک نهاد معروف امریکایی به نام «جست سیکوریتی» نیز طرح همراهی با طالبان به منظور مبارزه با تروریسم را خطرناک خوانده است. آن نهاد خطاب به طالبان و شاید هم امریکا خاطرنشان کرده است: «کسانی که فکر می‌کنند مخالفت طالبان با داعش آنان را به شریک خوب امریکا در مبارزه با تروریسم تبدیل می‌کند، باید دوباره فکر کنند.» آن نهاد امریکایی تصریح کرده که مخالفت طالبان با داعش سبب نمی‌شود که آن گروه تبدیل به شریک واشنگتن در امر مبارزه با تروریسم شود. به گفته آن نهاد، درست است که طالبان با داعش مخالفند، ولی به روی دشمن اصلی ایالات متحده آغوش گشوده‌اند: القاعده.

با آن که نهاد امریکایی مساله هماهنگی واشنگتن با طالبان در امر مبارزه با تروریسم را منتفی دانسته، ولی مقام‌های دولت جو بایدن از ابزار نظر روشن در زمینه تا این دم پرهیز کرده‌اند. اما مارک میلی، رییس ستاد مشترک پیشین ارتش امریکا، در سپتامبر ۲۰۲۱ که آن وقت کشورش گمان می‌کرد طالبان چون گذشته افراطی نیستند و تغییر کرده‌اند، گفته بود که هماهنگی میان واشنگتن و طالبان در زمینه مبارزه علیه تروریسم امری محتمل است. پس از آن که داعش در مسکو و تهران حملات مرگبار انجام داد، صداهایی نیز از داخل کانگرس امریکا به گوش رسید که احتمال همسویی آن کشور با طالبان علیه تروریسم را منتفی نمی‌دانست. روشن‌تر از همه جو بایدن قبلاً مدعی شده بود که نظامیان کشورش در تبتانی با طالبان رهبر پیشین شبکه القاعده را کشته‌اند.

روسیه بدتر از امریکا اغوا شده است. موضع آن کشور در زمینه نزدیکی با طالبان در این اواخر جدی‌تر شده و حتا تلاش‌ها برای حذف این گروه از فهرست سازمان‌های تروریستی را روی دست گرفته است. ماریا زاخاروا، سخنگوی وزارت خارجه روسیه، در نشست اقتصادی سن پترزبورگ که چند روز قبل برگزار شده بود و نماینده‌گان طالبان نیز حضور داشتند، بار دیگر متذکر شد که برای مبارزه با تروریسم، قاچاق مواد مخدر و جرایم سازمان‌یافته، حفظ تماس با رژیم ملا هبت‌الله ضروری است. در حالی که طالبان خود یک گروه تروریستی است. مهم‌تر از آن، بزرگ‌ترین قاچاق‌چیان مواد مخدر که هر کدام بارها جرایم سازمان‌یافته‌تر از آن‌چه مقام روسی می‌گوید را مرتکب شده، در رژیم طالبان کار می‌کنند. زاخاروا به‌صراحت گفت که اگرچه وبلاگ‌نویسان و خبرنگاران در خصوص تماس روسیه با طالبان عصبانی برخورد می‌کنند، ولی به قول او باز هم حفظ تماس با این گروه به نفع کشورش است. موارد فوق نشان می‌دهد که داعش در نظر طالبان بیش از آن که یک تهدید باشد، فرصت است؛ اما جهان به مکر طالبان پی نبرده است. اگر هم پی برده، شاید نادیده می‌گیرد.

همین‌طور، طالبان زیر نام جنگ با داعش کسانی را که مخالف می‌خوانند، به‌ساده‌گی حذف کرده‌اند. هیچ نهاد مدافع حقوق بشر هم نتوانسته صدا بلند کند؛ چون به حمایت از داعش متهم می‌شود. یا هم بارها اتفاق افتاده که دفتر هیات معاونت سازمان ملل متحد برای افغانستان (یوناما) هنگام ارائه گزارش در شورای امنیت آن سازمان، زمانی که از حضور نیروهای مسلح مخالف طالبان نام برده، جبهه مقاومت ملی، جبهه آزادی و گروه داعش را کنار هم قرار داده است. البته بدون آن که اشاره کند آن دو جبهه با داعش هیچ پیوندی ندارند. شاید تعمدی در شیوه بیان یوناما در کار نباشد، ولی پیامد ناخواسته‌اش قرار دادن جبهه‌های مخالف طالبان در کنار داعش است که به سود رژیم طالبان تمام می‌شود.



**طالبان که خطر
داعش را در نظر
خارجی‌ها برجسته
می‌سازند، با
هوشیاری تمام
راه دفع خطر
را نیز نشان
می‌دهند: حمایت
بی‌کم‌وکاست
از رژیم‌شان.
دیپلمات‌های طالبان
به خارجی‌ها این‌طور
وانمود می‌کنند که
ضعف رژیم‌شان
منجر به تقویت
و گسترش خطر
داعش می‌شود؛
یعنی جهان را
در مضیقه قرار
می‌دهند تا چاره‌ای
جز حمایت از رژیم
آن‌ها نداشته باشد.**

سیمای شاعر در آینه شعرهای محمود فارانی



نخستین بار سیمای شاعری را در «رویای شاعر» فارانی می‌بینیم که دور از تمام جلوه‌های زنده‌گی، شبانه‌ها کنار پنجره اتاق خود می‌نشیند، چراغ کوچکی کنار او سوسو می‌زند و او در روشنایی کم‌رنگ این چراغ ورق‌های چندی را بیهوده سیاه می‌سازد.

در نیمه‌های شب
وقتی که شهر خفته در آغوش تیره‌گی
وقتی که سایه‌های شیطاین شب‌نورد
آهسته می‌خزد به دل تنگ کوچک‌ها
وقتی که مرده‌گان
در گورهای تار
لرزند از صدای قدم‌های اهرمن
وقتی که بال‌های سپید فرشته‌گان
خونین شود ز پنجه ارواح دوزخی
وقتی که روی شهر
افسون دمد الاله جادوگر هوس
واندر سکوت خلوت کم‌نور کاخ‌ها
پیچد نوای وسوسه‌انگیز بوسه‌ها
تن‌های سیم‌گون
اندام‌های گرم
عریان شود به پیش نگاه‌های برق‌خیز
وقتی که با نسیم
زآن جاده‌های دور
آید صدای خنده مستان رهگذر
آه، آن زمان خموش
در پشت پنجره
بر بسترش نشسته و در پرتو چراغ
بیهوده می‌کند ورق چند را سیاه
(رویای شاعر، ص ۹-۸)

سیمای شاعر در آینه شعرهای محمود فارانی، بازتاب دردناکی دارد. سیمای شاعر در شعرهای او تبلوری است از درد، رنج و تنهایی. او تا از شاعر، سخن می‌گوید، ما با سیمایی روبه‌رو می‌شویم وامانده در گوشه‌های تاریک انزوا. انزوایی که یا خود برای خود برگزیده یا هم جامعه او را به جزیره کوچک و تاریک انزوا کوچ داده است؛ به زبان دیگر، تبعید کرده است.



پرتو نادری



این شعر نخستین شعر نیمایی آمده در «رویای شاعر» است که زیر نام «شاعر» سروده شده است. خواننده در نخستین سطرها با یک شب تاریک و یک شهر خفته در آغوش تاریکی روبه‌رو می‌شود. یک تاریکی هراس‌ناک همه جا را فرا گرفته است. فارانی با نخستین سطرها، ما را با وضعیت و با رویدادهایی که در زیر پوست شهر می‌خزد آشنا می‌سازد. در تصویرهای نخستین شعر، شهر چنان توصیف می‌شود که سیمای هراس‌ناکی پیدا می‌کند. شیاطین در کوچه‌ها و پس‌کوچه‌های تنگ و تاریک شهر، بی‌هراس در گشت‌وگذارند. گویی شیاطین، اهریمنان و ارواح خبیثه دست در دست هم کرده و شهر را تسخیر کرده‌اند. حاکمیت ارواح خبیثه و اهرمن بر شهر، حاکمیت بیداد و استبدادی است آمیخته با نیرنگ و فریب. از هر سوی صدای گام‌ها اهریمنان بلند است و این صداها چنان هراس‌ناک است که حتا مرده‌گان در گورهای خود از ترس می‌لرزند. فرشته‌گان مجال پرواز ندارند. بال‌هایشان شکسته و خون‌آلودند. ارواح دوزخی بال‌های نازک و سپید آنان را شکسته‌اند.

با این همه، الاهی جادوگر هوس بر روی شهر افسون می‌دمد. چنان است که در گوشه‌های دیگر شهر، در کاخ‌های ثروت‌مندان و بالادستان شهر در زیر نور کم‌رنگ چراغ‌های خواب، زمزمه بوسه‌ها بلند است. اندام‌های برهنه و سیم‌گون در برابر نگاه‌های هوس‌آلود و کام‌جو، برق می‌زنند. گاهی هم در کوچه‌های دور صدای خنده‌های مردان مست بال در بال نسیم شبانگاهی می‌پیچد و خاموشی شب را می‌شکند.

پس از این همه، می‌رسیم به تصویر دوم و نهایه شعر. به زبان هنرهای تمثیلی، خواننده این جا با شخصیت دیگر آشنا می‌شود. بهتر است بگوییم که شخصیت دیگری در آخرین صحنه پدیدار می‌شود. شاعر از این شخصیت، چنین تصویری به دست می‌دهد:

آه، آن زمان خموش

در پشت پنجره

بر بسترش نشسته و در پرتو چراغ

بیهوده می‌کند ورق چند را سیاه

شاعری را می‌بینیم که روی بستر خود در کنار پنجره اتاقش نشسته است. چراغ کوچکی دارد و در روشنایی کم‌رنگ آن چراغ، کسی را می‌بینیم که برای کار بیهوده‌ای بیدار خوابی می‌کشد.

شاعری شعر می‌سراید و این شعر سرودن با سیاه کردن ورقی چند بیان شده است. واژه «بیهوده»، این جا صفتی است برای کار شاعر. یعنی این همه رویدادها در تاریکی شب در شهر جریان دارد و شهر پر شده است از شیاطین شب‌نورد، اهریمن و ارواح دوزخی. در سوی دیگر شهر،

الاهی جادوگر هوس، در کاخ‌های شهر بساط عیش و لذت هموار کرده است. شاعر دور از همه رویدادهای واقعی که در زنده‌گی مردم جریان دارد، بی‌خیال از همه، به سیاه کردن ورق‌پاره‌های چند، دل خوش کرده است.

پایان شعر سرزنش و انتقادی است بر آن شاعرانی که به دور از واقعیت زنده‌گی و جامعه به خیال‌بافی‌های شاعرانه خود پناه می‌برند. در حالی که شاعر از تجربه‌ها، دردها و پیوندهای خود با زنده‌گی مردم است که سخن می‌گوید. آنچه که شاعر در سرایش شعر نیاز دارد، تخیل شاعرانه است که ریشه در واقعیت‌های زنده‌گی و جامعه دارد، نه خیال‌بافی.

بار دیگر در «آخرین ستاره»، فارانی ما را در روایت دیگری با سیمای شاعر آشنا می‌سازد.

شب تاریک و خاموش است و مردم

درون خانه‌ها خوابیده آرام

میان کلبه‌ای بر روی بستر

فتاده شاعر بیمار و گم‌نام

سر بالین او در پای شمعی

که دارد شعله کم‌نور و لرزان

نهاده خامه درهم شکسته

ز هم پاشیده اوراق پریشان

به‌روی چهره افسرده او

فروغ سرخ‌رنگ شمع لرزد

ز چشم نیم‌باز بی‌فروغش

به رویش قطره‌های اشک لغزد

لبان خشک و بی‌رنگش بچنبد

کند نفرین بر انسان سیاه‌کار

بر این دیوانه پندار‌پرور

بر این مرده‌پرست زنده‌آزار

نگاهش تیره‌تر گشت و لبانش

گرفت آرام از دشنام و نفرین

دمی بگذشت و مژگانش به هم ریخت

سرش آهسته خم شد روی بالین

خدای شعر بالای سر او

نشسته بود با چشمان خون‌بار

به‌سوی نعش او لبخند می‌زد

یکی تصویر زیبایی ز دیوار

(آخرین ستاره، ص ۳۹-۴۰)

در این شعر درد بزرگی وجود دارد. شمار زیادی از شاعران، نویسندگان، هنرمندان، اهل فرهنگ و دانش در این سرزمین بلا دیده همین‌گونه خاموش شده‌اند، همین‌گونه خاموش می‌شوند، در انزوا، در تنهایی، در تنگ‌دستی و در تاریکی.

در غربت آن هم در سرزمین خویش. تا زنده‌اند، به تعبیر شاعر، مرده‌پرستان زنده‌آزار با سنگ ملامت و بدگویی در کوچه‌های زنده‌گی سنگ‌باران‌شان می‌کنند. آن قدر بر آنان سنگ پرتاب می‌کنند که باید بروند چنان سنگ‌پشتانی در لاک انزوای خود زنده‌گی کنند. بعد در یک روز دل‌گیر غبارآلود و ابری یا در یک شب سرد و تاریک در لاک انزوای خود بمیزند. بعد چند روزی موج‌های هیاهو است و تمام.

درد این شعر نسبت به هر زمان دیگری این روزها سوزنده‌گی بیش‌تری دارد. در این روزگار تنگ و تاریک، فرهنگ به منزوی‌ترین واژه در زنده‌گی ما بدل شده است. این شعر خود نقد حال ماست که فارانی آن را در داستان‌پردازی‌های شاعرانه‌اش پیش چشم ما گذاشته است.

شاعر در تنهایی تلخ خود در پیش چشمان خدای شعر این گونه غریبانه و دردناک خاموش می‌شود. خدای شعر با چشمان خون‌بار خود، یگانه شاهد لحظه‌های خاموشی تلخ شاعر است و چیزی هم از دستش نمی‌آید. شاید خدای شعر برای خودش نیز می‌گرید. آخر خدای شعر هرچه دارد از هستی شاعر دارد. وقتی شاعری نباشد دیگر خدای شعر نیز کارش تمام است. در کلیت این انسان است که هزار و یک مفهوم ناپیدا را در ذهن خود زنده نگه می‌دارد. انسان که از میانه برخیزد، آن هزار و یک مفهوم هم دیگر از میانه برخاسته و نابود شده است.

تصویر زیبایی آویخته بر دیوار که بر بیکر بی‌جان شاعر لبخند می‌زند، شاید تصویر معشوق دست‌نیافتنی اوست که دستان زورمند روزگار او را از شاعر گرفته است. شاید هم معشوق تمام عمر بر تنگ‌دستی و بی‌چاره‌گی شاعر خندیده و حال بر بیکر بی‌جان او نیز می‌خندد. شاید همه دل‌گرمی شاعر به زنده‌گی تماشای همین تصویر خندان بود و سخنانی که شبانه‌ها با او داشت. شاید خنده‌های این تصویر یگانه خنده‌ای بوده که شاعر در زنده‌گی خود داشته است.

محمود فارانی گویی در این شعر آینه‌ای در برابر سرنوشت شاعران سرزمین ما گذاشته است. گویی او سال‌های پیش یک چنین روزگار سیاه را دیده بود. در سال‌های پسین بسیار دیدیم که شاعران، نویسندگان و دست‌اندرکاران عرصه‌های گوناگون دانش و فرهنگ چگونه در تنهایی و بی‌چاره‌گی سر بر خاک سیاه گذاشتند و غریبانه با خاک هم‌آغوش شدند. گویی این آب و خاک را هیچ پیوندی و رشته‌ای با آنان نبوده است.

به پایان این شعر که می‌رسی دلت فشرده می‌شود و می‌خواهد که سرت را در میان دو دست بگیرد و بعد اندوه هزار ساله خود را گریه کنی.

محمدیونس اوزبیک سرخابی، شاعر آهنگ احمد ظاهر کی بود؟

که فرزند فرزند



در یکی از روزها قرار شد احمد ظاهر یکی از شعرهای مرحوم سرخابی را بخواند. انتخاب احمد ظاهر تنها همین شعر «سرود مهتاب» بود؛ شعری که انگار بیت‌بیتش با تحریرهای موسیقی و همین طریقی که روی آن ساخته شده به دنیا آمده است. منزل مرحوم محمدیونس سرخابی پاتوق هنرمندان، روشن‌فکران و مشروطه‌خواهان معاصر بود. در و دیوارش با مبارزات و خاطرات میمنه‌گی‌ها و مینگ‌باشی‌ها مزین شده بود؛ مردمانی که نسل در نسل طعم تلخ مبارزه و تبعید را چشیده بودند. از این رو برای احمد ظاهر و نی‌نواز دوست‌داشتنی بود.

هنرمندان، روشن‌فکران و مشروطه‌خواهان معاصر بود. در و دیوارش با مبارزات و خاطرات میمنه‌گی‌ها و مینگ‌باشی‌ها مزین شده بود؛ مردمانی که نسل در نسل طعم تلخ مبارزه و تبعید را چشیده بودند. از این رو برای احمد ظاهر و نی‌نواز دوست‌داشتنی بود. بعدها مرحوم محمدیونس سرخابی مدتی را در مکروریان زنده‌گی کرد و در آن‌جا همسایه استاد محمدحسین سرآهنگ و استاد سرمست بود. کنشکا سرخابی، پسر کهنتر مرحوم سرخابی، حضور استاد محمدحسین سرآهنگ را که شب بزم‌های غزل برپا می‌کرد، به خاطر دارد و از دوستی و ارادت پدرش نسبت به استاد محمدحسین سرآهنگ یاد می‌کند.

محمدیونس سرخابی کی بود؟

میمنه‌گی‌ها نام‌های آشنا در حوزه هنر و سیاست هستند که با کارکردهای‌شان همه‌گان آشنایی دارند. عبدالباقی مینگ‌باشی، پدر غلام‌محمد میمنه‌گی، نقاش معروف کشور در زمان حکومت عبدالرحمان، نخستین کسی بود که از این دودمان سر بلند کرد و علیه سیاست‌های نادرست عبدالرحمان شورید.

محمداکرم عثمان، نویسنده معروف که از دوستان نزدیک ایشان بود، در مجموعه داستان قحط‌سالی، داستانی را زیر نام «تبعیدی» نوشته است که ماجرای انتقال محمدیونس سرخابی از کابل به میمنه، زادگاه مادری‌اش، را به تصویر می‌کشد. او داستان را این‌گونه آغاز می‌کند:

«موتر چکله باری سینه‌کش محمدیونس را به سوی میمنه می‌برد. هنوز ساعات نخستین مسافرت بود. موتر از کوتل خیرخانه غرغرنکان راه سرازیری را می‌پیماید و در سرک باریک و خوش‌آب‌وهوای «شمالی» قلنج می‌شکند و قدش را راست می‌کند، گرد می‌تکاند و نفس تازه می‌کند.

ولچک را از دست‌های سرخابی گرفته‌اند، اما پاهایش کماکان در زولانه است تا فرار نکند. موتر از چیزهای رنگارنگی پر است. پیپ‌های تیل خاک که باید به «تاله و برفک» برسند. بوجی‌های بوره، چند تا اشتوپ که معلوم بود متاع قابل انتقال دکان‌داری به یکی از دهات است. یک جوال «گر مغزی» و یک قفس بزرگ پر از مرغ و چوچه مرغ خسته و گرسنه که با تکان‌های موتر بر سر و صورت یک‌دیگر می‌غلطند و سروصدای‌شان محل اوقات مسافران می‌شود. دو نفر سپاهی ژولیده در راست و چپ یونس نشسته‌اند و از وضع‌شان برمی‌آید که محافظان اویند. پیرمردی که کنار دست یکی از سپاهی‌ها نشسته است، آهسته از آن سپاهی می‌پرسد: بندی ره کجا می‌بری؟

سپاهی جواب می‌دهد: میمنه.

باز می‌پرسد: چی کده؟ سر چی دستگیر شده؟ دزدی کده یا قمار زده؟ سپاهی جواب می‌دهد: خوب خبر ندارم، می‌گن که مکتبی‌بچه است و حکومت بد و بی‌راه گفته.»

محمداکرم عثمان تمامی ماجرای تبعید شدن او را در این داستان کوتاه و مستند به زبان ساده بیان می‌کند. این سرنوشت تمامی سرخابی‌ها و میمنه‌گی‌هاست. گاهی تبعید و گاهی هم نام‌های خانواده‌گی‌شان را عوض می‌کردند و آن‌ها همواره علیه نابرابری‌های اجتماعی اعتراض کرده‌اند. گفتنی است که محمدیونس سرخابی زمانی که دانشجوی دانشگاه سوربون در فرانسه بود، آن‌جا هم از سوی پولیس به دلیل اشتراک در یک تظاهرات دانشجویی بازداشت شده بود. شعر سرود ماهتاب او هنوز هم به کرات از حنجره هنرمند افسانه‌ای افغانستان شنیده می‌شود. او یگانه شاعر ترک‌تبار است که شعرش را احمد ظاهر خوانده است.

ناگفته نباید گذاشت که این شعر توسط دکتر صادق فطرت ناشناس هم به زیبایی خاص بازخوانی شده است.

احمد ظاهر به همان پیمانه که اشعار کلاسیک فارسی را در آهنگ‌هایش خوانده، به شعر معاصر و یا شعر نو و ترانه هم توجه خاصی داشته است. او از لابه‌لای مجلاتی که از ایران به کابل می‌آمد، شعرهای شاعرانی چون فروغ فرخزاد، رهی معیری، سیمین بهبهانی و شماری دیگر را انتخاب کرده و رویش طرزهای زیبایی می‌ساخت و می‌خواند. اگر هم می‌شنید که فلان آهنگ‌ساز آهنگی را براساس شعری ساخته که طرز و یا شعرش قشنگ است و ظرافت دارد، به هر قیمتی که می‌شد آن آهنگ را از آهنگ‌ساز می‌گرفت، موسیقی‌اش را تنظیم می‌کرد و می‌خواند. به همین سبب است که برخی از آهنگ‌های از قبل خوانده‌شده را بازخوانی کرده است. یکی از آن‌ها آهنگ «امشب از باده خرابم کن و بگذار بمیرم» است که استاد شاه‌ولی ولی ترانه‌ساز آن را براساس شعر بهادر یگانه، ترانه‌سرای معاصر ایران، ساخته بود. قرار بود این آهنگ را استاد الفت آهنگ در رادیو افغانستان ثبت کند، ولی احمد ظاهر با شنیدن طرز و شعر آن، نزد استاد الفت آهنگ رفت و از ثبت آهنگ جلوگیری کرد تا خودش آن را بخواند. او هزینه قرارداد را نیز پرداخت.

البته احمد ظاهر قبلاً هم شعری را از بهادر یگانه خوانده بود. بهادر یگانه برای اکثر خواننده‌های موسیقی سنتی ایران تصنیف ساخته بود و شهرت بلندی در موسیقی سنتی ایران داشت.

تلاش و زحمات احمد ظاهر در برقراری روابط با برخی ترانه‌سرایان و شاعران معاصر کشور هم بی‌ثمر نبود. همیشه تلاش می‌کرد با شاعران رابطه برقرار کند تا کارهای مشترکی را در حوزه کارش انجام دهد. با استاد ترانه‌ساز، احمدشاه اظهر فیضانی، ضیا قاری‌زاده (کبوتر)، عبدالاحمد ادا، ناصر طهوری، و ده‌ها شاعر و ترانه‌سرای دیگر دوست بود و کارهای ارزشمندی را در موسیقی افغانستان انجام دادند که تا امروز شنیده می‌شود. اگر نه همین شاعران و ترانه‌سراها در اختیار دیگر خواننده‌ها هم قرار داشتند.

در مواردی هم از برخی شاعران، تنها یک شعر را خوانده است که اگر تمام اشعار آن شاعر را مطالعه کنیم، درمی‌یابیم که همان یک کار قشنگ دارد که به درد موسیقی می‌خورد، مثل شعر «کیستم من رهنورد آواره و دیوانه‌ای». شاعر این شعر کریم شیون، از دوستان نزدیک احمد ظاهر است. و یا هم شعر «ای به دیده‌ام تاریک ماه آسمان بی‌تو» از مرحوم عبدالحی آربین‌پور، یکی از این شاعران که تنها یک شعرش در موسیقی و صدای احمد ظاهر راه پیدا کرده است.

شعر «سرود مهتاب» از مرحوم محمدیونس سرخابی و یا «یونس اوزبیک» است. این شعر با این بیتش در میان علاقه‌مندان احمد ظاهر شهرت دارد: «حسن‌ت رباید آب‌وتاب از آفتاب ای ماهتاب/برکن سحابی چون نقاب ای باحباب ای ماهتاب»

این شعر را استاد حفیظ‌الله خیال در سال ۱۹۶۰ میلادی آهنگ ساخت و در رادیو افغانستان به صدای خودش ثبت کرد. چند سالی که از ثبت این آهنگ گذشت، احمد ظاهر آن را با موسیقی و تنظیم جدید در یکی از نوارهایش ثبت کرد که به آهنگ جان تازه‌ای بخشید. احمد ظاهر با محمدیونس سرخابی رفاقت دیرینه داشت و گاه‌گاهی با استاد فضل‌احمد نی‌نواز به منزل مرحوم سرخابی می‌رفتند و نشست و برخاست‌هایی داشتند. منزل مرحوم سرخابی درست روبه‌روی خانه پدری احمد ظاهر در چهارراهی انصاری قرار داشت.

در یکی از روزها قرار شد احمد ظاهر یکی از شعرهای مرحوم سرخابی را بخواند. انتخاب احمد ظاهر تنها همین شعر «سرود مهتاب» بود؛ شعری که انگار بیت‌بیتش با تحریرهای موسیقی و همین طرزگی که روی آن ساخته شده به دنیا آمده است. منزل مرحوم محمدیونس سرخابی پاتوق

د ټکسي موټرو رنگول او
د ټکسي چلوونکو اعتراض؛

طالبان شکونه کوي او بډې اخلي

نور
تاريخ، هرات، صبح ۸



د هرات ځینې اوسېدونکي په دغه ولایت کې د ټکسي موټرو د رنګ بدلولو له جبري کېدو اندېښنه ښيي. هغوی وايي چې خلک د ډوډۍ په غم کې دي او طالبان د ټکسي موټرو د رنګ بدلولو چې بې گټې دي، طالبانو ټولو ټکسي چلوونکو ته خبرداری ورکړې چې که د دغې ډلې د قوانینو له مخې عمل ونه کړي، ټکسي موټر به یې راټول او جریمه به شي.

په هرات کې ټکسي چلوونکي بیا د طالبانو دا گام «ظالمانه» بولي او وايي چې هغوی یوې مړۍ ډوډۍ پسې سرگردانه دي او طالبانو د خپلو گټو او پالیسو لپاره د ټکسي موټرو رنګ بدلولو پسې راخیستې ده.

ځینې ټکسي چلوونکي وايي چې بېکارۍ یې پر کاروبار ناوړه اغېز کړی دی. د هغوی په خبره، لوړه او بېوزلي یې ژوند گواښي او د طالبانو دا ډول ظالمانه گام لامله د پور په پیسو خپل ټکسي موټر رنگوي.

دغه راز، په هرات کې ځینې نور ټکسي چلوونکي وايي چې طالبان ترې د ټکسي موټرو د رنګولو په پلمه شکونه کوي. د دوي د ادعا په حواله، طالبان له هغه شرکت سره چې د ټکسي موټرو د رنګولو مسوولیت ورلغاړی دی، لاس لري او پیسې اخلي.

رامین (مستعار نوم) په هرات کې یو ټکسي چلوونکی دی. نوموړی وايي چې طالبان په بېلابېلو پلمو له خلکو پیسې اخلي. د هغه په خبره، له هغې وروسته چې له کسبگرو د جوازسېر او مالیاتو په نوم گټه کمه شوه په وینا یې،

په دغه ښار کې یې د ټکسي موټرو رنګولو ته مخه کړه. د ټکسي دا چلوونکی پر طالبانو تور لگوي چې د «خلکو ډوډۍ غلا» کوي او وايي چې دا ډله له هرې لارې هڅه کوي له خلکو پیسې واخلي.

رامین له ۸ صبح ورځپانې سره په خبرو کې وویل: «له هغې ورځې چې طالبان واکمن شوي، هره ورځ یې له خلکو د شوکې او چور لپاره یو پروگرام پلی کړی دی. د مالیې، جوازسېر، ښاروالۍ او باقیاتو په نوم یې پیسې واخیستلې او زموږ جېبونه یې خالي کړل. اوس بیا وايي چې خپل ټکسي موټر رنګ کړو.»

په هرات کې ټکسي چلوونکي وايي چې حکومتولي له خلکو په «شوکو او گدايي» نه چلېږي. د هغوی په وینا، د موټرو رنګ کوونکی شرکت د هر موټر په سر ۹ زره او ۵۰۰ افغانۍ اخلي. د ټکسي چلوونکو په خبره، هغوی اړ دي له رنګ کولو وړاندې خپل موټر «کپي کشي» کړي او پنځه زره افغانۍ نورې پرې ولگوي.

دا ټکسي چلوونکي تینگار کوي چې د بېکارۍ او دوامداره بېوزلۍ لامله اړ دي چې له ۱۵ تر ۱۶ زرو افغانیو پورې د خپلو موټرو په رنګولو ولگوي، داسې چې په وینا یې، د ورځې له ۲۵۰ تر ۳۰۰ افغانیو پورې عاید لري. د دوي په خبره، د طالبانو دا گام ظالمانه او تحميلي دی.

په هرات کې ټکسي چلوونکي وايي چې طالبانو په دغه ولایت کې د ټکسي موټرو د رنګولو قرارداد د «استاتیک» په نوم شرکت سره کړی او په خبره یې، دا چاره د دې لامل شوې چې دغه شرکت ته ډېرې پیسې ورکړي.

هرات کې ټکسي چلوونکي الیاس ۸ صبح ورځپانې ته وویل: «طالبانو راته وویل چې خپل ټکسي موټر رنګ کړو، یوازې هغه شرکت کې یې رنګ کړئ چې مور یې درنښیو که نه نو په بل ځای کې رنګ شوی موټر اعتبار نه لري او نه یې منو.» دا ټکسي چلوونکی زیاتوي: «په هرات کې د ترافیکو مدیریت سل په سلو کې فساد کوي او له دغه شرکت سره لاس لري او یوازې یې له دغه شرکت سره قرارداد کړی. دا شرکت یوازې له موټر رنګولو ۹ زره او ۵۰۰ افغانۍ اخلي، داسې چې ډېر لگښت یې پنځه زره افغانۍ کېږي. یانې استاتیک شرکت د هر موټر رنګولو په بدل کې له مور څلور زره او ۵۰۰ افغانۍ ډېرې اخلي.»

دا اندېښنې له هغې وروسته راپورته شوې دي چې طالبانو په هرات کې د ټکسي موټرو د رنګولو قرارداد له یوه شرکت سره کړی دی. دا چاره د موټرو رنګولو چاره پخه کړې او دغه راز فساد او شکونې ته یې لار هواره کړې ده.

احمدشعیب په هرات کې یو موټر چلوونکی دی. نوموړی وايي: «زموږ ملت خدای بدبخته کړ

چې طالب یې ورباندې واکمن کړی. د خدای لپاره دا څه حال دی! دا ډله یوازې د پیسو بنده ده. همدغه د ترافیکو مدیر وویل چې په نوبت به ټکسي موټر ورپېژني. ځکه یو شرکت دی او کار پخ مخته روان دی. مور نوبت ته په تمه یو، راغلل او ټکسي موټر یې ټول کړل او د ترافیکو مدیریت ته یې یوورل.»

دا ټکسي چلوونکی زیاتوي: «ترافیکو مدیریت ته لارم چې بېرته خپله ټکسي بوخم، یو زر او ۱۰۰ افغانۍ یې د [لېږد] لپاره د کرنګ پیسې واخیستې، ۷۰۰ تر ۸۰۰ افغانۍ نورې یې په زور واخیستې، دا هم شو د طالبانو اسلامي حکومت.»

په هرات کې طالبانو هم منلې چې د ټکسي رنګولو لپاره یې یوازې له یوه شرکت سره قرارداد کړی؛ خو تینگار یې کړی چې د دغه شرکت د رنګ کولو بڼه معیاري ده.

له دې وړاندې هم د هرات اوسېدونکو د ترافیکو په مدیریت کې له شکونې، فساد او په زوره د پیسو له اخیستلو شکایت کړی و. د هغوی په وینا، د قانون واکمنۍ او ځواب وینې د نشتوالي لامله د طالبانو تر کنټرول لاندې په ادارو کې فساد مخ په بره روان دی.



په هرات کې ټکسي چلوونکي بیا د طالبانو دا گام «ظالمانه» بولي او وايي چې هغوی یوې مړۍ ډوډۍ پسې سرگردانه دي او طالبانو د خپلو گټو او پالیسو لپاره د ټکسي موټرو رنګ بدلولو پسې راخیستې ده. ځینې ټکسي چلوونکي وايي چې بېکارۍ یې پر کاروبار ناوړه اغېز کړی دی. د هغوی په خبره، لوړه او بېوزلي یې ژوند گواښي او د طالبانو دا ډول ظالمانه گام لامله د پور په پیسو خپل ټکسي موټر رنگوي. دغه راز، په هرات کې ځینې نور ټکسي چلوونکي وايي چې طالبان ترې د ټکسي موټرو د رنګولو په پلمه شکونه کوي. د دوي د ادعا په حواله، طالبان له هغه شرکت سره چې د ټکسي موټرو د رنګولو مسوولیت ورلغاړی دی، لاس لري او پیسې اخلي.





ناپايداره روغتيايي سيستم او د ناورين شدت؛ طالبان خپله د روغتيايي نظام پر وړاندې يوه ننگونه ده

کامین کاوه

روغتيا نړيوال سازمان په يوه خپاره کړي راپور کې ويلي چې د طالبانو له خوا لگول شويو محدوديتونو روغتيايي چوپړونو، زده کړو او کار ته د زرگونو ښځو د لاسرسي مخه نيولې ده. د دغه راپور له مخې، هره ورځ ۲۴ ميندې او ۱۶۷ ماشومان د مخنيوي وړ ناروغيو له کبله مري. په راپور کې ويل شوي چې ۱۷.۹ ميليونه کسان روغتيايي مرستو ته اړتيا لري. د دغه سازمان په خبره، ۹.۵ ميليونه کسان محدودو روغتيايي اسانتياوو ته لږ لاسرسي يا بي بيخي نه لري. د راپور په حواله، افغانستان په نړۍ کې د هغو دوو هېوادونو له ډلې يو دی، چې پوليو پکې شته. پر افغانستان د طالبانو له بياواکمنيدو راوروسته روغتيايي سيستم له گڼو ننگونو سره مخ شوی دی. روغتيايي چوپړونو ته د خلکو لاسرسي کم شوی او ډېری خلک بيا د بېوزلۍ او دوامداره بېکارۍ لامله نه شي کولای روغتيايي مرکزونو ته لار شي. روغتيا نړيوال سازمان په افغانستان کې د روغتيايي وضعیت په هکله يو نوی راپور خپور کړی چې د ميندو او ماشومانو د مړينې لوړه کچه او همداراز د هېواد په روغتيايي مرکزونو کې د روغتيايي کارکوونکو شديد کمښت ښيي. د روغتيا نړيوال سازمان په خبره، شته محدوديتونو روغتيايي خدمتونو، زده کړو او کار ته د زرگونو ښځو د لاسرسي مخه نيولې ده.

په راپور کې راغلي چې هره ورځ ۲۴ ميندې او ۱۶۷ ماشومان د مخنيوي وړ ناروغيو له کبله مري. د دغه راپور پر بنسټ، په افغانستان کې ۱۷.۹ ميليونه کسان روغتيايي مرستو ته اړتيا لري او لږ تر لږه ۹.۵ ميليونه بيا روغتيايي اسانتياوو ته محدود لاسرسي يا هم هېڅ لاسرسي نه لري.

روغتيا نړيوال سازمان خبرداری ورکړی چې په ۲۰۲۴ کال کې به د روغتيايي چوپړونو اړتيا د ۲۳.۷ ميليونو کسانو پورې لوړه شي. دغه بنسټ د خلکو د ژوند وضعیت ته هم اشاره کړې او ويلي يې دي چې ۸۰ سلنه افغانان د ورځې له يو ډالر په کم عايد ژوند کوي.

د روغتيا نړيوال سازمان په خبره، په دغه هېواد کې اقتصادي بې ثباتي د دې لامل شوې چې په وينا يې، د ناروغانو د شمېر پرتله د روغتيايي کارکوونکو شمېر ډېر کم وي. د نوموړي سازمان د راپور له مخې، دا مهال په افغانستان کې د هرو ۱۰ زرو کسانو لپاره يوازې ۱۰ روغتيايي کارکوونکي شته په داسې حال کې چې دا شمېره بايد ۴۴ روغتيايي کارکوونکي وي.

د ياد سازمان په راپور کې راغلي: «دا اوږدمهاله بشري ناورين د اوسنيو جيوپوليتيکي ملاحظاتو تر اغيزې لاندې راغلی چې له کبله يې د نړيوالو شريکانو ملاتړ کم شوی دی.» راپور زياته کړې چې دمگړۍ په ټول افغانستان کې د روغتونونو په گډون ۳۱۰ روغتيايي مرکزونه د بوديجې له کمښت سره مخ دي.

په راپور کې راغلي چې هره ورځ ۲۴ ميندې او ۱۶۷ ماشومان د مخنيوي وړ ناروغيو له کبله مري. د دغه راپور پر بنسټ، په افغانستان کې ۱۷.۹ ميليونه کسان روغتيايي مرستو ته اړتيا لري او لږ تر لږه ۹.۵ ميليونه بيا روغتيايي اسانتياوو ته محدود لاسرسي يا هم هېڅ لاسرسي نه لري.

کې د مېندو مړينه د روغتيا نړيوال سازمان له خوا د خپرو شويو شمېرو پرتله خو برابره لوړه ده. د دوی په وينا، د ملگرو ملتونو راپورونه په معمولي توگه تر ډېره پخوا ته ورگرځي او اوسنۍ حالت د وړاندې شويو شمېرو پرتله خورا سخت دی.

جان محمد (مستعار نوم) چې دمگړۍ په کابل کې د يوې روغتيايي برخې کارکوونکی دی، وايي چې طالبان د روغتيايي ناروین د مديريت وړتيا نه لري او ټول روغتيايي نظام «ملایانو او طالب جنگياليو» نیولی او په وينا يې، د چارو کارپوهان ځنډې يا ان له حذف سره مخامخ دي. دا روغتيايي کارپوه وايي چې د مور او ماشوم مړينه اقتصادي، ټولنيزې، مدني او کلتوري اړخونه لري. د نوموړي په خبره، په افغانستان کې ډېری کورنۍ د ناوړه دود دستور او باورونو لامله مېندواري مېرمنې روغتيايي مرکزونه نه بيايي او ډېری ښځې د درملو د کمي او نه درمنلي لامله مري. هغه ټينگار کوي چې په افغانستان کې د ښځو وضعیت له هغې ناوړه دی چې خبره يې کېږي.

شمایل (مستعار نوم) په يوه دولتي روغتون کې متخصصه ده. نوموړې وايي د سالمو ماشومانو د نسل او پالنې په تړاو د دې ډلې نظر د پرمختگ او سالمې ټولني له ټولو شاخصونو سره په ټکر کې دی. د هغې په خبره، دا ډله د مېندو او ماشومانو لپاره د روغتيايي چوپړونو په وړاندې کولو باور نه لري او گومان کوي چې ښځې د اقتصادي او ټولنيزو اړخونو له پامه غورځولو پرته پر ماشوم زېږولو مکلفي دي.

د نسايي او ولادي ځانگې دا متخصصه وايي: «د مېندو روغتيايي وضعیت په اړه د طالبانو ناسم پوهاوي ترڅنګ، مېندو مېرمنې لومړنيو روغتيايي چوپړونو ته لاسرسی نه لري، لوړه او بېوزلي د نامناسبي تغذيي لامل کېږي او ترڅنګ يې کلتوري او اقتصادي ستونزې بيا د مېندو د مړينې کچه لوړه کړې ده.»

دا په داسې حال کې ده چې طالبانو په باميان کې د دغې ډلې د والي عبدالله سرحدي د وينا پرمهال د محصلانو له خوا د «اشپلاق وهلو» لامله د يوه روغتيايي انستيتوت دروازه تړلې ده.

په ټولنيزو شبکو کې خپره شوې ويډيو کې ويل کېږي چې د طالبانو امر بالمعروف او نهی عنی المنکر محتسبانو او استخباراتي مامورانو د باران په نوم د يوه روغتيايي انستيتوت دروازه مهرولاک کوي.

سرچينو ۸ صبح ورځپاڼې ته منلي چې په باميان کې د طالبانو والي د دغه انستيتوت د محصلانو په فراغت غونډه کې گډون او وينا کړې او ځينې محصلانو د وينا پرمهال د تشويق په موخه اشپلاق او لاسونه پرکولي دي. ملگري ملتونه داسې مهال په افغانستان کې د مور او ماشوم د مړينې کچه ټکان ورکوونکې بولي چې طالبانو په تېرو دوو کالو کې په دولتي او خصوصي پوهنتونونو کې د جذب لپاره د نجونو له حضور پرته ازموينې اخيستي دي. طالبانو د Exit Exam په ازموينه کې هم نجونو ته د گډون اجازه ورکړې نه ده او د تخصص د بشپړولو په پروگرام کې يې پر برخه اخيستو بنديز لگولی دی.

د يادونې ده چې پر ښځو لگول شوي بنديزونه، روغتيايي چوپړونو په وړاندې کولو کې د طالبانو بې وسي، د روغتيايي مرکزونو او درملو کمي، وچکالی، بېوزلی او لوړې روغتيايي سيستم لا ناوړه کړی دی.



روغتيا نړيوال سازمان خبرداری ورکړی چې په ۲۰۲۴ کال کې به د روغتيايي چوپړونو اړتيا د ۲۳.۷ ميليونو کسانو پورې لوړه شي. دغه بنسټ د خلکو د ژوند وضعیت ته هم اشاره کړې او ويلي يې دي چې ۸۰ سلنه افغانان د ورځې له يو ډالر په کم عايد ژوند کوي.

وچکالی او نورو طبيعي اېتونو لکه سېلابونه او زلزلې او د ښځو پر وړاندې لگول شويو محدوديتونو وضعیت نازک کړی دی.

روغتيا نړيوال سازمان له دې وړاندې هم په وار وار ويلي چې په افغانستان کې روغتيايي سيستم د بوديجې له سخت کمښت سره مخ دی چې لامله يې ميليونونه کسان د بېوزلی لامله د شديدې خوارځواکۍ له گواښ سره مخ دي.

پروسرکال د ملگرو ملتونو وياند ستيفان دوچارېک ويلي و چې په افغانستان کې په هرو دوو ساعتونو کې د زېږون پرمهال يوه مور مري. هغه مهال د ملگرو ملتونو له خوا د وړاندې شويو شمېرو په حواله، په افغانستان کې له ۲۰۱۷ کال راهيسې هر کال د هرو ۱۰۰ زرو زېږونونو پر مهال ۶۳۸ مېندې ژوند له لاسه ورکوي.

بل پلو، ځينې روغتيايي کارپوهان وايي چې په افغانستان

روغتيا نړيوال سازمان زیاته کړې، د بوديجې د سخت کمښت لامله د ۲۰۲۳ کال د جنورۍ او ډېسمبر ترمنځ ۴۲۸ ثابت او گرځنده روغتيايي مرکزونه تړلو ته اړ شوي چې له پنځو کلونو کم عمره ۶۰۰ زرو ماشومانو او څه باندې ۲۴۰ زرو مېندو مړينو په گډون يې پر درېيو ميليونو انسانانو ويجاړونکی اغېز کړی دی.

د روغتيا نړيوال سازمان په راپور کې ټينگار شوی چې د ۲۰۲۴ او ۲۰۲۵ کلونو لپاره ۴۲۳ ميليونه بوديجې ته اړتيا لري. د راپور په حواله، افغانستان لا هم له ناوړه انساني ناروین سره لاس گريوان دی او اوسېدونکي يې گني ننگوني زغمي. د نوموړي سازمان په خبره، افغانان د خورا کي توکو له کمښت او خوارځواکۍ کرېږي.

روغتيا نړيوال سازمان په افغانستان کې روغتيايي وضعیت پېچلی بللی. یاد سازمان زیاته کړې چې ساري او غیرساري ناروغۍ، د ساري ناروغيو خپرېدل، سختې



په کندوز کې ځینې کروندگر:

د طالبانو له خوا له جبري عشر او زکات ټولولو په تنگ یو

محمد قسیم په کندوز کې یو کروندگر دی. هغه وايي: «طالبان راځي عشر ټولوي؛ خو هېڅ مرسته نه کوي. که واسطه او شناخت نه وي، اصلاح شوي تخمونه نه راکوي. یوازې خپلو کسانو ته اصلاح شوي تخمونه او کیمیاوي کود ورکوي.»

۸ صبح، کندوز

شوي دي. د هغوی د ادعا په حواله، سرکال د تېرو کلونو پرتله د غنمو حاصلاتو کې له ۱۰ تر ۱۵ سلنې ډېر والی راغلی دی.

په کندوز کې د طالبانو تر کنټرول لاندې د کرنې او مالدارۍ ریاست په وار وار د کرنې معیاري کولو خبره کړې؛ داسې چې ډېری کروندگر بیا دا ادعا نه مني. هغوی وايي چې لا هم په دودیزه بڼه کښت کوي او حاصلات یې هم په هماغه معیار دي.

بل پلو، په کندوز کې کروندگر د خپلو حاصلاتو لپاره د مناسب بازار له نشتوالي هم اندېښمن دي. د هغوی په وینا، د کرنیزو حاصلاتو لکه غنمو، میوو او نورو توکو د راټولولو پرمهال بیې لوېږي او شرکتونه او سوداګر یې په ناڅپزه بیه اخلي او وروسته یې په لوړه بیه پلوري.

دا کروندگر د خپلو کرنیزو محصولاتو لپاره د مناسب بازار غوښتنه کوي او وايي چې د بازار د نشتوالي لامله یې زحمتونه په اوبو لاهو کېږي او اقتصادي حالت یې هم وده نه کوي.

نه کوي. که واسطه او شناخت نه وي، اصلاح شوي تخمونه نه راکوي. یوازې خپلو کسانو ته اصلاح شوي تخمونه او کیمیاوي کود ورکوي.»

په کندوز کې ځینې کروندگر وايي چې کرنیز توکي له خصوصي شرکتونو په لوړه بیه کرایه کوي او د کیمیاوي کود بیه هم لوړه ده او ډېری کسان یې د پلور وس نه لري. دا کروندگر وايي چې د طالبانو له خوا عشر اخیستل، د غنمو ټیټه بیه او دروند کار لامله بڼه گټه نه کوي.

گل محمد په چهاردرې ولسوالۍ کې کروندگر دی. نوموړی هم د طالبانو له خوا له جبري عشر ټولولو اندېښنه نښي. هغه وايي: «سرکال د غنمو حاصلات بڼه دي؛ خو که اصلاح شوي تخمونه او کیمیاوي کود راووسېږي، حاصلات له دې هم ډېرېږي. [طالبان] راځي یوازې عشر ټولوي او بېرته ځي.» ورته مهال، په کندوز کې د کرنې او مالدارۍ ریاست طالب چارواکي وايي چې سرکال په دغه ولایت کې پر څه باندې ۶۰ زره هکتاره ځمکې غنم کرل

په کندوز کې ځینې کروندگر وايي چې په دغه ولایت کې د تېر کال پرتله د غنمو حاصلات ډېر شوي؛ خو د طالبانو له خوا له جبري عشر او زکات ټولولو په تنگ راغلي. د هغوی په وینا، طالبان د عشر او ډېرو مالیاتو ټولولو سره سره کروندگرو ته هېڅ ډول اسانتیا نه برابروي او په وینا یې، له حاصلاتو یې په زور عشر اخلي.

د کندوز امام صاحب، چهاردرې او خان اباد ولسوالیو ځینې کروندگر وايي چې موسمي بارانونو یې کروندو ته گټه کړې؛ خو په خبره یې، د طالبانو تر کنټرول لاندې کرنې ریاست ورسره هېڅ ډول همکاري او مرسته کړې نه ده. دا کروندگر زیاتوي چې په دغه ولایت کې د کرنې ریاست ترې هر کال په جبري ډول عشر او زکات ټولوي؛ خو هېڅ وخت یې ورته اصلاح شوي تخمونه، کیمیاوي کود او نورې کرنیزې اسانتیاوې برابرې کړې نه دي.

محمد قسیم په کندوز کې یو کروندگر دی. هغه وايي: «طالبان راځي عشر ټولوي؛ خو هېڅ مرسته

د روغتيايي مركزونو كمښت؛

د زابل مېرمنې لا هم په كورونو كې زېرون كوي

۸ صبح، زابل

چې ناروغان په كورونو كې پرېږدي او ځيني يې ان په كورونو كې ژوند له لاسه وركوي، خو ډېر كم شمېر نور ناروغان بېرته روغ شي.»

دا په داسې حال كې ده چې څو ورځې مخكې د روغتيا نړيوال سازمان په افغانستان كې د روغتيايي وضعيت په هكله يو نوي راپور خپور كړ چې د مېندو او ماشومانو د مړينې لوړه كچه او همداراز د هېواد په روغتيايي مركزونو كې د روغتيايي كاروونكو شديد كمښت يې ښودلی و. د دغه راپور پر بنسټ، په افغانستان كې ۱۷.۹ ميليونه كسان روغتيايي مرستو ته اړتيا لري او لږ تر لږه ۹.۵ ميليونه بيا روغتيايي اسانتياوو ته محدود لاسرسی يا هم هېڅ لاسرسی نه لري.

د روغتيا نړيوال سازمان خبرداری وركړې چې تر ۲۰۲۴ كال پورې به په افغانستان كې د طبي مرستو اړتيا ۲۳.۷ ميليونه ته لوړه شوه. دغه بنسټ د خلكو د ژوند وضعيت ته هم اشاره كړې او ويلي يې دي چې د افغانستان ۸۰ سلنه خلك د ورځې له يو ډالره په كم عايد ژوند كوي. د روغتيا نړيوال سازمان په خبره، په دغه هېواد كې اقتصادي بې ثباتي د دې لامل شوې چې د ناروغانو د شمېر په تناسب د روغتيايي كاروونكو شمېر ډېر كم وي. د دغه سازمان د راپور له مخې، دا مهال په افغانستان كې د هرو ۱۰ زرو كسانو لپاره يوازې ۱۰ روغتيايي كاروونكي شته په داسې حال كې چې دا شمېره بايد ۴۴ روغتيايي كاروونكي واى.

د بودیجې د سخت كمښت له كبله په ټوله كې ۴۲۸ ثابت او گرځنده روغتيايي مركزونه د ۲۰۲۳ كال د جنورۍ او ډېسمبر ترمنځ تړلو ته اړ شوي چې د ۶۰۰ زره له پنځو كلونو كم عمره ماشومانو او له دوه زره او ۲۴۰ امېندواره ميندو په گډون يې پر درې ميليونه انسانانو ويچارونكى اغېز كړی دی. د روغتيا نړيوال سازمان ويلي چې د ۲۰۲۴ او ۲۰۲۵ كلونو لپاره د دغه سازمان ټوله بودیجه ۳۵۲ ميليونه ډالره چې ۴۲۳ ميليونه ډالره كېږي، اړتيا لري.

ورسپري، مونږ به ډېر خوشحال يو او د مېرمنې او ماشوم د مړينې گواښ به كم وي.»

په زابل كې روغتياپالان بيا وايي چې په دغه ولايت كې د مور او ماشوم د مړينې اصلي لاملونه د مجهز روغتيايي مركزونو كمښت، د خلكو د عامه پوهاوی كموالی او د نورو روغتيايي اسانتياوو نشتوالی دی. په دغه ولايت كې يو روغتياپال اميرمحمد وايي چې كه د ولسواليو په گډون په لېږي پرتو سيمو كې د روغتيايي مركزونو شمېر زيات شي، خلك به خپل امېندواره مېرمنې د زېرون پر وخت يادو مركزونو ته ولېږدوي.

دی زياتوي: «د مور او ماشوم د مړينې اصلي لاملونه د عامه پوهاوی، د مجهز روغتيايي مركزونو كمښت او د نورو روغتيايي اسانتياوو نشتوالی دی. كه خلك پوه شي چې د زېرون پرمهال څومره خطر شته او روغتيايي مركزونو ته يې تگ څومره اړين دی او ترڅنگ يې په سيمه ييزه كچه روغتيايي پوستي او نورو روغتيايي مركزونه جوړ شي، د مور او د ماشوم د مړينې كچه كمېږي. همدا اوس چې مور څومره معلومات لرو د ډيرو مېرمنو د مړينې لامل روغتيايي مركزونو ته نه لاسرسی دی.»

د زابل اوسيدونكي وايي چې دوى د روغتيايي مركزونو د نشتوالي له كبله اړ كېږي چې خپل ناروغان يا هم په كورونو كې پرېږدي او يا يې هم د درملني په موخه په لوړ لگښت مركز كلات ته ولېږدوي. د ياد ولايت د شينكى ولسوالۍ يو اوسيدونكي عبداالله وويل چې مركز كلات سره د يادې ولسوالۍ لارې هم ويچارې دي او د لوړ لگښت په پرې كېدو سره دوى خپل ناروغان مركز كلات ته لېږدوي. هغه وايي د لارو خرابوالی او اقتصادي ستونزې ددې لامل كېږي چې امېندواري مېرمنې يې په لارو كې روغتون ته د رسيدو پرمهال ژوند د لاسه وركړي. نوموړي زياته كړه: «په ولسوالۍ كې خو داسې روغتيايي مركز نشته چې زموږ د ناروغانو درملنه دې پكې وشي. كله چې مركز كلات ته ناروغ وړئ لارې خرابې دي، په كرايه موټر كې لگښت زياتېږي، ځيني خلك اړ كېږي

د هېواد په سوېل كې پروت زابل هغه ولايت دی چې اوسېدونكي يې وخت ناوخته د روغتيايي اسانتياوو له نشتوالي شكايات كوي او وايي چې په تېرو څو لسيزو كې دغه ولايت ته هېچا پاملرنه نه ده كړې. د زابل د مركز كلات د لېږي پرتو سيمو او ولسواليو اوسيدونكي وايي چې په دغه ولايت كې د روغتيايي مركزونو د نشتوالي كبله د زېرون پرمهال امېندواره مېرمنې په كورونو كې زېرون كوي.

د ياد ولايت د ميزاني ولسوالۍ يو اوسيدونكي ملك شاولي وايي چې د دې ولسوالۍ تر ۷۰ سلنه زيات وگړي اړ كېږي چې د خپلو ناروغيو درملنه په شخصي درملتونو او معاينه خونو كې وكړي. دی وايي، په ولسوالۍ كې د موجوده روغتيايي مركز امکانات پر نشت حساب دي او د خلكو روغتيايي اړتياوې نه شي پوره كولاى.

نوموړي وويل: «زموږ په ولسوالۍ كې يو روغتيايي مركز دی، خدمتونه كه يې ووايمه بيخي په صفر كې دي. دلته چې ناروغ پيدا شي ټوله درملنه يې په درملتونو او شخصي روغتيايي مركزونو كې د پيسو په بدل كې كېږي. خلك اقتصادي ستونزې لري او دومره وس نه لري چې په شخصي معاينه خونو كې د خپلو ناروغانو درملنه وكړي.» د زابل ولايت د لېږي پرتي ولسوالۍ اټغر يوه اوسيدونكي گل نازه وايي چې د روغتيايي مركزونو د كمښت له كبله يې دوه زېرونونه په كور كې كړي دي. نوموړي مېرمن وايي چې د روغتيايي مركز او د دوى د كور ترمنځ فاصله زياته ده او دوى كلياو نه دي توانيدلي چې د دې امېندواري مېرمنې په گډون د ډېر شمېر نورو عاجلو ناروغيو د درملنې لپاره دې تر روغتيايي مركزونو پورې ځانونه ورسوي.

گل ناز ۸ صبح سره په خبرو كې وويل چې په كورونو كې د ولادوتونو ترسره كېدل له گواښ ډك او په ډېرو ستونزو سره كېږي. دا مېرمن وړاندې وايي، د دوى په سيمه كې ډيرې مېرمنې د امېندواري پرمهال د روغتيايي اسانتياوو د كمښت له كبله ژوند له لاسه وركوي. نوموړې غوښتنه كوي چې په لېږي پرتو سيمو كې دې د زېرون په گډون د عاجلو نورو ناروغيو د درملني او روغتيايي مركزونو ته د خلكو د لاسرسې په موخه روغتيايي مركزونه جوړ شي.

دا مېرمن زياتوي: «د امېندواره ميندو لپاره دې روغتونونه جوړ شي. كله چې مېرمنې ناروغې شي پر ماشومانو مړې كېږي او يا يې هم د زېرون پرمهال ماشوم له لاسه وركوي. كه چېرې روغتون نږدې وي او درمل پر وخت ورته



جمهوری افغانستان چرا سقوط کرد؟

